



زند و هومن یسن

فهرست

صادق هدایت

۷	پیش گفتار
۳۱	بخش ۱. زند و هومن یسن
۷۸	درایش اهریمن با دیوان
۸۳	بخش ۲. زندی و هومن یسن
۱۲۰	درایش نی اهریمن نو دیوان
۱۲۳	بخش ۳. یادگار جاماسب
۱۳۸	زوانشت نامه

تهران - ۱۳۸۳

کتابی که: «زند و هومن یسن» یا معمولاً «بهمن یشت» خوانده می شود، شامل یک رشته حوادثی است راجع به آینده ملت و دین ایران که اورمزد وقوع آنها را به زرتشت پیشگویی می کند.

این پیش آمدها، هر کدام در دوره مشخصی اتفاق می افتد، دوره ماقبل آخر که هنگام تاخت و تاز «دیوان ژولیده موی از تخمه خشم» و اهریمن نژادان چرمین کمر است، قسمت عمده متن کتاب را تشکیل می دهد. درین دوره، زنگیان و آوارگان و فرومایگان سرزمین ایران را فرا گرفته، همه چیز را می سوزانند و می آلاینند و تباه می کنند، تا آنجا که روستای بزرگ به شهر و شهر بزرگ به ده و ده بزرگ به دودمانی مبدل می شود و از آن دودمان بزرگ چیزی جز مشت استخوان بازنمی ماند.

این تغییرات قهقراپی نه تنها بر مردمان، بلکه بر جانوران و رستنی ها و عناصر طبیعت نیز طاری می گردد. در زمین و آسمان نشانی هایی نظیر باره ای از نشانی هایی که در تورات و انجیل نیز آمده است پیدا می آید. — در خورشید لکهای ظاهر می شود، شیوع جنایات، بایری زمین، فساد

این پیشگویی نتیجه منطقی است که از اصول تعالیم زرتشت ناشی می‌شود. در دین زرتشت عمر دنیا به دوازده‌هزار سال تخمین زده شده است^۱، مطابق دوازده اختر و هر اختری هزار سال فرمانروایی می‌کند. سه‌هزار سال اول را دنیا به حالت مینوی در خاموشی و آرامش می‌گذرانیده و پیوسته نیمروز (ظهر) بوده است. در بندهشن بزرگ (زند آگاهی) ترجمه بهرام گورانکلسریا (در دوم ص ۳۴) راجع به پیدایش روشنان (ثوابت و مطلق ستارگان) می‌نویسد: «۱۷- تا آمدن ایبگت^۲ ماه و خورشید و ایشان ستارگان ایستاده بودند و نمی‌رفتند و با او یزگی زمانه را می‌گذرانیدند و همواره نیمروز بود. پس از آمدن ایبگت، به روش ایستادند و تا فرجام از آن روش نایستند.»

با پدید آمدن اهریمن، حرکت نیز در دنیا پدید آمد و شب ایجاد شد و اهریمن به تباہ کردن آفریدگار اورمزد پرداخت و روح خبیث با مخلوقات اورمزد بنای ضدیت را گذاشت. ولی با این قید و شرط که قدرت او از نه‌هزار سال تجاوز نکند^۳ سه‌هزار سال اورمزد با اهریمن مشغول پیکار

جسمانی و روحانی مردم از علامات این دوره است. افسار دیو خشم گسیخته می‌شود و به همه چیز لطمه وارد می‌آورد. احکام و سنن دین دیگر مراعات نمی‌شود بادهای گرم و سرد می‌وزد ولی باران نمی‌بارد. این احوال همواره سخت‌تر و تاریک‌تر می‌شود و اهریمن پیروزمندی خود را به آواز بلند اعلام می‌دارد - اما ناگهان در امید باز می‌شود و کتاب بالحن خوشین‌تری به پایان می‌رسد.

سی سال پیش از پایان هزاره زرتشت، دختر جوانی در دریاچه فرزندان (هامون؟) به آب‌تنی می‌پردازد و از فروغ نطفه زرتشت، که در آنجا به دست ۹۹۹، ۹۹۹ فروهر اشو نگهداری شده آبستن می‌شود. بدینسان «هوشیدر» به دنیا می‌آید^۴. او پس از مشورت با اورمزد، نژاد دیوان و اهریمنان را به کمک بهرام ورجاوند که شاهزاده‌ای از تخمه کیانیان بوده، ریشه کن می‌سازد و دوباره ایران را به آئین روزگار پیشینیان می‌آراید. از علامات ظهور او اینست که خورشید سه روز از حرکت بازمی‌ایستد. آنگاه هنگام هزاره «هوشیدر ماه» و «سوشیانس» فرامی‌رسد. این پیغمبران نیز مانند هوشیدر، هریک به طرزی معجزه‌آسا تولد می‌شوند.

در طی هزاره هوشیدر ماه، فن پزشکی ترقی شایانی می‌کند و مردمان آسان نمی‌میرند و نیز کرساسپ را برای کشتن آزی‌دهاک از خواب دیرین خود بیدار می‌کنند.

باری هزاره سوشیانس فرامی‌رسد. او که خاتم انبیاء و پیغمبر آخرالزمان است، دست به کار اصلاح امور می‌زند و زمینه رستاخیز را فراهم می‌سازد.

۱. W. Jackson, Zoroastrian Studies, N. Y. 1928, P. 111 - 115.

۲. یعنی مبداء شری که نسبت آن با مبداء خیر نه از قبیل نسبت میان هستی و نیستی و با علت و معلول بلکه مانند نسبت میان دو امر متضاد است که در یکدیگر متبادلاً تأثیر می‌بخشند و نه تعبیر دیگر مبداء شری که با مبداء خیر به اصطلاح پاره‌ای از حکمای غرب دارای نسبت اقطاب Polartie می‌باشد.

۳. بندهشن در نخستین: «۱۸- و اورمزد به گنامینو گفت: زمانی را تعیین کن! تا این که پیکار برای نه‌هزار سال باشد. چه او می‌دانست در این زمان گنامینو ناتوان خواهد شد. (۱۹) پس گنامینوی نابین و نادان این پیمان را بپذیرفت... (۲۰) اورمزد این نیز بخرد همه آگاهی می‌دانست که در این نه‌هزار سال، سه‌هزار سال همه به کام اورمزد است، سه‌هزار ←

وجود داشته و در اوستا اسم این پهلوانان آمده است.^۱ و نیز در کتاب نهم دینکرد و بندهشن بزرگ و زرتشت‌نامه و جاماسپ‌نامه و کتاب‌های دیگر با کمابیش تغییراتی به شرح اغلب این وقایع برمی‌خوریم.

اما در این‌که متن کنونی همان نسخه اصلی «وهومن یسن» بوده باشد؛ جای تردید است. زیرا در این کتاب از متن وهومن یسن و کتاب‌های دیگر نقل قول می‌شود، در این صورت احتمال می‌رود خلاصه شرح اصلی باشد. در چنین خلاصه‌ای ناچار باید تکه‌هایی از کتاب اصلی و نیز قسمت‌هایی از اوستا وجود داشته باشد. و ظن غالب بر این است که بسیاری از مآخذ آن از اوستا و شارحین مختلف گرفته شده باشد.

چون در این کتاب به دقت نظر شود، دیده خواهد شد که مندرجات آن منتخبات و یا دستچینی از نسکهای گوناگونی است که بعدها در آن تصرفات زیادی شده و هر تفسیرکننده‌ای این متن را به سلیقه و با وقایع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده است.^۲ به حدی که در ربط مطالب اولی و وحدت اصلی کتاب خلل‌هایی وارد آمده است. این آشفتگی در نسخ پازند و فارسی بهمن یشت به مراتب بیشتر دیده می‌شود.

و اما راجع به تاریخ این کتاب، چیزی که محقق است نسخه کپنهاگ در حدود ۵۵۰ سال قبل نوشته شده و از آنجا که افتاده و اشتباهات

۱. محتمل است که زند وهومن یسن مأخوذ از هفتمین فرگردست‌نگر نسک باشد که خلاصه آن در هشتمین فصل دینکرد ۹ وجود دارد. به موجب دینکرد هشتم (۱۵ - ۱۲/۷) همین موضوع در قسمت دوم سپند نسک یعنی سومین اوستای بزرگ مطرح شده است. بعید نیست که نویسنده زند وهومن یسن از هر دو منبع استفاده کرده باشد.

۲. مانند پیشگویی شاه نعمت‌الله که در هر زمانی با تغییرات کم‌وبیش چاپ می‌شود و شهرت عامیانه پیدا کرده است.

می‌شود و این دو بنیشت (دو بن داده = دو بنیاد) اصلی، یعنی اورمزد منبع روشنائی بی‌پایان و دانای به همه چیز و اهریمن منشاء تاریکی بی‌پایان و دارای دانش محدود، تا قبل از ظهور سوشیانس (نجات‌دهنده دنیا) در کشمکش خواهند بود تا سرانجام این زد و خورد به شکست اهریمن پایان می‌پذیرد.^۱

تا زمانی که این پیکار به پایان نرسیده است، اورمزد نمی‌تواند در اشیاء و امور چنانکه باید تصرف کند و سرنوشت را یکسره تغییر دهد. ولی با خرد همه آگاهی (دانش مطلق) که دارد، از آینده و گذشته آگاه است و در این صورت قادر به پیشگویی می‌باشد.

در ادبیات دینی زرتشتی چنین پیشگویی‌هایی از زمان بسیار قدیم

سال اختلاط (گه‌زش) به کام اورمزد و اهریمن هر دو باشد و در سه‌هزار سال فرجامین گنامنو از پای درآمده و از زبان او به آفریدگان جلوگیری می‌شود.

۱. یشت ۱۳ دیده شود. در مینو خرد (در هفتم ص ۴۳ چاپ اردو تهمورس انکلسریا) می‌نویسد: «۷- مینوی خرد پاسخ کرد (۸) که: اورمزد آفریدگار این دام و دهش و امشاسپندان و مینو خرد را از روشنائی خویش و با آفرین زمان بیکران بیافرید. (۹) زیرا که زمان بیکران، بی‌پایان، بی‌مرگ، بی‌درد و گرسنگی‌ناپذیر و تشنگی‌ناپذیر و بی‌ضد است که تا همیشه و تا ابد هیچ‌کس نمی‌تواند آن را از انجام کار خود بازدارد. (۱۰) و اهریمن حیث دیوان و نابکاران و نیز جادوان را از مقاربت غیرطبیعی خود به وجود آورد. (۱۱) و پیمان نه‌هزار زیستن را در زمان بیکران با اورمزد بست. (۱۲) و تا پایان آن هیچ‌کس تغییر دادن و دیگرگونه کردن آن نتواند. (۱۳) و چون نه‌هزار سال به پایان رسد، اهریمن ناتوان شود. (۱۴) و سروش اشوئخشم را بزند. (۱۵) و مهر و زمان بیکران و مینوی دادگری که هیچ‌کس را نفریبد و سرنوشت و عنایت الهی (بغوبخت) همگی دام و دهش اهریمن را تا آخر و نیز دیو آرا بزنند. (۱۶) و همگی دام و دهش اورمزد بی‌ضد، دوباره چنانکه در آغاز از جانب او آفریده شده بودند بشوند.» نیز مجمل‌التواریخ چاپ تهران، ص ۲۲ دیده شود.

اختلاف زمان داشته باشد. اما به نظر نمی‌آید که از نسخه اصلی رونویس شده باشد، چون برای پروراندن دوره «آهن آلوده» زمان فرمانروایی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل‌تری به دست استنساخ‌کننده داده است. قسمت‌های زند و هومن یسن که از اوستا گرفته شده، از منابع خیلی قدیمی‌تر بوده که مربوط به زمان اولین پادشاهان ساسانی می‌شود و بی‌شک با متنبات کنونی فرق داشته است.

باری نظریات بالا از اشتباه در سنوات، مخصوصاً از اشتباهات تاریخی راجع به دوره فرمانروایی مهاجمین و تولد هوشیدر تأیید می‌شود. — زرتشتیان انتظار ظهور هوشیدر را در آخرین دوره سه حواری خود دارند. ولی مانند یهودیان مفسرین و شارحین پیوسته ظهور این وقایع را به تعویق می‌اندازند و هنوز چشم به راه هستند. اما از روی سنواتی که در زند و هومن یسن آورده شده، چندین بار است که این هزاره‌ها به سر رفته است. چنان‌که قبلاً اشاره شد، در عقاید زرتشتیان در باب خلقت عالم، مدت وجود عالم به دوازده دوره مساوی تقسیم شده. در اوستا و در کتاب‌های پهلوی مدت هریک از این دوره‌ها هزار سال است. جای تردید است که در اعتقادات اولیه زرتشتی این تقسیم‌بندی وجود داشته باشد. هریک از این دوره‌ها در زیر تأثیر یک ستاره می‌باشد که ظاهراً نماینده ایزد است. از این شالده ساختمان اولیه دنیای مزدیسنا در اوستا نشانی‌هایی باقی است^۱ و به این وسیله می‌توان آن را دوباره برقرار کرد.

۱. احتمال قوی می‌رود که در این تقسیم‌بندی ادوار خلقت، سعی نموده‌اند واحد زمان فلکی را براساس حرکت رجعی اعتدالین قرار بدهند. تقریباً در ۲۶۰۰ سال نقطه اعتدال —

زیادی در آن دیده می‌شود، بدیهی است که نسخه اصلی نبوده و از روی نسخه خطی قدیمی‌تری رونویس شده و هر رونویس‌کننده‌ای کم‌وبیش در آن دخل و تصرف کرده است.^۱ راجع به پیشگویی‌ها نیز رونویس‌کنندگان همین آزادی را به خود اجازه داده‌اند. این مطلب از مقابله چهار دوره ستودگر در زند و هومن یسن با پیشگویی همین دوره در دینکرد که با یکدیگر متفاوت هستند آشکار می‌گردد.

نکته جالب توجه اینست که گردآورنده این دستچین از پادشاهان ساسانی بعد از خسرو اول (نوشه‌روان) اسمی به میان نمی‌آورد. در اینصورت نباید اشاره به حمله عرب و مغول بکند، فقط به طور اتفاق اشاره به اعراب می‌نماید.

از مطالب بالا چنین نتیجه می‌شود که اصل زند یا شرح و هومن یسن در اواخر دوره پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوستا ترجمه شده است. زیرا از پادشاهان بعد ساسانی اسمی نمی‌برد. گویا مستنبات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب به توسط نویسنده‌ای گردآوری شده که شرح تاخت و تاز و غارتگری آنها را به طور مبهمی با هجوم سرکردگان تورانی مخلوط می‌کند. احتمال می‌رود که گردآورنده در زمان چنگیزخان می‌زیسته، در این صورت نسخه فعلی باید ۱۵۰ سال با نسخه اصلی

۱. بهرامین یزدو شاعر زرتشت‌نامه، مدعی است که کتاب خود را از روی نسخه پهلوی به شعر درآورده است. این کتاب در حدود ۶۶۰ سال قبل (۱۲۷۸ میلادی) نوشته شده و از آنجا که پس از شرح و حال و معجزات زرتشت ناگهان به پیشگویی می‌پردازد به نظر می‌آید که نسخه بهمن یسن را ضمیمه می‌کند. دارمستر تاریخ تألیف زند و هومن یسن را بین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهاردهم یا کمی قبل از آن قرار می‌دهد.

۲- هجوم نژاد دیوان و لطماتی که می‌رسانند، زمانی به وقوع می‌پیوسته که هزاره زرتشت خاتمه یافته بوده. هوشیدر به دنیا می‌آید و چون سی سال از عمرش می‌گذرد، بهرام ورجاوند متولد می‌شود و او نیز در سی سالگی لشکرکشی کرده مهاجمین را ریشه کن می‌نماید. - چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۹۰ - ۵۷۰ هجری میلادی در دوره پادشاهی آشفته هرمزد چهارم پسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده‌اند و رشادت‌های سردار سرشناس ایرانی، بهرام جوبین در مد نظرشان بوده است. این مستسخ انتظار پایان فرمانروایی دیوان را فقط برای یک قرن داشته است.

۳- در جای دیگر ذکر می‌شود (در نهم - ۹) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ متولد خواهد شد: یعنی ۸۰۰ سال پس از هزاره زرتشت و یا در هشتصدمین سال هزاره خودش. در این صورت دوره فرمانروایی دیوان هشتصد سال به تأخیر می‌افتد و پشتون که آورنده دین می‌باشد، در پایان هزاره ظهور نمی‌کند. جزییات مزبور را باید یکی از رونویس‌کنندگان این مجموعه افزوده باشد. اما مدت‌هاست که از هزاره زرتشت می‌گذرد و اتفاقات پیش‌بینی شده رخ نداده است.

اشکال دیگری که باید حل شود، اختلاف نظر فاحش مورخین سر تاریخ زردشت می‌باشد که به‌طور مختلف از ۳۸۹ تا ۸۶۰ سال قبل از میلاد حدس زده‌اند و هر کدام دلایلی می‌آورند^۱ طبق محاسبه تقریبی وست تاریخ ظهور هوشیدر زرتشت با ۶۶۰ قبل از میلاد تطبیق می‌کند. از

به عقیده دکتر وست West این مدت تاریخی که باعث انتظار زرتشتیان در زمان گذشته شده از سه عقیده مختلف ناشی می‌شود:

۱- در متن کتاب ذکر می‌شود که پیکار بزرگ باید در پایان هزاره زرتشت اتفاق بیفتد. در این کشمکش دیوان و اهریمنان نابود خواهند شد، از این قرار هیچ‌گونه شرارت و بدی در هزاره جدید که دوره هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروایی دیوان پیش از خاتمه هزاره زرتشت خواهد بود. - چنین عقیده‌ای را نویسنده متن اصلی اوستایی اظهار داشته است که فقط دوره کوتاهی برای فرمانروایی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزاره زرتشت نابود بشوند. و در آن زمان به وقوع این پیش‌آمد و ظهور هوشیدر که بایستی دوباره دین را آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است.

→
ریبی سرتاسر محیط فلک مثل را می‌پیماید. در صورتیکه این حرکت رجعی دائمی و یکتاوت بوده باشد، انتهای محیط فلک مثل طبق معادله مخصوصی تغییر می‌پذیرد که محاسبه آن درست معلوم نیست. مدت رجعت نقطه اعتدال ربیعی تخمیناً ۲۶۰۰۰ سال می‌باشد و ممکن است به علت‌های مساوی تغییر بنماید. در این صورت محتمل است که منجمین باستان برای رجعت نقطه اعتدال ربیعی ۲۴۰۰۰ سال فرض کرده باشند که به دوازده دوره که هر کدام دو هزار سال است تقسیم می‌گردد و در این مدت نقطه اعتدال ربیعی ۳۰ درجه از خط سیر خورشید را می‌پیماید. کشف حرکت قهقهرایی اعتدالین را به منجم یونانی هیپارخوس Hipparchus اهل نیقیه Nicea که ۱۲۸ سال قبل از میلاد می‌زیسته نسبت می‌دهند. ولی احتمال قوی می‌رود که این حرکت ظاهری قهقهرایی نقطه اعتدال ربیعی در زمان‌های خیلی پیشین به‌توسط منجمین مصری و کلدانی و ایرانی کشف شده باشد که استادان علوم یونانیان به‌شمار می‌روند، ولیکن در متن ژند و هومن یسن تصریح شده و می‌نویسد: «دهمین صد سال» به‌علاوه چندین دوره را نام می‌برد که اختلاف این دوره‌ها به هزار سال نمی‌رسد.

1. W. Jackson, Zoroastrian Studies, p. 17 - 18.

اهریمن نژادان به‌خوبی نشان می‌دهد. همان شورشی که بعدها به انواع گوناگون تجلی کرد و در نتیجه نویسندگان، شعرا و سرداران و فرقه‌های گوناگون مذهبی در ایران به‌وجود آورد. زند و هومن یسن نیز تکه‌ای از ادبیات آشفته و مضطرب آن زمان را در بر دارد.

به نظر می‌آید که افسانه‌پرستی یکی از احتیاجات اصلی روح آدمی است. چه در زندگی انفرادی و چه در زندگی اجتماعی افسانه مقام مهمی را حائز می‌باشد. در زمان‌های پیشین این احتیاج از طرف پیشوایان دین و یا افسانه‌سرایان تأمین و برآورده می‌شده، امروزه به‌خصوص علمای و هنرپیشگان و نویسندگان این وسیله را در دست گرفته و به‌دلخواه خود و یا به‌موجب مقتضیات روز آنرا به کار می‌برند.

گذشته از احکام و شرایع دینی قوه تصور و تخیل ملی و اعتقادات عامیانه در اساس آن تأثیر انکارناپذیری دارد. انسان عموماً نظر به گذشته و آینده دارد، از زمان حال که شامل درد و رنج است گریزان می‌باشد و در بهبود این دردها، همواره چشم امید و انتظار به آینده است. مجموع آرزوهای توده را زمانی خیال‌پرستان و گاهی شعرا و هنگامی روحانیون یا اشخاص متعصب مذهبی با کلام خودشان به‌صورت کلی درآورده و بدین وسیله شالوده آینده را می‌ریزند. یعنی سرنوشت بشر و یا قسمتی از آن را راهنمایی می‌کنند. باید اقرار کرد که این شالوده اغلب به‌دست اشخاص فکور و آزاد فکر ریخته نمی‌شود. چه‌بسا اتفاق می‌افتد متعصبین افکار و آرزوهای توده را با منافع خود توافق داده مطابق افکار مذهبی خود می‌پرورانند. از این لحاظ پی بردن به سرچشمه و تحولاتی که این

اینقرار ظهور سال ۳۴۱ و ظهور هوشیدر ماه سال ۱۳۴۱ و ظهور سوشیانس ۲۳۴۱ میلادی اتفاق می‌افتد. به‌موجب این محاسبه رستاخیز در تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد.^۱ مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گورانکلسریا شفاهاً اظهار داشتند تاریخ ظهور زرتشت را می‌شود به ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد تخمین زد.^۲ اما در این صورت با داستان‌های دینی زرتشت که دوره عالم را به دوازده هزار سال تقسیم کرده است نیز متباین می‌باشد.

به هر حال سنوات هزاره‌هایی که در این کتاب آمده هیچ‌کدام با حقیقت تاریخی وفق نمی‌دهد و یا دوره‌ها مطابق قانون دیگری محاسبه می‌شده است. فقط چیزی که مهم است، قسمت عمده این کتاب شورش ایرانیانی را که پایبند به دین زرتشت بوده‌اند در زیر تسلط بیگانگان و

۱. دلیل دیگری که برای قدمت زمان زرتشت می‌توان آورد همانا زبان اوستا است که به‌مراتب کهنه‌تر از هزار سال قبل از میلاد به‌نظر می‌رسد. سرودهای قسمت‌های کهنه اوستا هم‌زمان سرودهای وِدا Vēdas می‌باشد و به زبانی نوشته شده که بسیار نزدیک به سانسکریت وِدها است:

E. Brunouf, Journal Asiatique, 4e Serie, t. IV, 493 et SuiV, V, 120.

به علاوه نباید فراموش کرد که اختلاف فاحشی در تاریخ هخامنشی و اشکانی و ساسانی رخ داده است. به‌قول بیرونی و مسعودی اردشیر پایکان برای انصراف عامه از نزدیک شدن پیمان هزاره زرتشت تاریخ را مغشوش کرد و مدت پادشاهی مقدونیان و اشکانیان را برخلاف حقیقت کوتاه‌تر از آنچه که بود وانمود کرد.

۲. در حدود ۷۱ سال و نیم نقطه اعتدالین یک درجه سیر قهقروایی می‌کند، به طوری که تقریباً در ۲۱۵۰ سال اعتدالین در برج سابق می‌افتد. به‌موجب استاد پهلوی که در دست است. در زمان زرتشت نقطه اعتدالین در برج ثور بوده و کیسه نوروز از زمستان شروع می‌شده و اکنون در برج حمل می‌باشد و کیسه از ۱۳ آوریل شروع می‌شود، پس از محاسبه دقیق نجومی به‌دست می‌آید که از زمان زرتشت تا میلاد ۸۶۰۰ سال می‌گذرد.

خاص و مهمی را برای پیغمبران آخر زمان حفظ کرده، و هر ملتی با رنگ و بو و طبق روحیه خود این عقیده را اقتباس و با احتیاجات خود وفق داده^۱ و در نتیجه راه امیدی برای پیغمبران آینده باز گذاشته است.

در این‌که اصل زند و هومن یسن خیلی مختصرتر و مانند ادبیات اوستایی افسانه‌آمیز بوده و مخصوصاً قسمت شکوه و ناله راجع به دوره «آهن آلوده» در آن وجود نداشته شکی نیست زیرا در موقع اقتدار و تسلط دین زرتشت نسبت به آینده آن آنقدر اظهار بدبینی نمی‌شده^۲. طبیعی است که قسمت عمده این ادبیات در زمان پایمال شدن دین زرتشت

۱. در پیشگویی زرتشتی میدان کارزار ایران خواهد بود. تمام توجه اورمزد به ایران است که در خوانبرس، مرکز هفت کشور واقع شده و پیوسته تکرار می‌کند: «ایرانی که من آفریدم!» تمام توجه قوای مادی و معنوی به ایران می‌باشد که چشم و چراغ عالم است و به موجب افسانه زیرکانه‌ای این اصلاح به دست پسران زرتشت انجام خواهد گرفت. در کتاب ارمیاء نبی باب هفتم خداوند اسرائیل می‌گوید: «۲۰- بنابراین خداوند یهود چنین می‌گوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان بر انسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده خاموش نخواهد گردید...» در ترجمه فارسی بحارالانوار مجلسی (ص ۲۴۳) می‌نویسد: «به من وحی فرمود که یا محمد به درستی که قصاص من در خصوص بندگانم پیش از آن‌که ایشان را خلق کنم جاری شده و قصاص من گذرنده است تا این‌که با آن قضا هلاک بکنم هر که را که می‌خواهم و هدایت بکنم هر که را که می‌خواهم.»

۲. مسیحیان نیز یک رشته پیشگویی‌هایی که علامات وحشت دوره آخر زمان را شرح می‌دهد زیر عنوان: Les terrens de L'An Mile دارند که می‌بایستی در هزارمین سال بعد از عیسی اتفاق افتاده باشد. پیشگویی مهم دیگری که راجع به آخر دنیا و آینده بشر شده کتاب I Ging ای گینگ- چینی است که ر. ویلهلم ترجمه نموده است:

R. Wilhelm, Das Buch der Wandlungen:

علاوه بر Oracles یونانی و رومی پیشگوییان قدیم و جدید مانند: شودنیرک Swedenborg و نستراداموس، فلاماریون، ولز H. G. Wells، کایزولینگ H. Keyserling، لاشپنگر و غیره هر کدام به طرز خاصی پیشگویی‌هایی راجع به آینده بشر نموده‌اند.

عقیده در ادوار گوناگون پیموده بسیار جالب توجه خواهد بود که موضوع کتاب جداگانه است. اعتقاد به وجود یک قائم که در آخر دنیا باید به نحوی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آن‌که پر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایه ایمان را مستحکم بسازد در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است^۱ به طوری که در حقیقت می‌توان ثابت کرد که اصل و سرچشمه آن کجا است.

با اشاره به بعضی اسناد و مدارک که در مذاهب دیگر راجع به این موضوع وجود دارد قضاوت را به خواننده واگذار می‌کنم. به مناسبت شباهت تام جزئیات این وقایع در نزد ملل گوناگون، ممکن است مطالعه آن از لحاظ فلکالر و تحقیق درباره داستان‌های باستانی قابل توجه باشد. — زیرا این عقیده یکی از آرزوهای مبهم و دیرین بشر است و عجیب نخواهد بود اگر می‌بینیم در هر زمان انسان امیدوار به آینده بهتری بوده است. انسان نه تنها می‌خواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی به خود بدهد، بلکه مایل است منشاء کارهای معجز آسا و خارق عادت نیز واقع شده، آراء و عقاید و تعصب‌های خود را به وسیله دخالت قوای زمینی و آسمانی مستحکم و به دیگران مدلل و ثابت بکند. عامل عمده این عقیده ایمان است. به همین مناسبت این پیشگویی در اغلب ادیان مقام

۱. علاوه بر کتاب سمبول جنوخ Hénoc (باب ۴۶ - ۶۱) در اوراق پاپیروس مصری نیز موضوع اعتقاد به وجود مسیح صریحاً ذکر شده است. کتاب‌های زیر دیده شود: Ipuir Writings. Gardener, Wisdom lit. of the Egypt, Chester Beatty, Le Codex de papyrus.

ملائکه آسمان جز پدر من و بس.^۱ این جمله شامل تمام مشخصات وقایع پس از مرگ فکر سامی است: یعنی چشم به راه یک رشته پیش آمدهای فاجعه‌انگیز می‌باشند که به‌طور حتم به وقوع می‌پیوندند. اما دنباله آن تعیین نشده است. در تعقیب این پیش آمدها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که به حساب هر کسی رسیدگی می‌شود. روی هم رفته یک نوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری می‌باشد که فوق‌العاده علاقمند است و شدیداً حس می‌کند که وظیفه‌ای را عهده‌دار می‌باشد.

وقایع راجع به معاد و آخرت ایرانی چیز دیگری است. محتمل است که زرتشت داد گرفته باشد، اما در دین زرتشت این درام صورت دیگری به خود می‌گیرد. شاید تاریخ مذاهب فکر یک درام فرجامین را که مطلقاً مادی و مربوط به تکوین عالم می‌شود و به‌موجب یک نوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان می‌پذیرد و بی‌آن که مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق می‌افتد مدیون مذهب زرتشت است. سرانجام این درام را به‌طور محقق تماشا کننده‌بی طرف می‌تواند پیش‌بینی بکند و روز رستاخیز در آن با طریقه علمی دقیق پیش‌بینی شده است. و کسی که وظایف دینی خود را به‌طور رضایت‌بخش انجام داده می‌تواند بدون بیم و هراس، آزادانه در درامی که فاقد مزایای زیباپرستی نیست شرکت بکند.^۲

افسانه مهاجرتی است. زیرا استخراج‌کننده آنرا درست نفهمیده و مسخ کرده به نحوی که فاقد ربطی منطقی می‌باشد. از این قبیل است پیشگویی مکاشفه یوحنا رسول (باب بیستم ۲-۳) که پیمان اهریمن و اورمزد را به یاد می‌آورد در صورتی که متن این کتاب‌ها خیلی بهتر از کتاب‌های زرتشتی نگاهداری شده است. از این موضوع چنین به دست می‌آید که نه تنها بعضی از مذاهب که معتقد به ظهور قائم می‌باشند، این فکر را از دین زرتشت گرفته‌اند. بلکه به‌طور مستقیم از تعلیمات آن ملهم گردیده و حتی برخی از آنها در اثر این پیشگویی به وجود آمده‌اند.^۱

به عقیده نیرنگ نکته قابل توجه آنست که هرچند در کلیه مذاهب در باب منشاء شر توضیحاتی داده شده است، ولی فقط فکر ایرانی است که توانسته برای شر نیز انبئات یا حالت و موجودیتی بنماید و ضدیت خیر و شر را به وسیله ثنویت دقیق و قطعی منطقی کند. مذهبی وجود ندارد که نکوشیده باشد تا ساختمان دنیا و تشکیلات زندگی انسانی را تفسیر بکند. فقط مذاهب بزرگی که ایرانیان به وجود آوردند به درام کنونی که در نتیجه آفرینش به وجود آمده نتیجه منطقی می‌دهد، فقط آنها مسئله معاد را به صورت دقیق حل می‌کنند. مثلاً در انجیل متی (باب بیست و چهارم ۳۶) می‌گوید: «اما از آن روز و ساعت هیچ‌کس اطلاع ندارد حتی

۱. در حاشیه حلیه‌المتقین مجلسی ۱۳۱۶ ص ۵۰ می‌نویسد: «...بدان که وقتی برای ظهور آن حضرت معین نشده و بی‌خبر ظاهر می‌شود و به حدیث حضرت صادق (ع) هر که تعبیر وقت نماید خود را در غم غیب پا خداوند شریک کرده.»

2. H. S. Nyberg, Journal Asiatique, t, cexix, 1931, pp. 30 - 31.

1. L. Gordon Rylands, Did Jesus erer live? 1935.

راجع به موضوع مسیح و پیدایش این فکر در ایران به کتاب‌های زیر مراجعه شود:

1., H. Mills, Our Own Religion in Ancient Persia. Soderblom, La Vie future, p. 255 - 260.

جای تعجب است که دکتر وست برخلاف معمول با نظر سطحی «زند و هومن یسن» را تحت مطالعه قرار داده و کوشیده است تا نشان دهد این کتاب مجعول و از سایر مذاهب اقتباس شده است. اما نباید فراموش کرد که متن وست اشتباه آلود می‌باشد، به اضافه گویا مترجم تا اندازه‌ای تعصب به خرج داده است. برای اثبات این مدعا نکات استادی از سایر کتب مذهبی که ضمن حواشی این کتاب بدان‌ها اشاره خواهد شد، خود به خود اغلب ایرادات را برطرف خواهد کرد. مثلاً علامات و اتفاقاتی که در زند و هومن یسن ذکر شده و دکتر وست گمان نموده مربوط به اتفاقات زمان مغول و سلجوقیان است در تورا و انجیل و روایات قبل از تاخت و تاز ترکان نیز وجود دارد. یا از جمله لغت «کرسائی» اوستایی که دکتر وست «کلیسا» حدس زده است. (در سوم - ۲۶).

هرچند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملاً برای تاریخ مذاهب روشن نشده است^۱، اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود و مانی و اسلام

۱. تأثیر عقاید زرتشتی در مذهب یهود به خوبی مشاهده می‌شود. «جای تردید است که یهود خدای قسری یکی از قبایل گمنام سامی محتملاً خدای بزرگ جهان دوره بعد از هجرت یهود به شمار نمی‌رفت مگر تحت تأثیر آموزه‌ها که قرن‌ها پیش از اشعیا نبی خداوند بزرگ جهان بود».

A. H. Krappe, La Genèse des Mythet, p 246.

«یهودیان با ایرانیان پس از سقوط بابل توسط سیروس (۵۳۸ قبل از میلاد) تماس پیدا کردند. قسمتهای تورا که پیش از اسارت قوم یهود تنظیم شده به کلی از اثر فلسفه نویت فاقد می‌باشد، شیطان محققاً در نوشته‌های بعد از هجرت ظهور می‌نماید. ابتداء مردد و به عنوان نهمست‌زنده است (و کریا نبی - ۳) بعد به عنوان دشمن بزرگ بشریت و کسی که مرگ را در دنیا فرستاد معرفی می‌شود. بالاخره در انجیل نه تنها نام شیطان در هر صفحه آمده است، بلکه طبقه‌بندی برای دیوان قابل می‌گردد که به فرمان پیشوای خود می‌باشند.»

انتظار نجات‌دهنده‌ای را دارند که خواهد آمد و همه دنیا را باز اصلاح خواهد نمود. معه‌ذا در بعضی جزئیات با یکدیگر فرق دارند. مثلاً یهودیان و عیسویان چشم به راه رجعت مسیح می‌باشند در صورتی که در اسلام ظهور می‌کند، یعنی امامی که غایب است به موقع ظاهر می‌شود و دنیا را پس از آن که پر از ظلم و جور شده پراز عدل و داد می‌نماید. یهودیان و عیسویان نجات‌دهنده را مسیح می‌نامند، که برگزیده شده (کتاب اشعیا باب شصت و یکم - ۱)^۱ در مذاهب یهود و مسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات‌دهنده قوای بدی ظاهر می‌شوند. نزد یهود هجوم یاجوج و ماجوج، نزد عیسویان اژدها یا جانور یوحنایی Apocalypse و پیغمبر کذاب، نزد زرتشتیان مار ضحاک (که همان Antechriste عیسویان و دجال^۲ مسلمانان است). نزد هر سه ملت نجات‌دهنده از دودمان عالی مرتبه خواهد بود: نزد یهودیان و عیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل، نزد زرتشتیان سوشیانس پسر زرتشت است. و مسلمانان مانند عیسویان

یعنی خود ضد یا هریم نتیجه روشن است. همان کتاب صفحه ۶۵ - ۶۶. و نیز رجوع شود به کتاب‌های زیر:

J. Scheichowitz, Die Altpersische Religion und des Judentum, Gießen, 1920.
Böckl, Die Verwandtschaft der Jüdisch - Christlichen mit der Persischen Eschatologie, Göttingen, 1902.

L. Margoliquith On Mahdis and Mahdism, 1915.

۲. به نظر می‌آید لغت دجال تحریفی از دروج بهلوی است که به معنی ضد انوئی و نام دیو ماده‌ای است که فریفته و دروغگو می‌باشد. گویا خر دجال نیز بک‌نوع تحریف «خر سه‌پا» از افسانه‌های اساطیری زرتشتی است. (بندهش بزرگ و روایات هرمزد یار فرامرز، بمبئی ۱۹۳۲ ص ۹۷).

در «شاپو هرگان» ترجمه مولر Müller نام «خرد شهر ایزد» آمده است که در آخر زمان باید ظهور بکند. جا کسن معتقد است که بی‌شک عیسی به این لقب نامیده شده. در قطعات پهلوی لنینگراد اشاراتی به «آمدشینه ییشو زندگر» و در جای دیگر «مردان پوسر» شده است.

وقایعی که مصادف با ظهور می‌شود، عبارتست از علامات شگفت‌انگیزی که در آسمان پدید می‌آید و دال بر آمدن «خرد شهر ایزد» می‌باشد و دانش را پیش از تکمیل فرشگرد به دنیا می‌آورد. فرشتگانی از شرق و غرب به فرمان او فرستاده می‌شوند و به همه اهل دنیا پیام می‌فرستند. اما اشخاص شرور او را انکار می‌کنند و کاذب می‌شمارند. از طرف دیگر پنج تن از نگهبانان پیروزگر آسمان‌ها و زمین‌ها با پرهیزکاران و دیوان فروتن به پرستش او سر فرود می‌آورند.

درباره اعتقاد ایرانیان به قائم، دو کتاب مهم یکی به قلم دارمستر و دیگر ادگار بلوشه^۱ وجود دارد که شامل نکات قابل توجهی در خصوص تحولات این عقیده در اسلام و در ایران می‌باشد که در اینجا از موضوع ما خارج است. دو دانشمند نامبرده کوشیده‌اند پیشگویی‌های قبل و بعد از اسلام ایران را راجع به ظهور قائم با یکدیگر مقایسه نمایند و به‌خصوص «تایع تاریخی بعد از اسلام را که ناشی از این عقیده شده مورد مطالعه قرار دهند».

معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم بسازد و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند. ولیکن اسلام همه این وظیفه را به عهده عیسی نمی‌گذارد و کارگشایی به دست امام غایب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است^۲.

گرچه مانی معتقد به رستاخیز جسمانی نیست^۳، ولیکن در مبحث قیامت (روز داوری) عقیده‌مند است زمانی می‌رسد که شر از دنیا برمی‌خیزد و تاریکی از روشنایی مجزا می‌شود و دنیا به حالت اول خود برمی‌گردد. مطالب بالا از اعتقاد به «سه زمان» ناشی می‌شود که بی‌شباهت به عقیده زرتشتیان نمی‌باشد.

(۱) - دوره نخست، زمانی که روشنایی و تاریکی کاملاً از یکدیگر جدا بوده‌اند، (۲) دوره میانه، زمانی که در اثر تهاجم قوای تاریکی به روشنایی با هم مخلوط می‌شوند و (۳) دوره فرجامین، زمانی که روشنایی و تاریکی دوباره کاملاً از هم جدا می‌گردند و تا جاودان همین‌طور می‌مانند^۴.

در قطعه شماره ۹ (اسناد تورفان - کلکسیون لنینگراد) پرسش‌هایی راجع به آخر زمان و علامات آن می‌شود. گرچه اسناد مزبور خیلی بعد از مانی نوشته شده، ولی چنین به دست می‌آید پیروان او معتقد بوده‌اند که مانی در آخر زمان ظهور خواهد کرد. تکه‌هایی از کتاب «شاپو هرگان» مانی وجود دارد، در آنها اشاره به ظهور مانی نمی‌شود ولی از قرآینی چنین برمی‌آید که انتظار ظهور عیسی را دارند.

1. J. Darmesteter, Le Mehéj depuis les Origines de l'Islam Jusqu' à nos J. Blochet, le Messianisme dans L. Heterodoxie Musulmane?

۲. «معمومه» عقیده اسلامی که همانند عقاید زرتشتی است رجوع شود:

Gray, Zoroastrian Elements in Muhammadan Theology; Goldziher, Islamismus et Parsis - me.

۳. بنا بر عقیده اسمعیلیان قبل از ظهور قائم سه امام مستور خواهند آمد. این سه امام مستور نمونه‌ای از سه پسر زرتشت می‌باشند.

۴. مردان فرخ، گزارش گمان‌شکن: چاپ تهران ۱۹۴۳، ص ۴۷.

3. W. Jackson, A sketch of the Manichaean Doctrine Concerning the Future Life.

تفسیر یا توضیحاتی است که شارحین به متن اصلی افزوده‌اند و قسمت‌هایی که در هلالین () گذاشته شده علامت نسخه بدل و یا جملاتی است که اضافه شده است. هر جا ستاره در متن گذاشته شده به حواشی مراجعه شود.

گرچه به واسطه نقص الفبای فارسی بهتر این بود که متن، با الفبای صدادار لاتین چاپ می‌شد^۱، ولی از آنجا که وسایل طبع فراهم نبوده، با الفبای فارسی معمولی اضافه گردید و کسانی که مایل باشند مطالعه دقیق بنمایند باید به نسخه اصل مراجعه کنند. در خاتمه سپاسگزاری خود را به دانشمند فرزانه آقای بهرام گورانکلسریا که از هرگونه کمک و راهنمایی در ترجمه این متن به اینجانب فروگذار نکردند تقدیم می‌نمایم.

ص. هدايت

۱. نه تنها حروف الفبای کنونی که از عربی گرفته شده برای ضبط متن‌های پهلوی و یا لغات فرس قدیم ناقص است، بلکه لهجه‌ها و زبان‌های بومی ایرانی را نیز نمی‌توان با این حروف ضبط کرد. حتی برای فارسی معمولی نیز شایسته نمی‌باشد. مثلاً یک نفر چک با فرانسوی می‌تواند فارسی را به حروف زبان خود بنویسد و اگر آن را به هم‌زبان خود بدهد که فارسی نداند آن شخص قادر است متن فارسی را بی‌غلط بخواند. ولیکن اگر زبان چک با فرانسه را به حروف فارسی بنویسند و به یک نفر فارسی‌زبان بدهند که از این زبان‌ها بااطلاع باشد، غیرممکن است که بتواند آن را بی‌غلط بخواند. فارسی معمولی را نیز نمی‌توان با تلفظ کامل و دقیق با حروف کنونی نوشت و به همین علت فارسی نوشته و زبانی دو زین جداگانه شده است. مثلاً «رفتم و بهش گفتم» را نباید معرب و به شکل ساختگی: «رفتم و به او گفتم» نوشت. موضوع تغییر خط احتیاج ضروری و حیاتی است و هیچ ربطی با تقریب یا فرنگی‌مآبی و یا تقلید ندارد. غرور ملی را نیز جریحه‌دار نمی‌کند، زیرا خطوط قدیم فارسی نیز مانند: میخی، پهلوی و اوستایی اختراع صد در صد ایرانی بوده، چنان‌که حروف فارسی کنونی اختراع ایرانی نمی‌باشد و به تناسب موقع با احتیاجات خود وفق داده‌اند. امروزه هم بی‌آن که لازم باشد اختراع تازه‌ای در خط فارسی بکنند، باید حروف فارسی به صورت الفبای لاتینی بسیار ساده و با حروف صدادار باشد تا بتوان نام مشخصات زبان را با آن ضبط کرد.

ادگار بلوشه، در کتاب خود سرچشمه اعتقاد به وجود قائم را تراوش فکر ایرانی دانسته است (ص ۱۲۶) می‌نگارد: «تشیع ایرانی که در سرتاسر اسلام، از حدود چین گرفته تا سواحل دوردستی که امواج اقیانوس اطلس روی آن خرد می‌شود. تولید انقلابات بیشمار کرده است، از عکس‌العمل اعتقاد ایرانی به ظهور قائم برضد روحیه سامی به وجود آمده که اساس آن برانداختن اعتقاد به وجود قائم بوده است.»

از کتاب «زند و هومن یسن» نسخ متعددی به پازند و فارسی وجود دارد، ولی چنین به نظر می‌رسد که نسخه پهلوی نسبتاً از نسخه‌های بالا اصیل‌تر مانده است. در سده ۱۸۸۰ میلادی دانشمند پهلوی‌دان، دکتر وست برای اولین بار بهمن یشت را از پهلوی به انگلیسی ترجمه کرده است^۱. ولی متن کنونی براساس صحیح‌ترین متن پهلوی است که آقای بهرام گورانکلسریا با تصحیحات لازم در سده ۱۹۱۹ میلادی در بمبئی به طبع رسانیده است^۲. در آخر آن نیز قطعه‌ای پهلوی راجع به «درایش اهریمن به دیوان» وجود دارد که عیناً نقل می‌شود و نیز قسمتی از «جاماسپ‌نامه» و «زرتشت‌نامه» که نسبت مستقیم با پیشگویی‌های زند و هومن یسن دارد که در دنباله کتاب افزوده می‌گردد.

این کتاب حتی المقدور به طور تحت لفظی ترجمه و به فارسی ساده گردانیده شده است. لغات مشکل و توضیحاتی که مربوط به متن پهلوی است در پاورقی داده می‌شود و اسنادی که راجع به موضوع کتاب است در حواشی نقل می‌گردد. جملاتی که در قلاب | گذاشته شده ضاهراً

1. S. B. E. Vol 5. Pahlavi Texts, (Part 1) E. W. West, P 189 - 235. Oxford. 1880.

2. B. T. Anklesaria, Zand - I Vohuman Yasa, Bombay, 1919.

(۰) «به خشنودی دادار اورمزد به افزونی، افزونی دار، درخشنده فرمند و امشاسپندان^۱! آفرین ویژه^۲ بر دین بهی مزدیستان^۳! تندرستی و دیر زیوشی^۴ و آبادانی او را باد که این برایش نوشته می شود!»^۵

در نخستین

(۱) چنان که از ستودگر^۶ پیداست: زرتشت از اورمزد انوشکی^۷ خواست. (۲) پس اورمزد خرد هرویسپ آگاه^۸ را به زرتشت نمود.

۱. فرشتگان مقرب اورمزد که مقدس و بی مرگ می باشند و عده آنها هفت است.

۲. خالص - بی آلاش.

۳. مقصود زرتشتیان پرستنده اورمزد هستند که بهدینان نیز می گویند، مقابل آن دیویستان یعنی دیویپرستان می باشند.

۴. طول عمر.

۵. این قسمت از طرف استنساخ کننده برای کسی که دستور رونویس کتاب را داده اضافه شده است.

۶. به موجب دینکرد این کتاب اولین مجموعه ادبیات مزدیستان بوده است. در روایات دومین کتاب محسوب می شود.

۷. بی مرگی - زندگی جاودان در فارسی جدید لغات نوشدارو (انوش دارو) و نوشهروان (انوشه روان) از ترکیبات انوش یا انوش می باشد.

۸. آگاه و محیط به همه چیز Omniscient.

(۳) او بن^۱ درختی بدان بدید، که چهار شاخه بدان بود: یکی زرین، یکی سیمین، یکی پولادین و یکی از آهن آلوده^۲. (۴) پس او پنداشت که (این را) به خواب دید. (۵) چون زرتشت از خواب بیدار شد، گفت که: «خدای مینویان^۳ و گیتیان^۴ به من نمود که بن درختی دیدم که چهار شاخه بدان بود.»

(۶) اورمزد به سپیتامان^۵ زرتشت گفت که: «آن درخت یک بن که تو دیدی، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم. (۷) آن چهار شاخه، چهار هنگامی است که می‌رسد. (۸) آن زرین، آن است که من و تو گفتگوی^۶ دینی کنیم، و گشتاسپ شاه^۷ دین بپذیرد، و کالبد دیوان بشکند، و دیوان از آشکاری به دور شده در روش نهانی^۸ باشند. (۹) آن سیمین، خداوندی

۱. ته = بدنه = پایه = تنه.

۲. گومیخت = اختلاط دو ناجنس = ناپویه = ضد لغت آمیخته که اختلاط دو همجنس می‌باشد = ریم آهن.

۳. لاهوت. در کتاب‌های فلسفی و عرفانی دوره اسلامی به تعبیرهای: عالم معنوی = عالم امر = علم غیب (جهان بود) عالم ملکوت و غیره یاد شده است.

۴. ناسوت یا عالم خلق = عالم شهادت (جهان نمود) عالم مادی و غیره در کتاب‌های بعد از اسلام ترجمه شده است.

۵. به موجب بندهشن (در سی و دوم = ۱) نام نهمین پدویزرگ زرتشت است.

۶. در متن همبره آمده (هم‌پیش) مشورت = گفتگو، Interview.

۷. در زمان سلطنت گشتاسپ، زرتشت به دربار او رفته و اوستایی که روی ۱۲ هزار پوست گاو به خط طلائی نوشته شده بود عرضه داشت. گشتاسپ به دین زرتشت گروید و آتشکده‌هایی بنا نهاد. این اتفاق در سی‌امین سال سلطنت گشتاسپ رخ می‌دهد و چهارمین هزاره آغاز می‌گردد.

۸. یعنی مخفی شدن به صورت آدمی یا جانوران. دارمستر در زند اوستا جلد اول ص ۹۰ یادداشت می‌کند: «به شکل مخصرص دیوان و نه آدمیان، و این شکلی است که از بدی

شاه اردشیرکی^۱ است. (۱۰) و آن پولادین، خداوندی انوشه‌روان خسرو پسر کواد^۲. (۱۱) و آن از آهن آلوده^۳ (هنگام) فرمانروایی بیدادانه دیوان ژولیده‌موی از تخمه خشم است^۴، چون دهمین صد سال^۵ تو به سر رود، ای سپیتامان زرتشت!»

در دوم

(۱) به زند و هومن یسن^۵، خرداد یسن و آشتادیسن پیداست، که یکبار گجسته^۶ مزدک پسر بامداد، دشمن دین پیدا آمد^۷، تا مردمان را دشمن

دوران ناگزیر به خود می‌گیرند. سپس از شرح بهلوی نقل می‌کند: «آنهايي که قادر به نامرایی کردن کالبد خود می‌باشند. او (زرتشت) کالبدشان را شکست، آنهايي که نمی‌توانستند نامرایی شوند خودشان را شکست (نابود کرد). شکستن کالبد عبارت از این است که از این لحظه به بعد که شکل دیوان را پذیرفتند نمی‌توانند آزار برسانند، چنان‌که کنون که به شکل جانوران و آدمیان می‌باشند نمی‌توانند زبان برسانند. در کارنامه اردشیر بابکان در نخستین = ۶ نهان روشی در مورد ساسان به کار رفته است.

۱. اردشیر دراز دست هخامنشی. ۲. خسرو اول (انوشیروان) پسر قباد.

۳. در اینجا خشم اسم معنی نیست بلکه مفهوم دیو خشم Asmodée را دارد، در جاماسپ‌نامه دیوان ژولیده‌موی اعراب را معرفی می‌کنند: ۲۸۰ = از آن قرار ایشان خود «خود افتنند و یکدیگر را نباد کنند. پس تازیان ژولیده‌موی از تخمه خشم بیابند، به اندک (در و زاور (قدرت) ایرانشهر را سیصد و هشتاد و دو سال و نه ماه و هفت روز و چهار زمان فراز گیرند». جاماسپ‌نامه چاپ رم ۱۹۳۹ در پانزدهم.

۴. در متن دهمین صد زمستان آمده است.

۵. شکی نیست که زند به معنی ترجمه از پهلوی است. این مطلب قابل توجه می‌باشد زیرا شرداد و اشتادیش وجود دارد، ولی در آنها اشاره به مزدک نمی‌شود.

۶. ملعون ضد خجسته است و در موارد اهریمن و اسکندر و انزاسیاب و انالیش استعمال شده است.

۷. در بندهشن بزرگ (چاپ انگلستان در ۳۴ - ۲۷ ص ۲۱۵) می‌نویسد: «در پادشاهی

گوکپشاه، یوشت فریبان^۲ و چهارمیان پسر گشتاسپ^۳، [] او همان پشوتن درخشان است. []^۴ «مرا انوشه کنی، اگر مرا چون ایشان انوشه کنی، مردمان به دین تو بهتر بگریند» (چون می‌اندیشند) که آن پیشوای دین چون دین بهی ویژه^۵ مزدیسنان از اورمزد بپذیرفت انوشه باشد^۶ و نیز آن مردمان به دین تو بهتر گروند.

(۳) اورمزد بدو گفت^۶: «ای سپتامان زرتشت! اگر ترا انوشه کنم، پس تو بر اتروش کرب^۷ انوشه باشد؛ و چون تو بر اتروش کرب انوشه باشد،



در باجه، و روگشا می‌باشد و از تخمه آن همه گیاه‌ها روییده‌اند. نام دیگر آن: جوید بیش یعنی راننده دردها (بندعش دیده شود).

۱. اگر یرت پسر پشتگ برادر افراسیاب که گوید شاه نیز نامیده می‌شود. در مینو خرد بسان جانور اساطیری معرفی شده: (۳۱) گویشاه به ایران و بیج اندر کشور خوانیرس می‌باشد، (۳۲) و از پای تا نیم - تن گاو و از نیم تن تا بر مردم، (۳۳) و همواره به کنار دریا نشیند، (۳۴) و برش یردان همی کند و زوهر (آب مقدس) به دریا همی ریزد، (۳۵) از ریختن آن زوهر، خرفستر بی‌شمار اندر دریا بمیرند. (۳۶) چه اگر او آن یرش فراوان نکند و آن زوهر به دریا نریزد و آن خرفستر بی‌شمار را تبه نسازد، پس هرگاه که باوران بازرد خرفستر نیز مانند باوران بازرد، دینو خرد در شصت و یکم ص ۱۶۷.

۲. شاید هائوشت پسر گورو باشد (دینکرد). نیز رجوع شود به آبان پشت ۸۱ و فروردین پشت ۱۲۰.

۳. پشوتن پسر گشتاسپ می‌باشد و این چهار تن از اورمزد زندگی ابدی یافته‌اند. ولی به موجب روایات دیگر پهلوی به این عده افزوده می‌شود. در اسلام نیز خواجه خضر و الیاس و غیره که آب زندگی نوشیده‌اند زندگی جاودانی یافته‌اند و ملقب به رجال الغیب می‌باشند.

۴. قسمت‌هایی که در فلاط گذاشته شده توضیحات شارحین است.

۵. در اینجا به معنی مقدس است.

۶. در متن پهلوی اغلب ضمیر قبل از فاعل واقع شده، مانند (او زرتشت گفت) و این طرز سیاق اوستایی است. چنین به دست می‌آید که این متن یا تقلید از اوستا شده و یا از متن اوستای کهنه ترجمه شده که اصل متن آن از بین رفته است.

۷. در فارسی به اشکال براتروش - برتروش و پوران تروش آمده است. نام یکی از

دین یزدان کند. (۲) آن انوشه‌روان خسرو پسر کواد^۱، خسرو پسر ماوینداد، نوشاپوهر پسر داد اورمزد، دستور آذرباذگان، آذر فرنیغ راستگو و آذرباذ، آذر مهر، و بخت آفرید^۲ را به پیش خواست. (۳) او از ایشان پیمان خواست^۳، که: «این یسنها را نهان مدارید؛ و جز به بستگان خود زند میاموزید.»^۴ * (۴) ایشان به خسرو پیمان کردند.

درسوم

(۱) به زند و هومن یسن پیداست که زرتشت دیگر بار از اورمزد انوشگی خواست. (۲) او گفت: [] او زرتشت می‌باشد []؛ دادار! میان آفریدگان تو من پرهیزکارتر و کارگرترم، اگر چون درخت: جوید بیش^۵،



کواد، مزدک بامدادان به پیدایی آمده، داد (آیین) مزدکی نهاد، کواد را بفریفت و شسته کرد، فرمود: زن و فرزند و خواست به همه و همگی باید داشت. و دین مزدیسنان را از کار بازداشت، تا انوشه‌روان خسرو پسر کواد فرواگر آمد، (به سن بلوغ رسید) و مزدک را بگشت و دین مزدیسنان بیارست و آن خبیران^۶ را (زنها) که همواره به ایرانشهر تاخت و تاز می‌کردند سرکوبید و راند و ایرانشهر را بی‌بیم کرد.

۱. خسرو پسر قباد می‌باشد.

۲. داد هر مزد و آذر فرنیغ نام مفسرین است. آذرباد و بخت آفرید در ادبیات دینی پهلوی سرشناس می‌باشند. در هفتم بند ۶ همین کتاب نام داد اورمزد آمده است.

۳. در متن فارسی از این پیمان ذکری نمی‌شود، اما می‌نویسد که خسرو پیمانی به مزدک فرستاد و از او درخواست کرد تا به پرمش‌هایی که از طرف انجمن موبدان از او می‌شود پاسخ بدهد و در صورتی که نتواند از عهده جواب برآید کشته شود. مزدک بپذیرفت از او ده مسئله دینی سؤال شد. مزدک به یکی از آنها نتوانست جواب بدهد و شاه‌فرمان به کشتن او داد.

۴. منع مشابهی به زرتشت راجع به متن اوستا شده است. رجوع شود به خرداد یسن.

۵. از جمله بالا چنین به دست می‌آید که متن فعلی تفسیر اصلی نمی‌باشد بلکه خلاصه آن است. نسخ خطی بازند از این فصل شروع می‌شود.

۶. یا: وون بی هرویسپ تخمک (دوخت همگی تخم‌ها) نام درخت افسانه‌ای است که در



رستاخیز و تن پسین^۱ کردن نشاید.»

(۴) زرتشت را در اندیشه^۲ دشوار نسود. (۵) اورمزد به خرد هرویپ آگاه دانست، که سپیتامان زرتشت اشو^۳ چه اندیشید. (۶) او دست زرتشت را فراز گرفت؛ او اورمزد مینویی افزونی، دادار اشوی جهان استومندان^۴، خرد هرویپ آگاه را پسان آب^۵، بر دست زرتشت کرد، او گفت: ([او اورمزد]) که: «فراز خور.»

(۷) و زرتشت آن را فراز خورد، از آن خرد هرویپ آگاه به زرتشت اندر آمیخت. * (۸) هفت شبانه روز، زرتشت در خرد اورمزد بود.^۶ (۹) پس زرتشت مردمان و گوسپندان را به هفت کشور زمین بدید،

برادران خانواده کرب از نسل خواهر منوچهر می باشد که جادوگر بوده و به موجب اسناد پارسیان زرتشت به دست توریراتروش کشته می شود اورمزد به زرتشت می گوید: اگر تو بی مرگ شوی کشنده تو (که البته زرتشت نمی دانسته) او هم بی مرگ خواهد شد و در این صورت معاد جسمانی غیرممکن خواهد بود. (کتاب هفتم دینکرد دیده شود). بهرام پزدو می گوید: پرتروش آن مهتر جاودان یکی جادویی ساخت اندرونهان

(۳۷۳)

۱. تن اخروی - یعنی بدنی که در روز قیامت مردگان را به آن می آریند. یعنی معاد جسمانی.
۲. در متن متنش به معنی نظر - تصور آمده است mind - idée - conception.
۳. مقدس - برهیزکار - بی آرایش.

۴. اصطلاحات - عناصر - ارکان. کلمه «استومند» چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو مطابق می باشد با آنچه به زبان یونانی «است خونخوون» خوانده شده و در کتب فلسفی عربی به صورت «اسطس» نقل گردیده است. ریشه تقریبی استومندان به عربی همان «ارکان» می باشد که به جای عناصر به کار رفته است. ریشه لغت استومند از «است» آمده که به معنی استخوان است (لاتین Os یونانی Osteon) در کلمات هسته، ستون - استوانه - استودان و استخوان باقی مانده است. شاید اس و اساس عربی نیز با ریشه «است» فارسی یکی باشد.

۵. در متن «به آبکرب» آمده یعنی به شکل آب - به شکل مایع.

۶. بازاده و رازنامه - در سوم - ۲ مقایسه شود.

([که هریک را چند تا موی به پشت و سر به کجا دارند. -]) (۱۰) او دار و درخت بدید، ([که چگونه باشد،]) که ارواران^۱ چند ریشه به سپندارمذ^۲ زمین دارند^۳ ([که چگونه رسته اند یا به یکدیگر آمیخته می باشند.])

(۱۱) در هفتمین شبانه روز، او خرد هرویپ آگاه را از زرتشت بازستانید. (۱۲) زرتشت پنداشت که: (این را) به خواب خوشی که اورمزد داد دیدم و از خواب بیدار نشده ام. (۱۳) او هر دو دست را برد و به تن خویش مالید (و اندیشید) که: «دیر زمانی است خواب هستم و از این خواب خوشی که اورمزد داد بیدار نشده ام.»

(۱۴) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «به خواب خوشی که اورمزد داد چه دیدی؟» *

(۱۵) زرتشت گفت که: ای اورمزد مینویی افزونی! دادار جهان استومندان! مرد کامروایی^۴ با بسی خواسته دیدم، که به تن بدنام روان گرسنه و نزار و به دوزخ بود؛ خوش آیندم ننمود. (۱۶) درویشی بی چیز و بیچاره دیدم، که روانش فربه و به بهشت بود، مرا خوش آیند نمود.^۵ (۱۷) مرد توانگری بی فرزند دیدم، مرا برازنده ننمود. (۱۸) مرد

۱. urvan یعنی رستنی ها و مجموع نباتات. در مانسکریت به معنی کشتزار است در لاتینی Arbore و به فرانسه Arbre می باشد.

۲. ترشته ماده ای که موکل زمین است و یکی از امشاسپندان مقدس و بی مرگ می باشد.

۳. با یادگار جاماسب چاپ رم ۱۹۳۹ در نخستین ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ مقایسه شود.

۴. در اینجا شاید به معنی فربه و یا تن پرور است.

۵. این عقیده خیلی دور از اصول دین زرتشت است. زیرا یک نفر زرتشتی نه به وسیله «است» و نه گذشت از نعمت های دنیا به بهشت می رود، بلکه برعکس به وسیله زندگی و اخ و نیی آرایش و برخورداری از نعمت های دنیا که به سود آفرینش نیک باشد به بهشت خواهد رفت.

شاپور شاه^۱ باشد، که جهان را که من اورمزد آفریدم آراید و رستگاری به سامان^۲ جهان روا کند و بهی پدیدار بشود، و آذرباد پیروز بخت، پیراستار دین راست، با روی آماده شده^۳ برای این دین با جداراهان پیکار نماید، و باز آن را به راستی آورد^۴.

(۲۶) «آن برنجین، خداوندی و لاش شاه^۵ اشکالی است، که جداراهانی که باشند از جهان ببرد، و آن اکوان پسر گرگر سیاک^۶

۱. پسر اردشیر است. به نظر می آید که رونویس کننده زمان ساسانی برای خوش آمد پادشاه وقت این صورت را به عمد دراز نموده و ضمناً جزئیات دیگری به آن افزوده است.
۲. پایان — حد.

۳. در متن فارسی روی گذاشته آمده است.
۴. اشاره به آذرباد مهر اسپند، نخست وزیر و موبد موبدان شاپور دوم که برای رفع اختلاف مذهبی سوگند یاد نمود. در روایات دئاراب هرمزدار جلد اول ص ۵ می نویسد: «موبدان موبد آذرباد مهر سفند گفت: اگر شما را به راستی و درستی دین پاک و نیک مزدیسا شکی است من سوگند یاد می کنم. کسانی که اندک تردیدی داشتند گفتند که: چگونه سوگند می خوری: آذرباد گفت: آن چنان که نه من روی بگذازید و من در نزد شما سر و تن می شویم. آنگاه روی گذاشته به روی سینه من بریزید. اگر سوختم شما راست می گویند و اگر نسوخنم من راست نکردم و شما باید که دست از کج روی بدارید و به دین مزدیسا پایدار مانید. پس گمراهان این شرط را پذیرفتند. آذرباد در پیش هفتاد هزار مرد، سر و تن شست و نه من روی گذاشته بر سینه او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید. پس از همه شبیه برخاست و به دین پاک بی گمان شده اعتراف نمودند».

۵. و لاش پادشاه اشکانی که اوستا و زند را جمع آوری نموده و به دین زرتشت رونق داد. به موجب ترتیب زمان، دوره برنجین باید قبل از دوره روبین ذکر شده باشد، در متن فارسی و بازند این ملاحظه شده است.

۶. نام یکی از دشمنان دین مزدیستان است^۱ (کرسانی Keresani اوستایی). نیرو سنگ کلیسا که خوانده و کلیسا حدس زده دارمستر اکوان را نیز اسکندر تصور کرده است. گمان می کند مقصود عیسویان و مخصوصاً دشمن منفور ایران اسکندر است که از جانب روم (عیسویان) به ایران آمده. ولی این تعبیر خیلی دوری است و کرسیاک همان کرسانی اوستایی می باشد. در سروش هادوخت (در نخستین — ۶) لغت کرسه و در یسا (در نهم — ۲۴) به لغت: کرسانی مراجعه شود. در متن فارسی نیز کلیسا و کلیسه می نویسد.

شکسته ای با فرزند بسیار دیدم مرا برازنده نمود^۱.» (۱۹) درختی دیدم که هفت شاخه بدان بود: یکی زرین، یکی سیمین، یکی روئین، یکی برنجین، یکی ارزیزین^۲، یکی پولادین و یکی از آهن آلوده^۳.

(۲۰) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! این را از پیش گویم:»
(۲۱) درخت یک بن که تو دیدی، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم.
(۲۲) آن هفت شاخه که تو دیدی، آن هفت هنگامی است که خواهد رسید.

(۲۳) «و آن زرین خداوندی گشتاسپ شاه^۴ است که من و تو درباره دین با هم گفتگو کنیم، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبد دیوان بشکند، و دیوان از آشکاری به دور شده در نهان روشی^۵ بمانند و اهریمن، دیوان و زاد و رودشان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند، و پرهیز آب و آتش و رستنی ها و سپندارمذ زمین پیدا بشود.

(۲۴) «آن سیمین، خداوندی اردشیر کسی است، که بهمن پسر سپندداد خوانده شود^۶ که دیوان را از مردمان جدا کند، همه جهان را بپیراید و دین را روا کند.

(۲۵) «آن روئین، خداوندی اردشیر^۷ آراینده و پیراینده جهان و آن

۱. در دین زرتشت داشتن فرزندان بسیار از جمله اعمال پسندیده است.

۲. قلعی.

۳. آهن گسیخته = ریم آهن — چدن.

۴. اولین پادشاهی که به دین زرتشت گروید و از او پشتیبانی کرد. در نخستین بند ۸ دیده شود.

۵. در نخستین بند ۸ یادداشت دیده شود.

۶. اردشیر دوازده دست ملقب به هومن، پسر سپنداد است (بهمن پسر اسفندیار در شاهنامه).

۷. اردشیر پاپکان اولین پادشاه ساسانی است. در آفرین را یتوین گفته می شود: «هم زور فروهر اردشیر پاپکان باد، با همه فروهر آراستاران و پیراستاران و وینارتاران دین خدایی باد».

دروند^۱، از جدا دینان راه تباه کند و از جهان نابین و ناپیدا شود.

(۲۷) «آن ارزیزین، خداوندی بهرام گور شاه^۲ است، که مینوی رامش^۳ را بینا و آشکار کند و اهریمن با جاودان باز به تیرگی و تاریکی دوزخ رانده شوند.

(۲۸) «آن پولادین، خداوندی خسرو پسر کوادشاه^۴ است، که گجسته مزدک پسر بامداد^۵، دشمن دین را که با جداراهان باشند، از این دین بازدارد.

(۲۹) «آن از آهن آلوده، فرمانروایی بیدادانه دیوان ژولیده موی^۶ از تخمه خشم^۷ باشد، ای سپیتامان زرتشت! هزاره تو به سر آید، چون دهمین صد سال تو به پایان رسد، ای سپیتامان زرتشت!»

در چهارم

(۱) زرتشت گفت که: «ای دادار جهان استومندان مینویی افزونی! نشانه دهمین صد سال چه باشد؟»

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت، نشانه هزاره تو که به سر رسد روشن کنم:

(۳) «در آن پست‌ترین هنگام، یکصد گونه و یک هزار گونه و ده هزار گونه، دیوان ژولیده موی از تخمه خشم، برسند. (۴) آن بد تخمان از کسته^۱ خوراسان^۲ به ایرانشهر بریزند» افراشته درفش باشند، و زین سیاه دارند^۳ و موی ژولیده بر پشت دارند؛ و از نژاد پست‌ترین بندگان و دروگران^۴ «زویش»^۵ و بیشتر مزدور باشند.»

(۵) «ای سپیتامان زرتشت! آن تخمه و زاد و رود خشم را بن پیدا نیست. (۶) آنان به یاری جادو به ده‌های ایران که سن اورمزد آفریدم بریزند. (۷) آنگاه پس چیزها را سوزند و آلایند، و خانه از خانه‌داران، ده از دهگانان، آبادی و بزرگی و دهگانی و راستی در دین و پیمان و زندهار و سادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژه مزدیسنان، و

۱. بدکردار = کافر = دیومنش Damne .

۲. پادشاه ساسانی که به واسطه شکنجه دشمنان دین و جلوگیری از مذاهب بیگانه محبوب اهل دین شد.

۳. طرب معنوی. معروف است که بهرام گور تمایل مخصوصی به شعر و موسیقی و طرب داشته است و به قول فردوسی و حمزه از هندوستان قیثه‌های لوری را به ایران دعوت کرد.

۴. خسرو اول (نوشه روان) پسر قباد.

۵. از مشخصات این دوره نیز مانند دوره قبل، شکنجه مرغان می‌باشد. عقاید مزدک که بر اساس یک نوع سوسیالیسم افراطی بود و از دین زرتشت سرچشمه می‌گرفت، در زمان قباد طرف توجه عامه گردید و خسرو اول پسر قباد مزدک را کشت و پیروان او را با قساوت عجیبی قتل عام کرد و به این جهت ملقب به «عادل» شد؛ به سلطنت قباد و مزدک تألیف کربستمن مراجعه شود.

۶. موی پریشان و سربرشته در نزد ایرانیان قدیم ناپسندیده بوده است.

۷. مقصود دیو خشم می‌باشد. در متن فارسی هاشم می‌نویسد گویا تعد مترجم زرتشتی را می‌دساند وگرنه این لغت هیچ ربطی با هاشم ندارد.

۱. خطه، Coast (فرانسé قادیم). شاید خطه مغرب همین کلمه باشد.

۲. مشرق و یا خراسان اما در هر صورت خیلی بعید است که این دیوان اعراب بوده باشد. از سمت مغرب آمدند؛ مگر این که یک نفر ساکن کرمان چنین تصویری را بکشد. گویا مسعود ترک‌ها می‌باشند که از جانب ترکستان به ایران حمله کردند وگرنه هیچ‌یک از مساصات آنها به‌جز دوره فرمانروایی طولانی ایشان را نمی‌توان با اعراب منایسه کرد.

۳. احتمال می‌رود اشاره به اعراب باشد.

۴. چون خرم‌دینان خروج کردند، از ناحیت اصفهان در رنده و کابل و قومی از باطنیان با ایشان پیوستند. سیاست‌نامه چاپ تهران ص ۱۷۴.

۵. نام خانواده‌ای که دشمن زرتشت بوده است.

آتش بهرام^۱ که به داد برپا شده است (همه) به نیستی رسد؛ و زنگیان^۲ و آوارگان پیدا آیند. (۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن شهر بزرگ ده و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند.

(۹) «ای سپیتامان زرتشت! این ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم، به زبان جویی و بیدادی (فرمانروایی بیدادانه) [برکنند. (۱۰) آن دیوان ژولیده‌موی فریفتار باشند؛ (چون آنچه که گویند نکنند)]. «و بدترین دین دارند» (چون آنچه که نگویند کنند) [ایشان را پایداری در گفتار و پیمان^۳ و راستی و آیین نیست؛ و زنه‌ار ندارند، و به گفته خود استوار نباشند. (۱۲) و این ده‌های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آزار و فرمانروایی بیدادانه برکنند.

(۱۳) «اندر آن هنگام، ای سپیتامان زرتشت! همه مردم فریفتار باشند. (بذخواه یکدیگر باشند؛) و مهرورزی بزرگ^۴ دیگرگونه باشد. (۱۴) و آزر^۵م و دلبستگی و روان دوستی از جهان بشود» (۱۵) مهر پدر از پسر، و برادر از برادر برود؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند، (۱۶) و خواهرش مادر از دختر جدا و دیگرگونه باشد.

(۱۶) «ای سپیتامان زرتشت! چون دهمین صد سال تو سر برود،

۱. آتش مقدس که مظهر جسمانی سه آذر بزرگ: فرنیغ و گشنسب و برزین مهر باشد و حامی همه آذرهای زمینی است. (در هفتم بند ۲۴ یادداشت دیده شود).
 ۲. گویا اشاره به اعراب باشد.
 ۳. در متن فارسی دست و پیمان نوشته شده است. به بهلولی پشت به معنی قول شرف و وعده و اطمینان دادن می‌باشد.
 ۴. دوستی بزرگ (به طعنه می‌گوید).

خورشید راست‌تر و نهفته‌تر، و سال و ماه و روز کوتاه‌تر باشد. (۱۷) و سپندارمذ زمین تنگ‌تر و راه‌ها دشوارتر باشد. (۱۸) و میوه تخم ندهد؛ و دانه‌ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید؛ و آن‌که بیفزاید سپید^۱ نباشد. (۱۹) و رستنی‌ها و دار و درخت بکاهد، اگر کسی یکصد می‌ستاند، نود بکاهد و ده بیفزاید، و آن‌که بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد. (۲۰) و مردم کوتاه‌تر زایند و هنر و نیروی ایشان کم باشد، و فریفتارتر و بیدادتر باشند، و سپاس و آزر^۲م نان و نمک ندارند، ایشان در بند پرسشی (از یکدیگر) نباشند.

(۲۱) «در آن بدترین هنگام، یک مرغ را بیشتر گرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را.» (۲۲) مزد ایشان به کار کم و کار و کربه^۳ از دست ایشان کم رود، و همه گونه جدا کیشان بدخواه ایشان باشند.

(۲۳) «و در همه جهان، مرده را چال کنند^۴ و مرده را بگسترانند. (۲۴) و نهان کردن مرده و شستن مرده، و سوزاندن و بردن مرده به آب^۵ و آتش و خوردن مردار^۶ را به داد گیرند و نپرهیزند^۷.

۱. رسیده.

۲. کار ثواب. تکالیف مذهبی را انجام دادن. کاریغ = وظیفه نسبت به خدا را به جا آوردن.
 ۳. در دین زرتشت دفن اموات از گناهان پوشش‌ناپذیر است. ویدیرداد (۱) - (۱۳) (۴۵) همچنین ۱۲ (۳۸) ۶ - ۵۱ (۱۰۵) ۷ - ۵۱ (۱۰۵) و غیره. صد در فصل ۳۳ می‌نویسند: ۲. «در دین به پیداست که نسا در زیر زمین نهان کنند، اسفندارمذ امشاسفند هسی لرزد، نان سخت است که کسی را مار یا گورم در جامه خواب بود و زمین را نیز همچنان است، نه نسا در زیر زمین کنی چنین چون آشکار کنی از آن رنج برهاند».

۴. غسل میت. ۵. خوردن گوشت مانده و حرام شده.

۶. در مقدمه پندش من ۴۲ ذکر است از در ۳۹ پندش بزرگ که اشاره به آمدن

(۲۵) «گمان کنند که کار و کربة بزرگ انجام دهند و راه دروندی^۱ و دوزخ سپرند؛ و از اوارونی^۲ و فرومایگی و گمراهی خشم و آرز به دوزخ روند.

(۲۶) «اندر آن هنگام سخت، ای سپیتامان زرتشت! [هنگام فرمانروایی خشم سخت نیزه^۳ و دیوان ژولیده موی از تخمه خشم،] «آن پست ترین بندگان»^۴ به خداوندی ده های ایران فراز روند.

(۲۷) «و بهدینان که کستی^۵ به میان دارند، پس از آن پادیای^۶ داشتن نتوانند. (۲۸) چه، به آن پست ترین هنگام، مردار و پلیدی^۷ چنان بسیار باشد که هرکس گام بنهد، به مردار رود. (۲۹) یا چون خویشتن را به

برشوم^۱ شوید چون پای از مگاک^۲ بیرون نهد به مردار رود. (۳۰) یا چون به نسا کده^۳ آیین «درون»^۴ بجا آورد، بی آن که به رسم^۵ فراز بگستوانند سزاوار باشد^۶. (۳۱) یا به آن پست ترین هنگام، شایسته باشد که دو مرد^۷ یزش^۸ بکنند، تا این دین به نیستی و نزاری نرسد؛ چون از صد، از هزار و از ده هزار، یکی باشد که به این دین گروید، و نیز آن که بگروید کنار دین را انجام ندهد. (چون) آتش بهرام^۹ به نیستی و نزاری رسد، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان نیز چنان که باید هیزم و بوی خوش ندهند^{۱۰}. (۳۲) یا چون مردی برای انجام آیین دین آماده شد^{۱۱}، هر چند نیرنگستان^{۱۲}

۱. تطهیر - مراسم وضوی بزرگ نه شبه برای کسی که به مرده آلوده شده است. (وید یوداد نهم ۳۶ - ۱۳ دیده شود).

۲. در لغت اوستایی مغ به فتح اول به معنی چانه ای بوده که دور از شهر برای مراسم تطهیر می کنند. بعد اطلاق به سنگی شده که بر برشومگاه می گذارند و جای نشیمن است. مگاک از همین لغت آمده. فردوسی می گوید:

مغی زرف پهناش کوتاه بود بر او برگداشتن دل آگاه بود

۳. بازار مرگ، جایگاه مخصوصی است که مرده را قبل از بردن به دخمه در آنجا می گذارند.

۴. نان مقدس - مراسم درون تقریباً همان مراسم مذهبی عیسوی Office eucharistique

می باشد که به افتخار امشاسپندان انجام می گیرد و در جشن های گاهنبار اجباری است درون

فطیر کوچک گردی است به اندازه کف دست، عدد آنها مطابق مراسم چهار و یا شش می باشد.

۵. شاخه های باریک پی کرده بود به دوازی یکد و حب که از درخت گز و هوم... و بنا

درخت اثار می روند... هرگاه خواهند نسکی از نسک های زند بخواند یا عبادت کند، یا بدن

بشویند یا خوردنی بخورند چند عدد به رسم به دست بگیرند... فرهنگ جهانگیری.

۶. در متن به معنی جایز و احاطه می باشد.

۷. برای انجام مراسم یزش معمولاً هشت نفر لازم است.

۸. آیین پرستش و خواندن دعا. ۹. در چهارم بنا.

۱۰. یعنی مقدار هیزم و بوی خوش که به موجب قانون شرع مقرر گردیده است.

۱۱. مقدمات وضو و غیره را بجا آورد.

۱۲. نام کتابی که حاوی مراسم مختلف مذهبی بوده است.

اعراب می کند می نویسد که: ابرانشهر به دست تازیان افتاد و دین بد آنها رایج شد. بسیاری از عادات پیشین برانداخته گردید، دین مزدستان به نزاری رسید. شستن مرده و دفن مرده و خوردن مرده را به داد گرفتند. از بدو خلقت مصیبتی به این بزرگی رخ نداده بود. زیرا از کردار بد، از خواهش و عادات بیگانه، کردار دشمن منشاء، قوانین بد و دین بد ایشان، ویرانی و حرص و ناسازی های دیگر استوار گردید.

۱. دروغ پرستی و این عنوان به مردمان غیر زرتشتی نیز اطلاق می شود. دیومنی Damnation کفر و الحاد. ۲. و ذیلت ضد فراونی «فضیلت».

۳. لقب اوستایی دیو خشم می باشد.

۴. شاید اشاره به میکئیکین باشد که از نژاد بردگان بوده است.

۵. گمریند زرتشتیان (گجسته ابالیس چاپ تهران ص ۱۱ دیده شود).

۶. وضو - باکی داشتن - شستن دست و پای خود به آب روان پیش از کستی بستن: (صاد

در به در پنجاهام و هفتاد و چهارم رجوع شود)؛ ۱۰. این که چون بامداد که از خواب

برخیزند نخست چیزی بر دست باید افکندن یعنی دستشو ۲. پس به آب پاک دست شستن

چنان که دست از ساعد تا سر دست سه بار شستن و ووی از پس گوش تا زیر زنج تا میان

سر شسته باشد و پای تا ساق سه بار شوید... ۷. پادیاب.

۷. در متن هیزم آمده که به معنی فاضلات بدن مانند: ناخن، موی و دندان باشد. آخال -

پیخال - آشغال.

ندانند، چون بامنش نیک آتش افروزد سزاوار است.^۱

(۳۳) «خواسته و آژرم^۲، همه به جدا کیشان و جدا راهان رسد. (۳۴) و کربه گران^۳ نیک از دودمان آزاد مردان^۴ و مغ مردان^۵ بی پوشش (گشاده) و سر و پا برهنه بروند.^۶ (۳۵) خردان دختر آزادگان و بزرگان و مغ مردان به زنی گیرند. (۳۶) آزادگان و بزرگان و مغ مردان به شکستگی و بندگی رسند، و «زویش»^۷ و خردان به بزرگی و فرمانروایی رسند.* و آوارگان و خردان به پیشگاهی^۸ و فرمانروایی رسند.* (۳۷) گفتار دینداران و مهره (۴) و گزارش دادوران^۹ راست، گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند؛ گفتار خردان و نارو زندگان و بدکاران و فسوسگران^{۱۰} و دادستان دروغ^{۱۱} را راست و باور دارند. (۳۸) و بدان سوگند دروغ خورند^{۱۲}، و به زور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا بر من

۱. احوط است.

۲. حرمت - عزت.

۳. نوایکاران.

۴. آزادگان.

۵. دشمنان دین - روحانیون.

۶. ایرانیان قدیم سر و پا برهنه رفتن را نکوهیده می دانسته اند. در کتاب صمد در پندش می نویسد: «۱۵۰ چون به یک پای کفش روند به هر یک گام فرمانی گناه باشد. در شایسته نشایسته چاپ و ست در چهارم: (۱۰) هرگاه سه گام بی پوشش بردارند فرمانی گناه و چون چهار گام بردارند تنابوهری گناه باشد. ۷. در چهارم بند - ۴.

۸. پیشگاه پادشاه و صاحب تخت و مسند را هم گفته اند؛ برهان قاطع.

۹. مهر!

۱۰. قانونگذاران - اهل شرع.

۱۱. به معنی دلتک. فسوس به معنی بازیچه و ریشخند و استهزاء نیز آمده است فردوسی:

رخش بر مهر خور فسوسد همی / پری خاک راهش بیوسد همی

۱۲. کسانی که فتوای ناحق دهند.

۱۳. گویا اصطلاح «سوگند خوردن» از اینجا آمده که در قدیم ظرف آبی را با مراسم مخصوصی تهیه می کردند و پس از خواندن ادعیه و ذکر نام همه قوای آسمانی و شهادت راسخی، آن آب را می نوشیده اند.

اورمزد گویند.

(۳۹) «آنان که به هیربدان^۱ و هاوشتان^۲ نامبردارند بدخواه یکدیگر باشند و خرده گیری کنند^۳ و بد یکدیگر را نگرند؛ بر ایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند. (۴۰) و از گناهانی که مردمان کنند، از پنج گناه سه گناه هیربدان و هاوشتان کنند و نیکان را دشمن باشند» (که بدگویی کنند و بد یکدیگر گویند؛ [«ویزشی»^۴ که بپذیرند انجام ندهند و بیم از دوزخ ندارند.

(۴۱) «و اندر آن دهمین صد سال که هزاره تو به سر خواهد رسید، ای سپتامان زرتشت! همه مردم آذیرست و ناسزا دین باشند. (۴۲) و ابر کامکار و باد تندرو، به هنگام و زمان خویش باران نشایند کرد.^۵ (۴۳) ابر سهمگین همه آسمان را چون شب تار کند. (۴۴) باد گرم و باد سرد بیاید و برو تخمه دانه ها را ببرد. (۴۵) باران نیز به هنگام خویش نیارد و بیشتر خرفستر^۶ بیارد تا آب. (۴۶) و آب رودخانه ها و جویباران بکاهد و آن را افزایش نباشد.» (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوچکتر زاینده، و بی هنرتر آیند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگتر (باشد) و شیر (ایشان) نیفزاید و چربی کم دارند. (۴۸) و گاو ورزا را نیرو کم و اسب تندرو را هنر کم و تکاوری کمتر باشد. (۴۹) «و به آن هنگام سخت، ای سپتامان

۱. بشوایان دین.

۲. پیروان دین - اصحاب - مطایبه.

۳. بدجویی کنند.

۴. مراسم عبادت.

۵. از جمله دستوری که درباره چیدن ناخن و موی سر داده شده (وید یوداد ۱۷ دیده

۶. یکی از نتایج بی مبالایی در آن عقب افتادن باران است.

۷. «آوردن زیانکار اهریمنی.

ناچیزان، چیز به نیاز خواهند، و به درویشی^۱ و آوارگی رسند. (۵۵) از ده نفر، نه نفر این مردم به سوی باختر^۲ تپاه شوند.

(۵۶) «در خداوندی بدایشان، همه چیز به نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد. (۵۷) سپندارمذ^۳ زمین دهان بازگشاید و هر گوهر و ایوختست^۴ پدیدار شود چون: زر و سیم و روی و ارزیر^۵ و سرب.» (۵۸) و خداوندی و پادشاهی به بندگان انیران^۶ رسد، چون حیوانات^۷، ترک، اتور^۸ و تویذ^۹ چون اودرک^{۱۰}، و کوهیاران و چینیان و کابلیان و سغدیان و ارومیان^{۱۱} و حیوانات سپید سرخپوش به ده‌های ایران من

زرتشت! مردمی که کستی به میان دارند^۱، از بدخواهی فرمانروایی پیدادانه و سساری دادستان دروغ، به تنگ آمده زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگ را آرزو کنند. (۵۰) و جوانان و خردسالان بیمناک باشند و ایشان را هوای بازی و رامش از دل بر نیاید.

(۵۱) «و جشن و نهاده^۲ پیشینان و اوسفرید^۳ یزدان و یشت^۴ و یزش^۵ و گاهنبار^۶ و فروردیکان^۷ جای جای کنند و آن نیز که کنند بدان بی‌گمان باور ندارند. (۵۲) و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و اشوداد^۸ ندهند و آن نیز که دهند باز بخشند!»^۹

(۵۳) «و آن مردم بهدین^{۱۰} نیز که این دین بهی مزدیستان بستایند، به راه و روش و به جامه ایشان (دشمنان) فرا روند؛ و ایشان به آن دین خویش نگروند. (۵۴) و آزادگان و بزرگان و دهگانان^{۱۱} نیک، از ده و جای خویش، از بن جای و دودمان خویش به دربه‌دری شوند، و از خردان و

۱. دیوزکی - فقر.

۲. شمال (وبدیوداد ۱۹ - ۱): «از نواحی شمال انگره مینوی پر مرگ دیو دیوان بیرون دوید... در فارسی جدید باختر عموماً و گاهی نیز به معنی مشرق آمده است...»

Bartholomae ZDMG, XLII, 154

Justi, Beitrage 1,13; Horn, Grundrissd. n. p. 35 No. 149

دیده می‌شود.

۳. در سوم بند - ۱۰.

۴. ایوختست = گوهرکان - فلزات. ۵. قلع.

۶. غیر ایرانی.

۷. این لغت همین به معنی لشکر نیز خوانده می‌شود اما در اینجا باید حیوان به معنی هونها باشد. (یادگار زربیران دیده شود).

۸. غیر تورانی؟ دکتر بیلی Dr. Bailey در BSOS, I, c. در

۹. دکتر بیلی تبتی گمان کرده است.

۱۰. اودره؟ دکتر بیلی این لغت را «آندره» خوانده در صورتی که سیاق کلمه پهنوی با لغت فرق دارد و جمله را از این به بعد این طور ترجمه می‌کند: «که بین اهالی کوه‌نشین و چینی و کابلی و سغدی و... می‌باشد» (یادگار جاماسپ چاپ دم ۱۹۳۹ ص ۱۱۵ دیده شود). ممکن است این لغت خودرک خوانده شود. در این صورت دارمستر حدس می‌زند نام یکی از قبایل خزر باشد. بهرام پزدو (شعر ۱۴۰۱) می‌گوید:

ز ترکان و پیکند و ختلان و چین برآید سباهی به ایران زمین

۱۱. مقصود بیزانس است که شامل یونان نیز می‌شود.

۱. مقصود بهدینان یعنی زرتشتیان می‌باشد.

۲. وضع - رسم.

۳. گیتی خرید - دعایی که به دل شخص برات بشود و بخواند.

۴. یشت نام نسکیست از جمله ییست و یک نسک زند و این نسک را به جهت ارواح مردگان خوانند و در گاهنبارها قرائت کنند. فرهنگ جهانگیری.

۵. عبادت و پرستش.

۶. جشن‌های ششگانه سال برهان قاطع به لغت گاهیارها مراجعه شود.

۷. نام جشنی که فارسیان در پنج روز آخر سال گیرند و آن را خمسة مسترفه گویند (برهان قاطع و نیز کتاب‌الفهیم چاپ تهران ص ۲۵۶ لغت پروردگان دیده شود).

۸. صدقه.

۹. به طعنه می‌گوید که آنچه را می‌دهند باز می‌بخشند.

۱۰. زرتشتی. ۱۱. دهقان به معنی بزرگوارده.

فرمانروا باشند، فرمان و کامه^۱ ایشان به جهان روا باشد.

(۵۹) «پادشاهی از ایشان چرمین کمران^۲ و تازیان^۳ و ارومیان به ایشان رسد. (۶۰) آنان چنان فرمانروایی بد کنند که مرد اشوی^۴ نیک و مگسی را کشتن به چشم ایشان هر دو یکی باشد. (۶۱) و یاسداری^۵ و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دستکرد^۶ و کاریز^۷ و رود و جویبار بهدینان ایران، به این بیگانگان رسد؛ و سپاه و مرز و درفش به ایشان رسد؛ و به کام خشم به فرمانروایی جهان روند. (۶۲) و چشم (آزمند)شان از خواسته پر نشود، و خواسته جهان گرد کنند، و زیر زمین نهان کنند. (۶۳) و بسا نابکاری‌ها چون غلام‌بارگی و نزدیکی با زنان بی‌نماز کنند، و هواپرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند.*

(۶۴) «و در آن هنگام سخت، شب روشن‌تر و سال و ماه و روز سه یک بکاهد، و سپندارمذ زمین برآید^۸ و آفت و مرگ و نیازمندی به جهان سخت‌تر باشد.

(۶۵) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت: «این را از پیش گویم^۱. (۶۶) این گنامینوی دروند^۲ آنگاه که باید تباه شود، ستکارتر و بدفرمان‌تر باشد.» (۶۷) پس اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «به هیریدان و هاوشتان^۳ این بخوان و از برکن، به زند و یازند گزارش پیاموز که به جهان فراز گویند: () تا به کسانی که از صدمین سال آگاه نیستند بگویند؛ ()» «که ایشان باید به امید تن پسین^۴ و رستگاری روان خویش، رنج و زیان و دشمنی این جدادینان دیوپرستان را بر خود هموار کرده بردباری کنند. (۶۸) «ای سپیتامان زرتشت! به تو نیز گویم: کسی که به آن هنگام تن خواهد، رستگاری روان نتواند؛ چه، تن فربه و روان گرسنه و نزار به دوزخ خواهد بود؛ کسی که روان خواهد، تنش گرسنه و نزار، به گیتی شکسته و درویش است و رواش فربه به بهشت.»^۵

در پنجم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد مینویی افزونی! دادار اشوی جهان استومندان!» () اورمزد اشو در خواندن و دیگری برای ستایش اوست، باشد که دادار اشو گویند. () «دادار! آیا در آن هنگام

۱. خواهش و آرزو.

۲. دوال گشتیان. فردوسی.

۳. به کشتی گرفتن نهادند. سر گرفتند هر دو دوال کمر.

در فارسی جدید دوالیا مانده است.

۳. در اینجا برای اولین بار اسم اعراب ذکر می‌شود (در ششم - ۱۰). لغت تازی را سارکوارت (شهرستان‌های ایران‌شهر ص ۵۸) از لغت تاختن به معنی تاخت و تار و غارتگری مشتق می‌داند و معتقد است که هیچ ربطی نه با قبیله طی و نه با لغت تاجیک دارد که از تات می‌آید و ترکان ایرانیان را به این لفظ می‌خوانند.

۴. پرهیزگار - مقدس.

۵. درست معنی آن معلوم نیست، دکتر ومبت امنیت ترجمه کرده است.

۶. دسترنج.

۷. فئات.

۸. باد کند؟ برخیزد؟

۱. در سوم - ۲۰ دیده شود.

۲. ضد اشو، عموماً در مورد دیوان و مرثدان استعمال می‌شود. زرتشت بهرام گفته:

دروذ از ما به بهدین خردمند که دروست از ره و آیین دروند.

۳. هاوشت - طلبه - صحابه - شاگرد دینی.

۴. تن اخروی - معاد جسمانی (در سوم بند - ۳).

۵. در سوم بند ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ دیده شود.

۶. از تفسیر چنین برمی‌آید که نویسنده از متن اوستایی ترجمه کرده است.

سخت، پرهیزکاران و دیندارانی هستند که کستی به میان داشته باشند و آیین دین را با شاخه برسم^۱ به جای آورند و دین «خویتودس»^۲ به دودمان ایشان روا باشد؟»

(۲) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت که: «بهترین مردان آن باشد که در آن هنگام سخت، کستی به میان دارد و آیین دینه برسم به جا آورد، گرچه مانند خداوندی گستاخپ شاه نباشد. (۳) کسی که در آن هنگام سخت «ایتها آذیمیده»^۳ و «اشم و هو»^۴ بگوید و یاد کند، مانند کسی است که در خداوندی گستاخپ شاه «دوازده هومیس»^۵ را به زوهر^۶ انجام می داده است. (۴) و کسی که آیین پرستش را به جا بیاورد و سرود

۱. شاخه های گز که به دست گیرند (برسم برای زدن و شکستن اهریمن و دیوان است.) در چهارم بند - ۳۰ دیده شود.
۲. خویشی دادن - پیوند خویشی - Communion. اغلب اروپاییان این لغت را از برای بین خویشان نزدیک ترجمه کرده اند.
۳. دعای زرتشتیان که پیش از خوراک می خوانند و اهورامزدا را به عنوان آفریدگار آفرینش نیکو پرستش می کنند. (بستا، ویدیو داد ۳۷).
۴. اشاره به دعای کوتاهی که زرتشتیان مکرر می خوانند و مرکب از این دوازده کلمه اوستایی می باشد. اشم و هو و هیستم اشی، اوشتا ایتی، اوشتا اهماپی، هیت اشایی و هیشایی اشم. «راستی بهترین نیکی است (وهم مایه) سعادت است. سعادت از برای کسی است که راست و خواستار بهترین راستی است.» (اشا و هیشا نام اشامیند است).
۵. دوازده هوماست دعایی است که در ۲۶۴ روز به افتخار ۲۲ فرشته می خوانند و هر فرشته به نوبت خود ۱۲ روز بی در پی پرستش می شود. (ترجمه بهمن یشت وست ص ۲۱۳ یادداشت ۴ دیده شود).
۶. زانو برای اوستایی (آب زور) دکتر وست ترجمه صحیح آب مقدس می کند ولی در زمان قدیم زوهر به معنی پیه و چربی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگ یک نفر زرتشتی به آتش بهرام تقدیم می شده است. (گجسته ابالیس چاپ چاپا بمبئی ۱۹۳۶ ص ۸۶).

گاتها^۱ را بخواند، مانند این است که او در خداوند گز. تاسپ شاه آیین واج^۲ و سرود گاتها را برگزارد باشد.

(۵) «شوترین (مرد) آن باشد که به دین مزدیستان باشد، دین «خویتودس»^۳ به دودمان او رود.»

(۶) اورمزد گفت: ای سپیتامان زرتشت! در این ده هزار سالی که من اورمزد دادم، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند. (۷) چه، در خداوندی بد آزادی دهاک^۴ و افراسیاب تورانی، مردم در آن هنگام سخت بهتر می زیستند و بیشتر می زیستند، و ایشان را رنج دشمنی از اهریمن و دیوان کمتر بود. (۸) چه در آن خداوندی بدایشان، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود، چونان که هزاره تو سر برود، ای «سپیتامان» زرتشت! (۹) چه همه ده های ایران به سم اسب ایشان کتده شود؟ درفش ایشان تا به پدشخوارگر^۵ برسد؛ با فرمانروایی ستمگرانه جایگاه دین را از آنجا ببرند، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید.»

(۱۰) «ای سپیتامان زرتشت! این را از پیش گویم.»

(۱۱) از هستان^۶ در پرستش آن کس ایدون برتر باشد، (که یزش^۷

۱. در پنج روز آخر ماه پنج گاتها را بخواند.
۲. واژ - باز - باج - خاموشی بود که معان در وقت بدن شستن و خوردنی خوردن بعد از زمره اختیار کنند. واج گرفتن - دعایی که زرتشتیان قبل و بعد از خوراک زمره می کنند. این لغت از ریش واج - واج اوستایی به معنی سخن گفتن است.
۳. در پنجم - ۱.
۴. ضحاک.
۵. پیش خوره - گر = کوهی که بدان فره است. نام نواحی کوهستانی جنوب بحر خزر که شامل گیلان و تبرستان می شود. (پندهشن در دوازدهم - ۲ - ۱۷).
۶. موجودات.
۷. پرستش.

اورمزد بیشتر کند. [] اورمزد از اشویی به همه چیز آگاه است ([اورمزد که از اشویی آگاه است، مزد و پاداش کار نیک و کربه را هر آنچه هست بدهد؛ [] و من ([انجمنان]) نرو ماده را می پرستم، ([امشاسپندان که نیز نرو یا نیز ماده باشند بهتر هستند. [])^۱

در ششم

(۱) پرسید زرتشت از اورمزد که: ای اورمزد مینویی افزونی! دادار اشوی جهان استومندان! این دین بهی مزدیستان را از چه رو باز پیرایند؟ و با چه افزار^۲ این دیو ژولیده موی از نژاد خشم^۳ را بکشند؟ (۲) دادارا! به من مرگ بده، و نوادگان مرا مرگ بده، ([که در آن هنگام سخت زیست نکنند؛ [] به ایشان زندگی اشویی بده، ([که دروندی^۴ و راه دوزخ را نپویند. [])

(۳) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! پس از نشانه سیاه^۵،

۱. این قسمت از دعای ینگه‌ها نام اوستا ترجمه شده که از این قرار می‌باشد: ینگه‌ها نام انت، یسه پیتی و نگه،

مزد او، هورو و نانا، اشانت، هچا،

پارنگه‌ها تسجاتا و سچایز مئیه.

«هورامزدا آگاه است از آن کسی که (چه مرد و چه زن) در میان موجودات ستایشش بهتر است، به حسب راستی، این چنین مردان و این چنین زنان را ما می‌ستاییم.»

۲. وسیله - آلت. ۳. در نخستین بند - ۱۱.

۴. دیومنشی.

۵. شاید مقصود درفش سیاه است که علامت عباسیان می‌باشد. در افسانه‌های اساطیری به موجب فردوسی علامت تورانیان می‌باشد و درفش افراسیاب سیاه است درفش کیخسرو بنفش است، درفش پشوتن نیز سیاه می‌باشد.

فرمانروایی از این خشم تخمگان^۱ به شیداسپان کرسیاک^۲، دروج^۳ درده^۴ سلمان^۵ رسد،» ([ماهونداد^۶ گفت که: ارومیان باشند؛ و روشن^۷ گفت که: سرخ کلاه^۸ و سرخ زین و سرخ درفش باشند؛ و اینها نشانه ایشان باشند. []) (۴) «ای سپیتامان زرتشت! چون بیایند، خورشید نشان سهمناکی بنمایند و ماه از رنگ بگردد، و در جهان سهمناکی و تیرگی و تاریکی باشد؛ به آسمان نشان‌های گوناگون پیدا آید،* و زمین لرزه بسیار باشد؛ و باد سخت تر آید و به جهان نیاز و تنگی و دشواری بیشتر پدیدار آید؛ و ستاره^۹ تیر^{۱۰} و اورمزد^{۱۱} بدترین پادشاهی را نشان دهند.

(۵) «دروج شیداسپان کرسیاک^{۱۱}، یکصد گونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه باشند. درفش سرخ دارند و پیشرفت ایشان بسیار، به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم بنازند، تاکتار^{۱۲} اروند،» ([کسانی باشند که رود

۱. در نسخه پازند «ترکان چرمین کمر» افزوده می‌شود، یعنی اهالی ترکستان.

۲. وست گمان می‌کند در اینجا نیز اشاره به عیسویان شده است. (در سوم بند - ۲۶ یادداشت دیده شود).

۳. ضد اشویی، دیو ماده است که فریبده و دروغگو می‌باشد.

۴. ایالت.

۵. Sairima اوستایی (بند هشت در بیستم - ۱۲) سرزمین سمن پسر فریدون. این لغت دیلمان نیز خوانده می‌شود که نام محلی در همان حوالی است.

۶. نام یکی از شارحین است (در دوم بند - ۲ دیده شود).

۷. روشن پسر آذر فرنیغ فرخزاد است که در زمان مامون می‌زیسته (گزارش گمان‌شکن چاپ تهران ص ۴).

۸. قزلباش که ترکان سرخ کلاه می‌باشند و در زمان صفویه اسم آنها مشهور شد. ولی تاریخ تحریر این کتاب خیلی پیشتر از این زمان است.

۹. عطارد که ستاره نحس است. ۱۰. مشتری.

۱۱. در سوم بند - ۲۶.

۱۲. رود دجله است و ارننگ محتمل است که رود ارس باشد. فردوسی گوید:

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو اروند را دجله خوان

(۹) «و دیگر چون تو، ای سپیتامان زرتشت، دین پذیری و با من گفتگو کنی، هنگامی که گشتاسپ شاه و ارجاسپ^۱ خشم زاده، به کارزار دین، در سپیدرزور^۲ با هم ستیزه کنند؟» * ([کسانی گویند در پارس باشد.])

(۱۰) «و سه دیگر، چون هزاره تو به سر آید، ای سپیتامان زرتشت! چون آن ترکان و تازیان و ارومیان هر سه به یکجا رسند؟» * ([گویند که در دشت نهند^۳ باشد؛] «همه مردمان ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، از جایگاه خویش به پذیرشوارگر برسند.» ([گویند آذرگشنسپ در دریاچه ژرف چیچست گرم آب که از دیوان دور باشد^۴، بدانید که

اورمزد توانایی ایشان را نگرفت و به زمین افتادند، اما خودش زنده ماند چون مقدر بود که سایش از نسل او به وجود بیاید.

۱. در کتاب یادگار زریور برادر گشتاسپ پادشاه کیانی با ارجاسپ پادشاه خیون شرح داده شده است. این جنگ به فتح گشتاسپ و رونق دین زرتشت پایان می‌پذیرد.
۲. یوستی Justi اور و ساره را دشت بیاض در کوهستان قائن و بیرجند حدس می‌زند. جاکسن جنگل سید را بین نیشابور و مشهد قرار می‌دهد. به موجب بندهشن جنگ قطعاً در کوهستان کومش (گرگان) روی می‌دهد. در هنگامی که سپاهیان ایران نزدیک بوده ستواری بشوند، کوه میان دشت شکافته و کوه جدیدی احداث می‌گردد که به (مدن فریاد) می‌فریادرس ملقب گردید. (نیرونگستان چاپ تهران ۱۳۱۲ ص ۱۱۹ - ۱۲۲ داستان سهریانی) در پشت پانزدهم ۳۱ - ۳۳ راجع به کیخسرو و سپیدرزور اشاره شده است و در جاماسپ‌نامه پهلوی از جنگ گشتاسپ با اکوان سید در سپیدرزور گفتگو می‌شود که در اخیه پذیرشوارگر اتفاق می‌افتد.

۳. آیا اشاره به جنگ معروف فتح الفتوح بین ایرانیان و اعراب شده و یک نفر مفسر بعد از اسلام اضافه کرده است؟

۴. دریاچه ارومیه به اوستایی caēcata در سند هشن در برست و درم - ۲: «دریاچه چیچست» در آفریادگان است آب آن گرم و رائحه دردها می‌باشد. در کتاب‌های پهلوی

فراش گویند [] «تا دوان پایتخت آشورستان» ([این دوران با داوری سخت^۱ پایتخت آشورستان است که مردم آشور بدانجا باشند و در آنجا نشیمن گزیده‌اند، کسانی آن را پناهگاه دیوان گویند.])

(۶) ایدون ایشان از خشم تخمگان صد گونه و هزار گونه و ده هزار گونه بکشند، و درفش، نشان و سپاه بیشمار ایشان دیوان ژولیده‌موی بازگردند^۲؛ و سپاه پیشانی فراخ^۳ ترک و کلمیر^۴ دشمن به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم برسند؛ ([بدانید که افزاشته درفش باشند، چه درفش را افزاشته گیرند، بدانید که گروه بیشماري چون موی بر یال اسپ^۵ به ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم. بمانند؛] «ترکان چرمین کمر و شیداسپ کرسپاک ارومایی^۶ با هم فراروند» (۷) ای سپیتامان زرتشت! جنگ بزرگ و کارزار ایشان با یکدیگر سه بار و به سه جای باشد.

(۸) یکی در خداوندی کیکاوس، آنگاه که او به یاری دیوان با امشاسپندان بود^۷.

۱. سخت امار یا سخت همار لقب پایتخت آشور است.

۲. معلوم نیست به کجا برمی‌گردند و کدام دسته هستند.

۳. از مشخصات قباغه مغول (در هفتم - ۱۱).

۴. در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری به نام کلمیر وجود دارد.

۵. در آمده و رازنامه (۵۴) این اصطلاح را برای روح اشخاص شورو آورده که در دوزخ مانند یال سپ بغل هم واقع شده‌اند اما یکدیگر را نمی‌بینند و احساس تنهایی می‌کنند.

۶. در اینجا نسبت شیداسپ ذکر می‌شود (در سوم - ۲۶) اروم یا ییزانتن که شامل یونان نیز می‌شده است.

۷. اشاره به افسانه پرواز کاوس به تحریک اهریمن برای این که خدایی را از اورمزد بستاند. به موجب افسانه کاوس پادشاه کیان پسرکی ابیوه است که دیوان به فرمان او بودند و به دستور او ایپمایی ساختند تا به آسمان صعود بکند. ولی همین که از ابرها گذشتند

در هفتم

(۱) زرتشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد مینویی افزونی! دادار انروی جهان استومندان! دادار! چون آنان بشمار باشند، به چه افزار ایشان آتیه توان کردن؟»^۱

(۲) اورمزد گفت که: «ای سپیتامان زرتشت! چون دیو ژولیده موی از خمه خشم پدید آید، نخست به سوی خوراسان^۲ نشان سیاهی^۳ پیدا بشود؛^۴ هوشیدر پسر زرتشت به دریایچه فرزندان^۵ زاییده شود؛^۶

مقصود از ظهور دین زمانی است که زرتشت دین پذیرفت آنوقت سی ساله بود. از این قرار آمد در تاریخ ۱۰۴۶ سال قبل از پایان دوره ساسانیان تولد شده باشد یعنی در شانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویز که قدرت ساسانی به اوج ترقی رسیده بود و در حدود ۲۰ سال بعد رو به زوال گذاشت، هزاره او باید انجام گرفته باشد. چنین به دست می آید که نویسنده همین یشت همان تاریخ بند هشت را اقتباس کرده است. هرگاه مقصود از ظهور دین هنگام پذیرفتن آن توسط گشتاسپ باشد از این روز زرتشت ۴۰ یا ۴۲ ساله بوده و با در نظر گرفتن این تاریخ آخر هزاره تقریباً در حدود ۵۹۳ - ۵۹۵ میلادی بوده است. به موجب تعیین زمان ناقصی که در بند هشت دیده می شود دهمین هزاره عالم در برج جدی یا ظهور دین آغاز می شود و در ۶۳۵ میلادی چهارمین سال سلطنت یزدگرد موقع هجوم مسلمانان به پایان می رسد. و هزاره برج دلو یا هزاره هوشیدر تطبیق می نماید. به نظر می رسد که از هزاره هوشیدر نیز گذشته است که از ۵۹۳ - ۶۳۵ تا ۱۵۹۳ - ۱۶۳۵ بوده است.

۱. نویسنده پس از شرح شرایط دیوان در دوره آهن آلوده دوباره از نو شروع می کند، تا وسیله دفع آنها را نشان بدهد.
۲. خراسان یا مشرق.
۳. در ششم - ۳.

۴. به موجب بند هشت در سیستان واقع شده است. (باید یشت ۱۰۸) به اوستایی «فرزدانو آب» یوستی این دریایچه را دریایچه آب ساکن جنوب غزنین حدس می زند. دریایچه فرزندان جزو عجایب سیستان به شمار می رفته در زند آگاهی (بند هشت بزرگد) می نویسد: «دریایچه فرزندان به سگستان است. گویند که چون آزادمرد در دستکاری چیزی اندر آن افکند پذیرد، چون دستکار نباشد، آن را باز بیرون افکند. بن چشمه آن نیز با آب دریای فراخ (فراخوکرت) - وروکرت» پیوسته است» در دوازدهم - ۶.

دیدن بدانجا آشکار شود؛ کسانی گویند که در ماهی^۱ خواهد بود، آتروک^۲ گفت که در خرچنگ^۳ باشد؛ [] «ای سپیتامان زرتشت! چنان ناخت و تازی از خشم تخمگان به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم بشود، که این مردم پذیرد خوارگر و پارس و سوراخ نشین^۴ و کوه نشین و دریانشین پس از آن نهفته بمانند.»^۵

(۱۱) «چه، چون شوهر خویشان را بتواند رهایی دهد، دیگرش زن و فرزند و خواسته به یاد نباشد.»

(۱۲) پس زرتشت گفت که: «دادار! مرا مرگ بده؛ نوادگان مرا مرگ بده.» [] تا در آن هنگام سخت زیستن نکنند. []

(۱۳) اورمزد گفت: «ای سپیتامان زرتشت! بیم مدار، چه، آن روز که دهمین سده هزاره تو زرتشتان سر برود^۵، هیچ دروند از این هزاره در آن هزاره نرود.»^۶

صفات: گرم آب، درمان آب، دور از دیوان و راننده دردها (جوید بیش) برای این دریایچه آمده است. به قول نویسنده زاداسهرم (در ششم - ۲۲) آذرگشتاسپ در کنار این دریایچه بوده است. دریایچه ارومیه که نزدیک محل تولد زرتشت می باشد مقدس به شمار می آید.

۱. برج حوش.
۲. آذرو نام دستوری است.
۳. برج سرطان.
۴. شاید مقصود درمان غارتشین است.
۵. هزاره ای که زرتشتان نامیده می شود.

۶. وست در ترجمه همین یشت (ص ۲۱۹ یادداشت ۱) متذکر می شود که این مطلب بنا از منة تاریخی وفق می دهد. ولی به نظر می آید که هزاره زرتشت پیش از آشفته گی در مذهب و قبل از هجوم دیوان به پایان رسیده باشد. جزئیات این وقایع از فصل چهارم تا فصل هفتم شرح داده شده است. به موجب بندهشت در سی و چهارم ۷ - ۶ فاصله بین «ظهور دین» در سلطنت کی گشتاسپ تا آخر دوره ساسانیان ۱۰۱۶ سال می شود. اگر

«سپاهی با درفش بیشمار، سپاهی از هندو و چینی که درفش افراشته دارند» ([چه درفش را افراشته گیرند.]) «با درفش افراخته و با زین افراخته، به تاخت و تاز تا بهرود^۱ روند» ([برخی ده بومه گویند؛]) «ای سپیتامان زرتشت! تا در میان دریای بهران^۲ روند.

(۸) «چون ستاره اورمزد^۳ به اوج بلندی^۴ برسد و ناهید^۵ را فرود افکند، گوند^۶ بیشمار زیباوند^۷، با درفش افراشته بیایند و پادشاهی به کی رسد».

(۹) ([کسانی از سیستان و پارس و خراسان گویند، دسته‌ای از جانب پدشخوارگر گویند، برخی از کوهستان هرات گویند؛ و کسانی از تیرستان^۸ گویند.])

(۱۰) «و از آنسوی کسانی که در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود» ([بدانید سپاه بیشمار با درفش افراشته از پدشخوارگر، سپاه گوند آراسته ایرانشهر باشد؛ کسانی گویند پیداست که ایشان را کردان

([کسانی گویند که به دریای کیانسیه^۱ باشد و کسانی گویند به کابلستان^۲ باشد.])

(۳) «در سی سالگی به گفتگوی با من اورمزد رسد، ای سپیتامان زرتشت!» ([کسانی به سوی چین و کسانی در هندوستان گویند.])

(۴) «کی زاییده شود» ([گویند که پدرکی از نژاد کیان باشد و بیاری هوشیدر^۳ به هندوستان شود. (۵) در صد سالگی کام از زنان گیرد، سپس کی چنان که از نوشته‌های دینی برمی آید، او را برهام ورجاوند^۴ خوانند از او بزاید؛ کسانی او را شاپور گویند.])

(۶) «در آن شبی که کی زاییده شود، نشانی به جهان رسد، ستاره از آسمان بیارد» ([چون کی زاییده شود ستاره نشان نماید، * داد اورمزد^۵ گفت که در ماه آبان و به روز باذ^۶ باشد؛]) «زندگی پدر آن کی به فرجام رسد، او را بانوان شاه پیرو روند؛ پادشاه زن باشد.

(۷) «چون آن کی به سی سالگی برسد» ([کسانی هنگام را گویند])

۱. یوستی حدس می‌زند از ننگ رود باشد اما به موجب یکی از مورخین ارمنی قرن هفتم میلادی ایرانیان جیحون را بهرود می‌نامیده‌اند.

۲. احتمال می‌رود خلیج فارس دریای بهران نیز نامیده می‌شده، به مناسبت جزیره بهران که بعد معرب و بحرین نامیده شده است.

۳. مشتری.

۴. بالست در اصطلاح نجوم خانه شرف است.

۵. زهره ستاره نحس، ۶. لشکر - جزایر معرب آن چند می‌باشد.

۷. - الاحدا، در فارسی این بلخی می‌نویسد: «او را ظهیرورت زیباوند گفتندی و زیباوند لقب او بود یعنی حمام سلاح» زیباوند نیز به این معنی است و فرمان زیباوندی نام یکی از آخرین سرداران ایرانی است که با اعراب جنگید. «ماواکوارت - ایرانشهر».

۸. کوهستان‌های ساحل جنوبی بحر خزر که امروزه البرز خوانده می‌شود، اما به نظر نمی‌آید همان البرز افسانه باشد که بعد به کوه قاف مشهور شده است.

۱. کریستن گمان می‌کند دریاچه هامون در سیستان باشد که از زمان قدیم نزد ایرانیان مقدس شمرده می‌شده است. (Les Kayanides P 5 et 22 - 23) در اودیبه و سهکه سگستان

می‌نویسد که: «رود هبمند و دریاچه فرزدا و (زره) دریای کیانسیه و کوه اوشداشتر (اوشیدونه) اندر زمین سگستان هستند. ۲. سرزمین کابل.

۳. نام مسیح و پیغمبر آخر زمان زرتشتیان است که باید قدرت مهاجمین را در هم شکسته و دین یقی را دوباره برقرار بسازد.

۴. ورجاوند از لقب اوستایی «ورچنغند» (ورج - ارج - آبرو - افتخار) می‌آید، در اوستا این لقب به فرّه کیان، ماه و ستاره تشر Sinus داده می‌شود. این شخص باید حلول فرشته بهرام باشد. بهرام پادشاه زمان هوشیدر است چنان که گشتاسپ پادشاه زمان زرتشت بود.

۵. نام مفسری است (در دوم بند - ۲ دیده شود).

۶. یاد روز بیست و دوم از ماه هشتم سال پارسی مطابق با هفتم اکتبر می‌باشد.

و کرمانیان خوانند.]

(۱۱) «سپس به یاری یکدیگر و زیر یک درفش، به ده‌های ایران آیند و گروه بیشماری از شیداسپ^۱ تخمه خشم، لشکر سهمناک پیشانی فراخ^۲، گروک^۳، دیوان چرمین کمر^۴ بکشند.

(۱۲) «در کنار اروند سه کارزار کنند: یکی به... یکی به سپیدرزور^۵ و یکی به دشت نهاوند^۶»

(۱۳) [کسی گوید که به دریاچه سه تخمه^۷ باشد، کسی گوید به مرو^۸ تابان باشد و دیگری گوید در یارس باشد.]

(۱۴) «سپاه بیشمار خراسانی با درفش افراشته^۹ به پستی ده‌های ایران باشند» [که درفش از پوست بیر دارند، درفش بادی و بندوک^{۱۰} ایشان سپید باشد.] (۱۵) «و سپاه بیشماری تا به جایگاه دیوان بتازند^{۱۱}، چنان

۱. در گرشاسب‌نامه اسدی جزو اولاد جمشید به ترتیب ذیل: جمشید، تور، شیداسپ (سپندیت) شرح می‌دهد تا به گشتاسپ می‌رسد. اما گمان می‌رود که این شیداسپ کس دیگری باشد. دارمستر حدس می‌زند شیداسپ همان بیوراسپ متفور ایرانیان است.

۲. در ششم - ۶.

۳. به نظر می‌آید اصطلاح: «گرگ دو پا» از یسن ۶۲ - ۶۳ (چاپ اشپنگل) گرفته شده است.

۴. دوپال کوستی - چرمین کمر مقصود ترکان هستند زیرا کستی زرتشتیان از پشم است.

۵. در ششم - ۹ یعنی صحرای سفید.

۶. آیا اشاره به جنگ اعراب شده است؟ نام محل جنگ اول افتاده در اینجا مطالبی که در فصل ششم - ۱۰ گفته است دوباره توضیح می‌دهد. جنگ نهاوند در سنه ۶۵۱ میلادی اتفاق افتاده است.

۷. دریاچه سه تخمه ظاهراً همان دریاچه مقدس فرزندان است که حافظ سه نطقه از زرتشت می‌باشد.

۸. مرو که در ترکستان است.

۹. در هفتم بند ۷.

۱۰. بیرق - علامت که معرف آن بندوقی است.

۱۱. گویا نویسنده از شرحی که مکرر گوشزد کرده بود در اینجا می‌خواهد نتیجه بگیرد.

کشتاری نمایند که هزار زن از پس مردی ببینند و بگیرند.»

(۱۶) «ای سپیتامان زرتشت! چون زمان سر برود، این دشمنان مانند بن درختی که به یک شب سرد زمستانی که برسد^۱ و به یک شب برگ بیفکند تباہ شوند.»

(۱۷) «این ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیرایند^۲ (۱۸) «به دوبارگی گنامینو^۳ با دیوان و بدنزادان و خشم سخت نیزه^۴، به پشت و یاری ایشان دیوپرستان و خشم تخمان ریزند، ای سپیتامان زرتشت!»

(۱۹) «و من اورمزد دادار، نیرو سنگ ایزد و سروش اشو^۵ را به کنگ دز^۶ که سیاوش درخشان برپا کرد بفرستم» تا به چهر و میان پسر

۱. شاید در اینجا اشاره به زمستان ملکوس شده است، که قبل از آخر دنیا خواهد آمد و افریدگان را تباہ می‌کند.

۲. وسیله ماوراءطبیعی که برای دفع شرارت دیوان به کار می‌رود در بندهای آینده شرح می‌دهد.

۳. روح خبیث = اهریمن. ۴. در چهارم - ۲۶.

۵. دو فرشته‌ای که فرستاده مخصوص اورمزد به مردمان می‌باشند. نیرو سنگ در اوستا به شکل نیز پیوسته آمده است (یسن‌های هودهم ۶۸ - ۹۲ و دیدیوداد نوزدهم ۱۱۱ - ۱۱۲ است و دوم - ۲۲ و غیره دیده شود). سروش در اوستا به شکل: سروشا آمده که نماینده انوایی و اطاعت می‌باشد. وظیفه و اینست که مخصوصاً در شب جهان را پاسبانی نموده از شرارت دیوان جلوگیری بکند. اویدیوداد هزدهم ۷۰ - ۵۱ - ۴۸ و غیره بسنا سروش است‌ها دوخت نیز دیده شود. انتظار می‌رفت این پیام در آخر هزاره هوشیدر به پشتون فرستاده شود. و در نهم - ۹ - ۱۰ دیده شود.

۶. در اصل همان کنگه اوستایی (باغ بهشت) یا مسکن آریاها (ایرتم و یسجو) می‌باشد. Pays de Cocagne که به موجب کتاب‌های پهلوی سیاوش آن را بتا نهاد، و در شمال رگستان در میان کوه‌ها واقع شده است. در بند هشت بزرگ شرح می‌دهد که کنگ دز محرک و روی کمر دیوان ساخته شده بود ولی کیخسرو آن را به زمین استوار کرد. در آن مدت دیوان: زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، بلورین و یکی دیگر از سنگ‌های در آنها وجود دارد. در میانش جاده‌هایی تعبیه شده که از میان قلعه هر کدام ۷۰۰ فرسنگ

گشتاسپ^۱ پیراستار راست فره دین کیان بگوید که، «ای پشوتن درخشان! به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو، و با آتش و آب آیین‌ها دخت^۲ و دوازده هومبست^۳ را به‌جا بیاور؛» ([انجام دادن با آب و آتش، آنچه که به آب و آتش آشکار است. |])

(۲۰) «و نیرو سنگ ایزد و سروش اشو از چکاد داتییک^۴ نیکو به کنگ دز که سیاوش درخشان برپا کرد روند، بدو بانگ کنند که: «فراز رو، ای پشوتن درخشان، چه‌رومیان پسر گشتاسپ و پیراستار راست فره دین کیان! فراز رو، به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم^۵، و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای.»

(۲۱) «ایشان می‌انند مینوئیان^۶ برروند، دوازده هومبست^۷ را به زوهر^۸ انجام دهند.» (۲۲) و فراز رود پشوتن درخشان با یکصد و پنجاه مرد

طول دارد و دارای یازده دروازه است که از این دروازه به دروازه دیگر با اسب ۲۲ روز راه می‌باشد. پادشاه این قلعه پشوتن بی‌مرگ است، پوندهش و منو خرد و صد در دیده شود، فردوسی می‌گوید:

همی‌گفت: هر کو ندیدست کنگ / نباید که خواهد به گیتی درنگ

۱. لقب پشوتن است، در پست‌ها - ۴ نوشته که درد و مرگ به او کارگر نمی‌باشد.

۲. به موجب دینکرد این کتاب بیستمین نسک ادبیات مزدیسنان بوده است.

۳. در پنجم بند ۳ دیده شود.

۴. به موجب بند هشن چکاد داتییک (قله داوری) در میان جهان واقع شده و به بلندی صد مرد می‌باشد و یک سر پل چنود (صراط) روی آن قرار گرفته است. (بند هشن در دوازدهم - ۷) چکاد سر کوه (قله - ۹) می‌باشد. فردوسی می‌گوید:

بیامد دران دیده‌بان از چکاد / که آمد سیاهی ز ایران چو باد

۵. باید از زبان اورمزد باشد یعنی پیغام او را می‌رساند.

۶. به صورت روحانیان و غیرمادی. ۷. در پنجم بند ۳.

۸. در پنجم بند ۳.

اشو^۹ که هاوشت^۱ پشوتن هستند و جامه نیک مینویی^۲ از سمور سیاه به‌بر دارند، با منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک^۳ جلو روند و هادخت^۴ و یغان یسن^۵ را به آتش و آب به آیین انجام دهند، و من اورمزد با امشاسپندان را فراز ستایند. (۲۳) پس از آن سه یک دشمنی بشکند.

(۲۴) «فراز رود پشوتن درخشان با صد و پنجاه مرد، که جامه سمور سیاه دارند، به آذر فرهند که روشن کرب^۶ خوانند، که به دادگاه نشسته و جان آذر فرنیغ پیروزگر^۷ باشد، همه این گروه با هم آیین پرستش را به‌جای آورند، (شاخه‌های) برسم فراز گسترند، و آیین خرداد و امرداد

۱. اصحاب - است - پیرو. ۲. روحانی - معنوی.

۳. هومت و هوخت و هوورشت، این کلمات در موقع شروع به کار مهمی گفته می‌شود.

۴. در هفتم - ۱۹.

۵. نام نسکی بود که از میان رفته است و فقط سه نسک از آن باقی است.

۶. جسم نورانی. به موجب بند هشن آذر فرنیغ ابتدا توسط جمشید به کوه خورده‌اومند خوارزم برقرار شد و در زمان گشتاسپ در خارج از خوارزم به کوه روشن در کابلستان برده شد. شاید در اینجا اشاره به تغییر مکان آتش می‌شود.

۷. در بند هشن بزرگ توضیح مفصلی راجع به جسم و روح آتش بهرام داده می‌نویسد که اورمزد سه آذر بیافرید: آذر فرنیغ، گشتسپ و برزین‌مهر که مانند سه فره برای نگاهبانی جهان به‌شمار می‌روند. جم آذر فرنیغ را به دادگاه به کوه خورده‌اومند در خوارزم نشانید؛ کی گشتاسپ آن را به کوه روشن در کابلستان نقل مکان داد. آذر گشتسپ تا پادشاهی کب خسرو از جهان نگاهبانی نمود و آذر برزین‌مهر تا زمان پادشاهی کی گشتاسپ به نگاهبانی جهان گماشته شده بود. از این سه آذر، آتش بهرام تن جسمانی و سه آذر خورده‌آن می‌باشند که در میانش قرار گرفته‌اند. مانند تن آدمی که در شکم مادرش پرورش می‌یابد و چون به دنیا می‌آید روحی از عالم بالا به آن تعلق می‌گیرد که تا زنده است تن او را اداره می‌کند و چون تن از هم بماند و به زمین پیوست روح به دنیای علوی صعود می‌نماید، از این جهت آتش بهرام نامیده شده که حامی همه آذرهای زمینی بهرام است و سروش به نگاهبانی اینها گماشته شده است. آذر فرنیغ تا زمان نویسنده بند هشن هنوز به جای خود باقی بوده است.

یسن را به نیرنگ^۱ و نیرنگستان^۲ دینی انجام دهند. (۲۵) و سه یک دشمنی بشکنند.

(۲۶) «فراز رود، پشوتن پسر گشتاسپ، به دستیاری آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر^۳، به بتکده بزرگ نشیمنگاه گنامینوی دروند^۴، خشم سخت نیزه^۵ و همه دیوان و دروجان^۶ و بدتخمگان و جادوگران به ژرف ترین تاریکی دوزخ رسند؛» به همکوشی پشوتن درخشان آن بتکده را برکنند.

(۲۷) «و من دادار اورمزد با امشاسپندان به کوه هوکیر یاذ^۷ بیاییم و به امشاسپندان فرماییم که به همه ایزدان مینویی گویند که: «بروید و به یاری پشوتن درخشان رسید.»

(۲۸) «و مهر فراخ چراگاه^۸ و سروش تکاور و رشن راست و بهرام^۹ تهمن و اشتاد پیروزگر و فره دین مزدیستان^{۱۰} که آراستار نیرنگ فرمانروایی جهان باشد به فرمان دادار رسند.

(۲۹) «من دادار، به پشتی و یاری پشوتن درخشان رسم.
(۳۰) «دیوان تاریک تخمه را بزنند.
(۳۱) «گنامینوی دروند به مهر فراخ چراگاه بانگ کند که: «ای مهر فراخ چراگاه! ترا به راستی سوگند بایست.»
(۳۲) «پس مهر فراخ چراگاه بانگ کند که: «در این نه هزار سال، که او (گنامینو) پیمان کرد^۱ تاکنون دهاک^۲ بدین و افراسیاب تورانی و اسکندر ارومی و این چرمین کمران^۳؛ دیوان ژولیده موی، هنگام هزار سال بیش از پیمان خداوندی کردند.»^۴

(۳۳) «آن گنامینوی^۵ دروند که چنین بشنود سترده بماند.»
(۳۴) «مهر فراخ چراگاه، خشم سخت نیزه را بزند که به ستوهی بدود.
(۳۵) آن گناه مینوی دروند با زاد و رود بدتخمگان باز در تیرگی و تایکی دوزخ رانده شوند. (۳۶) «مهر فراخ چراگاه به پشوتن درخشان

۱. اشاره به پیمانی که بین اورمزد و اهریمن بسته شده بود که اهریمن فقط نانه هزار سال حق دارد به آفریدگان اورمزد زیان برساند. (ص ۲ و ۳ مقدمه دیده شود).
۲. ضحاک معرب آنت و او را پیوداسپ نیز می نامند. دهاک و اسکندر و افراسیاب را اهریمن بی مرگ گردانید ولی اورمزد از این قضیه جلوگیری نمود. در مینو خرد پرمش هفتم (چاپ ارود نهموس انگلریا) می نویسد: ۲۷۰- چه پیداست که اورمزد جم و فریدون و کیوس را آتشگی داد، ۲۸- و اهریمن ایلون گردانید چونانکه آشناست، ۲۹- به اهریمن پیوداسپ و افراسیاب و اسکندر چنین نمود که آتوشه باشند، ۳۰- و اورمزد برای سود بزرگ چنان گردانید همچنان که آشکار است.
۳. ترکان.
۴. از این مطلب چنین برمی آید که نویسنده پایان فرمانروایی ملحدین را در خاتمه هزار سال منتظر بوده است و پایان هزاره هوشیدر با تاریخ ۱۶۳۵ - ۱۵۹۳ میلادی تطبیق می کند که مقارن سلطنت شاه عباس بزرگ می باشد.
۵. روح خبیث اهریمن.

۱. عزایم.
۲. در چهارم بند ۳۲.
۳. همین در بند ۲۴ به یادداشت ۱۰ رجوع شود.
۴. اهریمن نابکار.
۵. در چهارم - ۲۶.
۶. شریها.
۷. در بند هشت صفت مرتفع به این کوه داده می شود. گویا یکی از قتل غریبی البرز افسانه ای می باشد. لغت اوستایی آن: هرکیر یا برزو است که در یستاوایان پشت و غیره نیز ذکر شده است.
۸. فراخ گوپیوت = چراگاه فراخ گاو (لقب مهر است).
۹. این که فرشته بهرام به صورت روحانی به کمک پشوتن می رود با این قضیه که او نیز به شکل بهرام ورجاوند می رود متناقض می باشد.
۱۰. صورت فوای روحانی و نورش گانی است که نگاهبان دین زرتشت هستند.

بانگ کند که: «آن بتکده نشیمن دیوان را بکن و ویران کن، برو به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم^۱. و پایگاه دین و خداوندی را باز پیرای، چه دروندان که ترا بینه شکست خورند.»

(۳۷) «و پشوتن درخشان و آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر پیروزگر^۲ فرارند و آن دروج^۳ بسیار توانا را بزنند و آن بتکده که نشیمن دیوان است بکنند، و آیین پرستش را فراز سازند و (شاخه) برسم^۴ فراگیرند و آیین دوازده هومیس^۵ به جای آورند، و من اورمزد و امشاسپندان را ستایند. (۳۸) این را از پیش گویم^۶.

(۳۹) «فرارسد پشوتن درخشان به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم به: ارونند و بهرود^۷، چون دروندان او را ببینند این تاریک تخمگان و نالرزانیان شکست خورند.»

در هشتم

(۱) از بهرام ورجاوند پیداست که با فرهمندی بسیاری فرارسد و ندیدیم^۸ را به پایگاه موبدان موبد برگمارد، و پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازد، و ده‌های ایران را که من اورمزد آفریدم باز پیراید.

۱. آیا از قول اورمزد می‌گوید؟

۲. در هفتم - ۲۴ نام سه آذر مقدس که به کمک پشوتن قیام می‌کنند.

۳. دیو - شرور - دروغگو - فریبده. ۴. در چهارم بند ۳۰.

۵. در پنجم - ۳.

۶. قبلاً در بند ۲۴ همین در شرح داده شده است.

۷. دجله و جیحون (در ششم - ۵ در هفتم - ۷).

۸. شاید لقب پشوتن باشد و یا نام موبدی است.

(۲) آذر و نیاز و کین و خشم و هواپرستی و رشک و دروندی از جهان کاسته شود. (۳) هنگام گرگان به سر رسد و هنگام میشان اندر آید. (۴) و آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر^۱ را باز به پایگاه خود نشانند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدهند^۲. (۵) و گنامینو^۳ با دیوان و تاریک تخمگان سترده و یلهوش بباشند^۴.

(۶) پشوتن درخشان چنین گوید که: «کشته باد دیو، و کشته پری! کشته باد دیو دروج و بدی! کشته باشند دیوان تاریک تخمه! اورمزد بزرگترین خدای دانا، با امشاسپندان که خداوندان نیک دانش باشند و فره دین مزدیسنان بیفزاید! و دودمان رادان و راستان و نیک‌اندیشان بیفزاید! نیک پیراستار باد پایگاه دین و خداوندی!»^۵

(۷) فرارسد پشوتن درخشان، فرارسد به او یکصد و پنجاه مرد هاوشت^۶ که سمور سیاه در بر دارند و تختگاه دین و خداوندی خویش را برگیرند.

(۸) اورمزد به سپیتامان زرتشت گفت: «این آن است که از پیش گویم: چون هزاره زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد.»^۷

۱. در هفتم - ۲۴. ۲. در چهارم ص ۳۱ یادداشت ۲.

۳. روح خبیث - هریمن.

۴. در اثر آتش و بوی خوش دیوان همه سست و ناتوان بشوند.

۵. این جمله ترجمه قسمتی از دعای: اورمزد خدای، در آفرینش کسی یستن، می‌باشد که زرتشتیان در موقع باز کردن و بستن کسی می‌خوانند: ای هرمزد خدای! (سه بار) ورج و فره اورمزد خدای یا امشاسپندان و ایزدان دیگر بیفزاید! و زده و شکسته و نفرین‌زده باد گنامینوی دروند نادان، بددانش، فریفتار، با دیوان و دروجان و جاودان و پریان و ستمگران و گناهکاران!...

۶. صحابه - است. یعنی یکصد و پنجاه تن پیرو به او ملحق شوند.

۷. نویسنده پس از شرح وسایفی که هوشیدران برای اصلاح دین به کار می‌برد، اکنون به

در نهم

(۱) پیداست که هوشیدر به هزار و هشتصد سال^۱ زاییده شود؛ به سی سالگی به همپرسه من اورمزد رسد و دین بپذیرد (۲) چون از همپرسه بیاید، بانگ کند به خورشید تیزاسپ^۲ که: «بایست!»*
(۳) خورشید تیزاسپ ده شبانه روز بایستد. (۴) چون چنین شود، همه مردم جهان بر دین بهی مزدیسنان استوار شوند.
(۵) مهر فراخ چراگاه^۳ به هوشیدر پسر زرتشت بانگ کند که: «ای

هوشیدر، پیراستار دین راست! به خورشید تیزاسپ بانگ کن که: «برو!»
چه به کشور ارزه و روبرشن، و وروجشن و نیمی از خونیرس^۱
درخشان^۲ تاریک است».

(۶) و هوشیدر پسر زرتشت به خورشید تیزاسپ بانگ کند که: «برو!»
(۷) خورشید تیزاسپ ورجاوند^۳ برود و همه مردم به دین بهی مزدیسنان بگردند.

(۸) اورمزد گفت: «ای سپیتامان زرتشت! این آن است که از پیش گویم^۴ که این (پیش آمد) آفریدگان را باز به هستی خویش آورد. (۹) و چون نزدیک سر رفتن هزاره باشد، پشوتن پسر گشتاسپ^۵ به پیدایی آید؛ فره پیروز گریان^۶ به او برسد. (۱۰) آن دشمنان که به دروغزنی به فرمانروایی نشسته باشند چون: ترک و تازی و ارومی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانایی و پیروگری از آن ببرند، و همه آنها که به دلخواه داد و دین را بپذیرند، یا بی دلخواه بپذیرند^۷، آنها داد و دین را همی زنند^۸، تا آن که هزاره سر برود.

(۱۱) و سپس چون هزاره هوشیدر ماه^۹ آید، آفریدگان به هوشیدر ماه

موضوع تولد او اشاره می‌کند. (در هفتم - ۲ دیده شود) گویا مقصودش این است کههرخی از اعمالش را شرح داده، موقع هزاره او را روشن تر بکند. راجع به تولد معجز آسای هوشیدر چنان که در کتاب دینکرد و روایات فارسی آمده در اینجا اشاره نمی‌شود. سی سال پیش از پایان هزاره زرتشت، دختر جوانی در آبی شنا کرده از آن می‌نوشد و از نطفه زرتشت که در آن آب است آبستن می‌شود و هوشیدر به دنیا می‌آید. به موجب بند هشت ۳۲ - ۸ - ۹ هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس سه پسر زرتشت می‌باشند. چون زرتشت سه بار با زنش هور نزدیک کرد و هر سه بار نطفه او را به زمین فرو ریخت. نیروسنگ ایزد نیرو و فره این نطفه‌ها را گرفته به ایزد تاهید سپرد، تا به موقع آن را به مادری تقدیس بکند، ۹۹، ۹۹۹ فروهر اشو به پاسبانی این نطفه گماشته شده تا دیوان نتوانند به آن زیان برسانند.
۱. در متن وست ۱۶۰۰ سال است. توضیح بالا نیز رفع اشکال را نمی‌کند. هرگاه هزاره زرتشت را در نظر بگیریم به موجب این نظریه هوشیدر در هشتصدمین سال هزاره خود به دنیا می‌آید و نه در آغاز آن چنان که از (در هفتم - ۲) استنباط می‌شود و نه سی سال قبل چنان که در دینکرد آمده است. (در ششم - ۱۳ دیده شود). وست آغاز هزاره را ۵۹۳ - ۶۳۵ قرار می‌دهد. از این رو نویسنده انتظار تولد هوشیدر را در ۱۳۹۳ - ۱۴۳۵ میلادی داشته است. زمانی که این کتاب نوشته شده هنوز به این تاریخ خیلی مانده بوده است. چون هوشیدر سی ساله شود باید بهرام ورجاوند به دنیا بیاید (در هفتم - ۲ نهم - ۱) و انتظار می‌رفته که در سی سالگی به سوی ایران بیاید (در هفتم - ۱۷ و کارزار بزرگ بین مفل اتفاق بیفتد (در ششم - ۱۰ هفتم ۸ - ۹ هفتم - ۱۷) ولی برحسب این سنوات اتفاقات پیش‌بینی شده رخ نداده و از موعده آنها گذشته است.

۲. لقب عادی اسپ در اوستا.

۳. در هفتم - ۲۸ مهر ایزد یا میترای اوستایی یکی از فرشتگان است.

۱. نام چهار کشور از هفت کشور زمین می‌باشد. خونیرس در میان دنیا واقع شده و ایران در آنجاست. (بند هشت ۱۱ - ۲ - ۳). ۲. بامی لقب خونیرس می‌باشد.
۳. ارجمند، در فارسی به این بدنی ورجمند آمده: او (کیکائوس) سخت خرم گشت از آنچه برهنر بود ورجمند.
۴. در سوم - ۲۰.
۵. در هفتم ۱۹ - ۲۴ دیده شود.
۶. نور الوهیت و تقدس که با پادشاهان ایران بوده است.
۷. از روی تقه بگردند. ۸. نابود کنند.
۹. او خشیادتر تاو او خشیاد تمانگ فروردین یشت ۱۲۸ نام یکی از پسران زرتشت است.

پیشرونده‌تر و نیرومندتر باشند، و او گوهر دروج آز^۱ را بکشد، و پشتون پسر گشتاسپ همان‌گونه دستور و رادور^۲ جهان باشد.^۳

(۱۲) و اندر آن هزاره هوشیدر ماهان، مردم در بزشکی^۴ چنان زبردست باشند، چنان دارو و درمان به کار آورند و برند که هر چند کسی را مردن شاید^۵، پس او نمیرد، اگرچه به شمشیر و کارد زند و کشند.^۶

(۱۳) پس آشموغي^۷ چون بهره و پاداشی خواهد، و برای بدی و آشموغي او را ندهند. (۱۴) و آشموغي از راه کین، دسترس به آن کوه دماوند^۸ یابد، که به جانب بیوراسپ^۹ باشد و هرزه‌درایی کند: «کنون

دینکرد نیز همان تولد معجز آسمانی هوشیدر را به هوشیدر ماه نسبت می‌دهد. (در هشتم = ۸) در آنجا نیز موضوع ایستادن خورشید تکرار می‌شود، ولی این دفعه برای مدت ۲۰ روز می‌باشد. همه این جزئیات در روایات پارسی نیز آمده است.

۱. آزی چیترا لغت لوستایی به معنی دیو سیرت است. احتمال می‌رود که در اینجا اشاره به آزی‌دهاک (ضحاک) شده باشد. ۲. پیشوای دینی Primau.

۳. مانند هزاره‌های سابق به موجب دلایلی که در بند ۱ همین فصل ذکر شده است، هزاره هوشیدر ماه که با دوازدهمین و آخرین هزاره بند هشتن (در ۳۴) تطبیق می‌کند از روی محاسبه وست عجالتاً در حدود ۴۰۰ سال از آن گذشته است.

۴. طبابت. ۵. رو به مرگ. در خور مردن.

۶. شبیه عقیده نویسندگانی است که ترفیات علمی پسر را در زمان‌های آینده توصیف می‌کنند.

۷. آشمغ و آشموی نیز آمده به معنی ملحد و مرتد و زندیق می‌باشد. در لغت دهخدا: آشموغي نام دیوی از تابعان اهرمن که سخن چینی و دروغ گفتن میان دو کس و جنگ، انداختن دو تن بدو متعلق است. طبیان.

۸. گفته‌اش جنگلی دروغ بود. اوسخن چینی چو آموغ بود.

۹. کوهی که بیوراسپ در آنجا در بند است. در بند هشتن (در ۱۲ = ۱۳) آمده زمانی که فریدون ضحاک را دستگیر کرد، قادر به کشتن او نگردید و او را در کوه دماوند در بند نهاد و زمانی که بند خود را بگسلد سام قیام نموده او را خواهد کشت. اخبارالبلدان این قتیبه همدانی دیده شود.

۹. ده هزار اسپ، لقب ضحاک است. در شاهنامه اسم او مترادف با نباهی و مستمگری

نه‌هزار سال هست^۱ که فریدون زنده نباشد؛ چرا تو این بند را نگسلی و برنخیزی، چون این جهان پر از مردم است، که آنان را از چینه‌ای که جم ساخت^۲ بر آورده‌اند؟^۳

(۱۵) پس آن آشموغي چنین هرزه‌درایی کند؛ از آنجا که آزی‌دهاک^۴

است. در روایات راجع به رستاخیز آمده که او مجدداً قیام نموده مدت کوتاهی فرمانروایی کند و سپس به دست گرشاسپ کشته می‌شود.

۱. راجع به پیمان نه‌هزار سال که میان اورمزد و اهریمن بسته شده، رجوع شود به صفحه ۲ = ۳ مقدمه.

۲. ورجمکرد، حصارای که جم برپا نمود. در این حصار مردمان و موجوداتی محفوظ می‌باشند تا هر وقت مردمان دنیا تباه شوند از آن ذخیره جانشین ایشان گردند. در مینو خرد (چاپ اووئانکلسریا پرشش ۶۲ ص ۱۶۴) می‌نویسد: ۱۵۰- و ورجمکرد به ایران - و ج در زیر زمین است، ۱۶- و هرگونه تخمه دامان و آفریدگان اورمزد خدا از مردم و ستور و گوسپند از آنچه که بهتر و وزین‌تر است بدانجا برده شده، ۱۷- و هر چهل سال از زن و مردی که آنجا هستند فرزندی زاید، ۱۸- زندگی ایشان سیصد سال باشد، ۱۹- و درد و بیماری ایشان کم باشد، در متن فارسی می‌نویسد سیصد سال که از دوره هوشیدر گذشت زمستان سختی می‌شود به طوری که از ده‌هزار نفر یک نفر زنده می‌ماند. (زمستان ملکوس) و همه جانوران و نباتات تباه می‌شوند. سپس به فرمان یزدان چارپایان و آدمیان از ورجمکرد بیرون می‌آیند. مینو خرد (در ۲۶ ص ۱۸۸) ۲۷- دوم این سود که او (جمشید) ورجمکرد ساخت؛ ۲۸- تا زمانی که باران ملکوس می‌آید چنان‌که به دین گفته شده که مردم و دیگر آفریدگان و آفرینش اورمزد خدای همگی تباه شوند، ۲۹- پس از آن در ورجمکرد را بگشایند، ۳۰- و مردمان رگوسپندان و دیگر آفریدگان و آفرینش دادار اورمزد از آن در بیرون آیند، ۳۱- و گیهان را دوباره بیارایند.

۳. آزی‌دهاک (اوستایی) به معنی ازدهایی است که سه سر و سه دهن و شش چشم و هزار حواس دارد و یکی از قوی‌ترین دروجان است که اگرچه مینو برای تباه کردن عالم اشته آفریده است - (یشت‌های نهم - ۸ پنجم - ۳۴ چهاردهم - ۴۰ پانزدهم - ۲۴ دیده شود). در متن‌های پهلوی به نام آزی‌دهاک و ضحاک یا بیوراسپ خوانده می‌شود. فریدون او را در کوه دماوند در بند نهاد و به دست سام کشته خواهد شد. بی‌شک ملل سامی همین مار قرینده را از افسانه‌های ایرانی گرفته‌اند. (در پنجم - ۷ در هفتم - ۳۲).

از بیم آن‌که مبادا فریدون به کالبد مینویی^۱ فریدون پیش او بایستد، نخست بند را نگسلد، تا آن‌که آشموغ آن بند چوبین را از بن بگسلد. * (۱۶) پس زور دهاک بیفزاید و بند را از بن بگسلد، تنوره بکشد و آن آشموغ را در دم فروهد.^۲ اندر جهان‌گریز زند و گناه‌کند و گناهان بزرگ بیشماری از او سر بزند؛ * از مردم و گاو و گوسپند و دیگر آفریدگان اورمزد سه یک را دوباره هپرو کند؛ آب و آتش و رستنی‌ها را زیان رساند و گناه‌گران کند.

(۱۷) پس آب و آتش و رستنی‌ها به دادخواهی پیش اورمزد خدای روند. (۱۸) دادخواهی کنند که: «فریدون را باز زنده کن، تا آزی‌دهاک را بکشد؛ چه اگر تو ای اورمزد! تو این نکنی، ما به گیتی نشاییم بود. (۱۹) آتش گوید که: «نیفزایم» و آب گوید که: «روان تشوم».

(۲۰) «پس من اورمزد دادار به سروش و نیرو سنگ یزد^۳ گویم که: «تن کرساسپ پسر سام^۴ را بجنبان تا برخیزد.»

۱. جسم منالی - شبیه کالبد فریدون؟ سایه و یا همزاد او.

۲. او یاردن - هو یاردن - بشعیدن - توانیدن - ناجوریده فرو دادن - هپرو کردن.

۳. سروش موافق است در سنجگران را از روی پیل چنوا اصراما یا تابع الاسلام ص ۲۱۵ - ۲۱۷ بگذراند و در آخر دنیا به کمک پشوتن یا دیوان و جادوگران بجنگد. در هفتم - ۱۹ دیاده شود.

۴. کرساسپ در اثر زخمی که از توهین ترک برداشت در حالت موت کاذب (بوشاسپ) در دشت پیشانیستی تا روز رستاخیز به خواب می‌باشد. در میوه خرد (پرمش ۶۱) می‌نویسد: «۲۰ - و تن سام به دشت پشت گشتاسپان نزدیک به کوه دماوند است... (۲۳) و یزدان و امشاسپندان به نگهداری تن سام نه و تود و نه صد و نه هزار و نه بیور (۹۹/۹۹۹) فروشی اشو گمارده‌اند، ۲۴ - تا دیوان و درو جان آن را نیالایند» در پند هشتن (۲۹ - ۹ - ۷) می‌نویسد که به سام (پدر بزرگ رستم نیست بلکه سامة اوستایی است که به نظر می‌آید یکی

(۲۱) «و پس سروش و نیرو سنگ یزد به کرساسپ شوند، و سه بار بانگ کنند. (۲۲) و چهارم بار، سام پیروزمندانه برخیزد و با آزی‌دهاک روبرو شود، او سخن ازش نشنود، او گرز پیروزگر را به سرش کوبد و زند و کشد. *

(۲۳) «پس تا من هزاره را به انجام برسانم دروغ‌گویی و دشمنی از این جهان بشود.^۱ * (۲۴) و سپس سوشیانس^۲ باز آفریدگان را ویژه کند و رستاخیز و تن پسین^۳ بپاشد.

انجام

فرجام یافت به خوشنودی و شادی و رامش! به کام یزدان باد! چنین باد! نیز چنین تر باد!

از نیاکان کرساسپ باشد) زندگی جاودان بخشیده شد. اما در اثر بی‌مبالاتی نسبت به دین زرتشت، ترکی با تیر او را زخمی کرد و او به خواب (بوشاسپ) رفت. ولی مورد توجه خاص فرشتگان است که از او نگاهبانی می‌کنند. برای این‌که چون ضحاک پسند خود را بگسلد او برخاسته و ضحاک را می‌کشد.

۱. هزاره سیزدهم یا ابتدای معاد زمانی که سوشیانس ظهور می‌کند. راجع به تولد معجز آسای سوشیانس و ایستادن خورشید در مدت می روز در دینکرد و روایات فارسی آمده است. (یادداشت ۲ در هشتم - ۸ دیاده شود).

۲. پسر سوم زرتشت. سوشیانس اوستایی (ویدیوداد ۱۹-۱۸ فروردین یشت - ۱۲۹ و غیره).

۳. معاد جسمانی (در سوم - ۳).

همه را بخشکانید، چه چون مردمان درگذرند بدان زنده کنند، و به کوه شوید، و همه کوه را بجنبانید چه کوه آرایش جهان هست، و به رستنی‌ها شوید، همه رستنی‌ها را بخشکانید، و به کلبه و خانه مردمان روید، و مردم رگاو و گوسپند^۱ همه را بکشید، کمی را به کمی برید و بیشی را بیشی برید، به بد آگاهان نیکی برید تا دانایان گمان برند؛ به هپتورنگک^۲ منگرید، به وند^۳ منگرید تا در کار کردن توانا باشد.

(۲) آن دیوان و درو جان به دریا شوند؛ سین مرغ^۴ بانگ کند و سست باشند، به هوم سپید شوند، و آنجا کرماهی^۵ سر از آب برآرد و سست بیاشد؛ به کوه روند، آنجا کرکس^۶ مرغ بانگ کند و سست بیاشد، و به دشت روند و آنجا بهمن^۷ مرغ بانگ کند و سست بیاشد، به کلبه‌ها و

درایش^۱ اهریمن با دیوان

(۱) پیداست که هر شب اهریمن به دیوان درآید که: «اندر جهان روید، و نخست به دریا شوید و دریا را بخشکانید، و به هوم سپید^۲ شوید، و

۱. هرزه‌درایی — باو و سرایی.

۲. درخت گورگرد (کائو کرنا ی اوستایی) که مرگ را می‌راند. در بندهشن چنین وصف شده که در دره کرهی در میان دریای فرناخ رویده است. هوم سپید ضد پیری، زنده کننده مردگان، دهنده زندگی جاودان به مردم می‌باشد. اهریمن ضدی به صورت وزغ مخالف آن درخت در آب ژرف آفرید برای این که به هوم زیان برساند و برای نگاهبانی آن اورمزد ده خرماهی (کروماسیر اوستایی) آفریده است که همواره دور هوم حلقه زدند و سر یکی از آنها به جانب وزغ می‌باشد و تا فرجام دنیا در کشمکش خواهند بود. (بندهشن در ۱۳ — ۱ — ۵). در مینو خرد (پرسش ۶۱) می‌نویسد: «۲۸ — هوم ریست ویراستار (مرست‌کننده استخوان‌ها) به دریای ورکش اندر آن ژرف‌ترین جا رسته است، ۲۹ — و ۹۹، ۹۹۹ — فروشی اثر به نگاهبانی آن گمارده شده‌اند، ۳۰ — خرماهی در پیرامون آن همی گردد و بدی و دیگر خرفستر از آن باز همی دارند» در روایت شاپور بروجی می‌نویسد: «و دیگر آن که درخت هوم اورمزد هروسپ آگاه از بهر آن آفریده است که به وقت رستخیز آب حیات و برگ هوم را به همه مردمان بدهند که از خوردن آن همه مردمان امرگ شوند برای آن آب حیات و درخت هوم آفریده است، جزئیات افسانه این درخت تطبیق می‌کند با درخت Yggdrasil افسانه‌های اسکاندیناوی. همچنین درخت حیات تورات و درخت طوبی در اسلام (کتاب بنایع الاسلام ص ۱۹۷ و سفر پیدایش باب دوم ۸ — ۱۰ دیده شود). توصیف درخت طوبی در رساله عقل سرخ تألیف سهروردی (چاپ اصفهان ص ۶) با درخت هوم سپید کاملاً تطبیق می‌کند.

۱. گوسپند به معنی چهارپایان اهلی نیز آمده است.

۲. دب اکبر — خرس مهتر (ویس و رامین) یا بنات‌النش که ستاره سعد می‌باشد.

۳. سر واقع؟ وست گمان می‌کند ستاره Fomalhaut و یا Vego باشد. این ستاره در برج کرم واقع شده و خوش‌یمن است و علامت پیروزی در جنگ می‌باشد. به روایت دیگر مرکل کوه البرز است و رادها و جاده‌های آن را از حسله دیران و پریان و درو جان محافظت می‌کند. (بندهشن در ۲ — ۷ پنجم — ۱).

۴. مرغوسانو اوستایی (بهرام پشت — ۴۱) مرغ افسانه‌ای که بر درخت هوم سپید نشیند. در مینو خرد (پرسش ۶۱) می‌نویسد: «۳۷ — آشیان سین مرو به درخت جوید پیش هروسپ نهمه است، ۳۸ — و هر زمان که برخیزد هزار تاک از آن درخت پروید، ۳۹ — و چون آشیان: «هزار تاک بشکند و تخمه آنها را روان سازد، در رساله عقل سرخ سهروردی ص ۶ می‌نویسد: «گفت سیمرغ آشیانه بر سر طوبی در، بامداد سیمرغ از آشیان خرد به در آید» بر بر زمین بازگستراند از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین».

۵. خرماهی (بزرگ ماهی) نام ماهی مقدسی است که نگاهبان آفریدگان دریایی می‌باشد و خصوصاً برای حفظ درخت هوم سپید از گزند دیران گماشته شده است.

۶. کهر کاسای اوستایی ملقب به زمان مانشن می‌باشد که خوراک او مردار است.

۷. پرند مقدسی که مرکل آفریدگان دشتی است.

خانهٔ مردمان شوند، از گرو دمان^۱ بانگ آید، از البرز امشاسپندان آیند، که به کنگ دز^۲ رهسپارند، بانگ پشتون آید و سست بباشند، بر آسمان نگرند، و نند و هپتورنگ را بینند و نیروی ایشان برود.

(۳) پس (یزد) سروش^۳ دست به هم زند و خروس^۴ شنود چون

۱. گرو دمان از لغت اوستایی: گر = خواندن و دم = مکان مشق می‌شود. یعنی خانهٔ سرود، به سانسکریت نیز همین معنی را دارد یعنی عرش اعلی که جایگاه اورمزد می‌باشد. H.Reichelt در Avestd Reader ص ۲۹۴ خانهٔ عشق ترجمه کرده است. در لغت فرس به غلط گرو زمان آمده است و شعری از دقیقی می‌آورد.

۲. زند و هومن یسن در هفتم - ۱۹ دیده شود. در بند هشن بزرگ می‌نویسد: «کنگ - دز را گویند که دستمند و پایمند و بینا و روا و همیشه بهار به کمر دیوان بود ولی کبخسرو آن را بر زمین استوار کرد؛ آن را هفت پرسپ (دار سبزر) زرین و سیمین و پولادین و برنجین و آهنین و آبگینگین کاسگینین (لاجورد) است؛ در میانش هفتصد فرسنگ راسته (جاده) و بدان پانزده در (دروازه) باشد که از این در تا به در دیگر با اسپ به ۲۲ روز و در بهار پانزده روز می‌شود رفتن» ص ۲۱۰ - ۱۲ در روایات پهلوی و در یشت‌ها نیز آمده که این قلعه در شمال و میان کوه‌ها واقع شده و رودخانهٔ «چهرومیان» از آنجا می‌گذرد و آرامگاه خورشید چهر، یکی از پسران زرتشت می‌باشد. مردمان کنگ شاد و غرم و دنداد هستند و به ایرانشهر بر نمی‌گردند مگر روزی که پشون آنها را به جنگ دشمنان ایرانشهر راهنمایی بکند و دست به کار اصلاح بزند. A.Christensen, Les Koyanides, p 82, 85.

۳. سرانشای اوستایی. فرشته‌ای که به شب دنیا را از گزند دیوان و درو جان حفظ می‌کند. خروس و سگ با او همکاری می‌نمایند. صد در بند هشن ۸۳ - ۲ ص ۱۵۲ دیده شود؛ زند و هومن یسن در هفتم - ۱۹.

۴. جانور مقدسی است که ضد دیوان و جادوان می‌باشد و در دفع آنها با سگ همکاری می‌کند. (بند هشن ۱۹ - ۳۳) مینو خرد می‌نویسد در خانه‌ای که خروس باشد دیو داخل نمی‌شود و از بانگ او می‌گریزد. صد در و بند هشن در ۳۲ می‌نویسد: «۱- این که چون خروس بی هنگام بانگ کند باید که نکشندش و بد قل تدارند، ۲- زیرا که از سبب آن بانگ می‌کند که در آن خانه دروجی راه یافته است و مرغ یا خروس طاقت آن نمی‌دارند که آن دروج از آن خانه بازدارد و مرغ به یاری دادن خروس می‌شود و بانگ می‌کند، ۳- باید که مرغ و خروس نگاه می‌دارند تا آن دروج را بزند و در آن خانه او را راه ندهد.» در احادیث اسلامی خروس و هدهد همدم سلیمان بوده‌اند. در تحفه (خوان الصفا خروس

خروس بانگ کند، بهره‌ای از ایشان آتش بهرام^۱، و بهره‌ای آتشی که نیمه شب به خانه برافروزند بزند، بهره‌ای مینوی درون^۲ بزند، و دیگران را سروش هما بزند^۳.

دنباله

«من بندهٔ دین، مرزپان فریدون بهرام^۴ نوشتم، از نوشتهٔ هیرید اردشیر بهرامشاه رستم بهرام شاد که در بوم شهر کرمان نوشته، من هم در شهر کرمان نوشتم.

«خوب فرجام باد! چنین تر باد! پیروز باد فرهٔ ویژهٔ دین بهی
مزدیستان! به کام یزدان و امشاسپندان باد!

«اشم و هوو هشتم استی» (اوستا).

«بهترین آبادی اشویی است.»

→

مؤذن عالم است می‌گویند که در زیر عرش الله خروسی است که ساعات را می‌شمارد و هنگام نماز نسیح خوانی می‌کند و خروس‌های زمینی از او تقلید می‌کنند. روز نیرغ ترجمهٔ زرتشت‌نامه ص ۱۸ کریستنسن خواص الآیات ص ۲۳.

۱. زند و هومن یسن در چهارم - ۷.

۲. روح مراسم درون (ز. و. ی. در چهارم - ۳۰).

۳. فرشته گیاه هوم (یشت‌های ۹ - ۱۱) شیرهٔ این گیاه در مراسم مذهبی پارسیان استعمال می‌شود Haoma همان سومای سانسکریت است.

۴. همین شخص دادستان دینیک را به تاریخ ۹۴۱ یزدگردی (۱۵۷۲ میلادی) در کرمان رونویس کرده است (مقدمه و ست به متن‌های شماره ۱ پهلوی ص ۳۳ دیده شود). این کتاب هم کمابیش در حدود همین تاریخ رونویس شده است.

(۰) شناسن^۱ نی داذار^۲ اوهرمزدئی وهئی اوزونیک، اوزاینذارئی
ریه اومند^۳ خوره اومند، و^۴ امهوسپندان؛ آفرینشیهئی اویزک وه دینئی
مازدیستان؛ نن دورستیه و دیر زیوشنیه و آواذهریه^۵ اوی رانه که نویسهذا!

در نخستین

(۱) چون از ستود گریهذاک، کو زر توهشت از اوهرمزد انوشیه^۶

۱. شناسیدن «خوشنود کردن».

۲. این لغت در «اصل داتاره» نوشته شده ولیکن در این متن هر کجا است «شاید» است و در فارسی جدید به شکل «د» یا «ذ» به جا مانده است چون علامت مخصوصی نبود ناچار به جای آن «ذ» گذاشته می شود که در فارسی سابقه دارد مانند: پذیرفتن، پذیراگر و غیره.

۳. در گذشته Rayonnam?

۴. هر جا در متن «و» تنها آمده در پهلوی صدای «و» یا «و» می کند.

۵. آباد خیری.

۶. نوش در پهلوی به معنی مرگ است و در فارسی به شکل هوش نیز آمده است.

فردوسی:

و را هوش در زاوستان بود به دست تهم پور دستان بود
(لغت فرس) انوشیه = بی مرگی = انوشگی.

خواست (۲) پس اوهرمزد خردنی هرویپ آکاسیه^۱ به نوزرتوهشت نمود. (۳) وشنون^۲ نهبون^۳ پدش بدید، که چهار ازگ^۴ پدش بود: یک زرین، یک آسیمین، یک پولاوذین، یک آسین اور - گومیخت^۵ استاذ. (۴) ادینش په نه داشت کویه خواب دید.

(۵) که از خواب بید، وش گویت زرتوهشت: کوخودائه^۶ مینویان^۶ گیتیان! نمائیند کوام درخت نهبون دید که چهار ازگ پدش بود. (۶) گویتش اوهرمزد نوسپیتامان زرتوهشت: کو آن درخت نهبون که تو دید (آن گیتاه هست ئی من اوهرمزد داد). (۷) آن چهار ازگ آن چهار انبام هست ئی رسد. (۸) آن ئی زرین آن که من تو (دین همپورسیم^۸، و ویشناسپ شادین پذیرد، و دیوان کالپوذ^۹ بشکند، (و دیوان از آشکاره) نودور ونبهان روبشیه استند. (۹) آن ئی آسیمین خودایه^{۱۰} ئی اردخشیرئی کی شانه. (۱۰) و آن ئی پولاوذین خودایه^{۱۱} ئی اتوشک روبان خوسروی کوازان. (۱۱) و آن ئی آسین^{۱۲} اورگومیخت استاذ دوش پا ذخشائیه ئی

دیوان ئی و چارذک ورس^۱ ئی انشم توخمک، که دهوم ئی ستوزم^۲ ئی تو سربهوذ، سپیتامان زرتوهشت!

در دوم

(۱) په زندنی و هومن یسن، خورداد یسن، آشتاذ یسن پیداک، کوئه بار گجستک^۳ مزدک ئی بامدازان دین پتیارک^۴ ئوپدکیه مذ، و شان پتیارک په دین ئی یزدان کردن. (۲) آن اتوشک روبان خوسروی (کوازان، خوسروی) مائویندازان، نوشاپورئی داد اوهرمزدنی آذرباذکان دستوبر، و آذر فرنیغ ئی ادروک^۵، و آذرباذ آذرمتر، و بخت آفرینو پیش خواست. (۳) وش پدمان ازش^۶ خواست، کو این یسینها په نبهان مدارید، به په پدوند^۷ ئی شما زند مجاشید^۸ (۴) اویشان اندر خوسروب پدمان کرد.

در سوم

(۱) په زندنی و هومن یسن پیداک، کو زرتوهشت از اوهرمزد دذیگر

۱. خرد آگه و محیط به همه چیز.

۲. درخت. در سانسکریت نیز به همین معنی است به اوستایی: vana بازمانده این لغت در فارسی جدید ونک و در لغت مرکب نارون مانده است. البته در اینجا نار به معنی انار نمی باشد مانند: نارگیل، کنار، انگنار، کوکنار، نارنج، نارنگی و غیره... در پهلوی انار به شکل: انارگون آمده است. (خسرو کوستان ویدک ص ۶۶).

۳. بن - تنه.

۴. شاخه، در لغت فرس به غلط: ازغ و کزک چاپ شده است.

۵. ریم آهن - آهن نابالوده.

۶. عالم لاهوت (مرکب از امشاسپندان - مهر - سروش - فروردین - بهرام و غیره).

۷. علم ناسوت (مرکب از ماه و خورشید و تشر و غیره).

۸. مشورت - مباحثه - پرسش و پاسخ - کنفرانس.

۹. قالب. ۱۰. آهن، به زبان کردی نیز هاسین می باشد.

۱. گشاده موی.

۲. صد زمستان (زم - زمستان).

۳. ملعون.

۴. وبان - دشمن - ضد. (لغت فرس) بلا باشد. و چیزی که دشمن دارند. کسی بگیرند.

۵. برگشت چرخ بر من بیچاره و آهنگ جنگ دارد پتیاره

در فرهنگ جهانگیری هفت معنی برای این لغت آمده است.

۶. بی دروغ، راستگو، لقب آذر فرنیغ بوده است.

۷. پیوند - پشت در پشت.

۸. چاشیدن = آموختن - درس دادن. چشیدن - درس گرفتن. چاشتن نیز به معنی نشان

دادن، راهنمایی کردن و آموختن می باشد. (لغات وندیداد ص ۶۵).

اوهرمزد مینونه اوزونیک داذارنی گیهان نی استومندان^۱ اشوک؛ وش خردنی هروسپ - آکاسیه په آوکرپ^۲ اور^۳ دست نی زرتوهشت کرد؛ وش گوپت، وش اوهرمزد، کوفراز خور.

(۷) و زرتوهشت وش فراز خورت؛ ازش خردنی هروسپ آکاسیه په زرتوهشت اندرگومیخت^۴. (۸) هیت روز شبان زرتوهشت اندر اوهرمزد خردیه بود. (۹) وش بدید، زرتوهشت، په هیت کیشور دمیک، مردومان گوسپندان، - کوهریک موی چند په پوشت، تاک تاک^۵ سرئوکودارد. (۱۰) وش بدید، و دار و درخت، - که چی؛ چند ریشک نی اوروران^۶ په سپندار مذدمیک، کوچون روست استذکوگومیخت استذ.

(۱۱) وش هیتوم روز شبان خردنی هروسپ آکاس (ابه) از زرتوهشت او ازستاد. (۱۲) زرتوهشت پته داشت کویه خواب نی خوش نی اوهرمزد داذ دید از خواب نه ویناردم^۷. (۱۳) وش هر دو دست بورذ، آن نی خویش کرپ^۸ او از مالید: کودیر زمان خویت استم، و نه ویناردم از این خواب نی خوش اوهرمزد داذ.

(۱۴) گوپتش اوهرمزد نو سپیتامان زرتوهشت: کوت چی دیدپه

بار اثوشیه خواست. (۲) وش گوپت: هت کو زرتوهشت، وم اندرئه نی دامان نی تواشوکت تر و کردارتد؛ داذارا که من اثوش بکنه، چون ون نی جوید بیش^۱، گوکت شاه، ویوشت فریایان، چیتروک میان نی ویشتاسپان، - هت پیشوتن نی بامیک^۲ هست؛ نی که^۳ من اثوش بکنه جون اویشان، (اویشان) په دین نی تووه و رویند^۴، کواوی دین - بورذار^۵ کش اویزک وه دین نی مازدیسنان از اهرمزد بپذیرپت اثوش بیوذ، و هان^۶ اویشان مردومان په دین نی تووه و رویند.

(۳) گوپتش اوهرمزد: کو که تورائه اثوش بکنم، سپیتامان زرتوهشت! ادین^۷ تورنی براتروش نی کرپ اثوش بیهوذ؛ وکه^۸ تور براتروش نی کرپ اثوش بیهوذ، ریست آخیز^۹ تن نی پسین^{۱۰} کردن نشاند.

(۴) زرتوهشت په مینشن دوشخوار^{۱۱} سهست^{۱۲}. (۵) اوهرمزد په خردنی هروسپ آکاسیه دانست، کوش جه میند سپیتامان زرتوهشت نی اشوک فروهر^{۱۳}. (۶) وش آن نی زرتوهشت دست فراز گریپت؛ وش

۱. جدا از درد. یعنی راننده و لایم دهنده دردها (دختر اثوشدارو).

۲. بامی و بامیان = درختان.

۳. حذف شود بهتر است (مرا مانند ایشان بی مرگ بکنی).

۴. گرویند. Virmavistan = گرویدن (نیرگد در یادگار جامامپ و روشن ص ۷۰) به معنی بر روشن آمده است (لغت فرس ص ۳۵۸).

۵. پیشوای دین.

۶. نیز - همچنین.

۷. پس.

۸. ریست = مرده، آخیزیدن = برخاستن (قیامت).

۹. معاد جسمانی.

۱۰. دوش + خوار = ناراحت (دشوار).

۱۱. سهستن = نمودن.

۱۲. ذات روحانی که قبل از تولد انسان وجود دارد و در زندگی او را حفاظت می کند و پس از مرگ باقی می ماند.

۱. به ترجمه یادداشت ۷ رجوع شود. ۲. قالب مثالی.

۳. über, Over.

۴. کمبختن ضد آمیختن که ترکیب در ناهنس می باشد.

۵. تکت تکت - دانه دانه - تاتا.

۶. arvaran در فرهنگ جهانگیری می نویسد: ارور یا اول مضموم به ثانی زده و واو و مفتوح و رای زده نباتات را گویند. زواتشت بهرام: همان مینوی و ارور تیر و آتش - باستاده به پیش قوم سرخوش، به کردی aur.

۷. وینارستن = مرمت کردن (کارنامه اودشیر در ۱۲ - ۱).

۸. در اینجا به معنی تن Corps است.

خواب ئی خوشی اوهرمزد داد؟

(۱۵) گوپتش زرتوهشت: کو اوهرمزد مینوئه ئی اوزونیک! دادارئی گیهان ئی استومندان! دیدم خویذ^۱ ئی وس خواستک، که په تن دو سروب^۲ و روبان کرس^۳ نزاره، و په دوش اخو^۴ بوذ، و نه بورزشنیک^۵ سهست. (۱۶) و م دیدم دریوش^۶ ئی نیست هیز^۷ ئی اچارک، وش روبان ریه په وهشت^۸، و م بورزشنیک سهست. (۱۷) و م دیدم توبانیک^۹ ئی نیست فرزند، م نه بورزشنیک سهست. (۱۸) و م دیدم شکننگ^{۱۰} ئی وس فرزند، و م بورزشنیک سهست. (۱۹) و م دیدم درخت نه که هیت ازگ پندش بوذ: یک زرین، یک آسیمین، یک روین، و یک برنجین، یک ارزین^{۱۱}، یک یک پولوژین، یک آسین اورگومیخت استاد.

(۲۰) گوپتش اوهرمزد: کو سپتامان زرتوهشت! این آن ئی ئو پیش گویم. (۲۱) درخت نه بون ئی تودید آن گیتاه هست ئی من اوهرمزد داد. (۲۲) آن هیت ازگ ئی تودید. آن هیت انبام هست ئی رسد.

(۲۳) و آن ئی زرین خوداییه ئی ویشتاسپ شاکه من و تو دین همپورسیم، ویشتاسپ شادین بپذیرد، و دیوان کالپوذ بشکنند، و دیوان از آشکاریه ئو (دورو) نیهان روبشیه استند، و اهرمن دیوان و شوذ کان^۱ اوازئو تارتم^۲ دوش اخود و بارند^۳، و پهریز^۴ ئی آو و آتش و اورور و سپندارمذ دمیک پیداک بهوذ.

(۲۴) آن ئی آسیمین خوداییه ئی ارذخسترئی کئه، که وهومن ئی سپندادان خوانیهد، که دیو از مردومان جویذاک کوند، پیرانذ هماک گیهان، دین روباک کوند.

(۲۵) آن ئی روین خوداییه ئی ارذخسترئی گیهان آراستار و ویراستار، و آن ئی شاهپورشا، که گیهان ئی من اوهرمزد داد آرائند، بوختکیه^۵ په سامان^۶ ئی گیهان روباک کوند، و وهیه پیداک بهوذ، و آذر پاژئی پیروزبخت ئی دین راست و ویراستار په روی ئی پساختک^۷ این دین اواجویذ ریسنگان^۸ (پدکارذ و) اوازئو راستیه آورد.

(۲۶) آن ئی برنجین خوداییه ئی و (لخش ئی) اشکانان شا، که جویذ

۱. خویذ = نم = شاداب = تر و تازه = آباد.

۲. پندام = رسوا، ضد لغت خسروب و هوسروائی که نیکنامی است. اسم خسرو از این لغت آمده. ۳. گرسته.

۴. دوش یا دژ اخو = زندگی پند = دوزخ به زبان کردی (dizda).

۵. برآویدن = خوب و زیبا نمودن = پراژنده = خوشنما.

۶. دریوش در یوزگی از همین لغت آمده است = فقیر.

۷. مال و مال (پن چیز).

۸. از کلمه اوستایی: و هشتم اهرم = بهترین زندگی آمده است. (یسن ۱۶ = ۹ ویدوداد

۳۶ - ۱۹) در پهلوی وهشت به صورت صفت مبالغه بهترین به معنی: بهترین زندگی مانده است (که دش اهر = دوزخ ضد آن است) و در فارسی نیز به شکل بهشت باقی می باشد.

۹. توانگر. ۱۰. قلعی.

۱. گشودگان = تخم و ترکه = ترکمون زدگان.

۲. تم = تاریکی و دمه، به کردی نیز همین معنی را دارد.

۳. دواریدن = پرتاب شدن = ریختن = حمله کردن = تنوره کشیدن = مردود کردن: لغت اهریستی در مقابل رفتن.

۴. پهریز: این گونه (قلب) پس و پیش شدن حروف در فارسی زیاد است مانند: کران -

مر - مزگ - هرگز - تلخ - بخل - بفر - چخر - مخر که در فارسی جدید: کنار -

رف - مغز - هرگز - تلخ - بلخ - برف - چرخ - و سرخ شده است.

۵. بوختن = رستگار کردن = نجات یافتن (کارنامه اردشیر در سوم = ۱۱).

۶. پایان = حد. ۷. پیچ کرده = مهیا شده.

۸. جداارامان.

ریستکیها (ئی) بوذ از گیهان ببرد؛ و آن ئی دزوند^۱ اکو (ان) ئی گری
کریسیاکیه از جوید دین به اوسیهذ، از گیهان انین^۲ و ایذاک شهوذ.

(۲۷) و آن ئی ارزیزین خوداییه ئی و هرام ئی گورش، که مینوهه ئی
رامشن ویناو^۳ - پیداک کوند، و اهرمن او^۴ یادوکان او ازئو تا روتوم ئی
دوش اخودوبارند.

(۲۸) آن ئی پولاوذین خوداییه ئی خوسروب ئی کواذانشا، که
گجستک مزدک ئی بامدازان ئی دین پیتیاریک اوا جوید - ریستکان
استد، از این دین اواز دارد.

(۲۹) آن ئی آسین اورگومیخت استاذ (دوش پا ذخشاییه ئی دیوان ئی
و چار تک ورس^۵ ئی انشم^۶ توخمک)، سپیتامان زرتوهشت! هزارک
سرئی نو، که ستوزم ئی دهوم ئی تو سر بهوذ، سپیتامان زرتوهشت!

در چهارم

(۱) ویتش زرتوهشت کو! داذارئی گیهان ئی استومندان مینوهه
اوزونیک! دخشک^۷ ئی ستوزم ئی دهوم چی بهوذ؟

۱. در فرهنگ جهانگیری به معنی بد مذهب و فاسق آمده. زوانشت بهرام می گوید:

دروذ از ما به بهدین خردمند که دور است از ره و آیین دروند

۲. نایین = نامرئی. ۳. طرب معنوی.

۴. اوآک = او = با Avec.

۵. در نخستین - ۱۱ و نیز گزارش گمان شکن در ۱۶ بند - ۱۳.

۶. لغت اوستایی به معنی دیو خشم می باشد، گویا در توراۃ این کلمه تحریف و به شکل
Ashmadai آمده که مترادف بلزیوب (نماینده دیوان) است.

۷. دخشه = علامت (گزارش گمان شکن در ۱۳ - ۸۹).

(۲) گویتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! روشن کونم دخشک
ئی هزارک سرئی تو بهوذ.

(۳) آن ئی نیتوم^۱ انبام، رسذ نه صد آئینیک، نه هزار آئینیک، و
بیور آئینیک دیوان ئی و چارذک ورس آئشم توخمک. (۴) از
کوستک^۲ ئی خوراسان^۳، آن نیتوم توخمک ئو ایرانشتر دوبارند؛ هول^۴
گریط درفش هند، سها^۵ زین برند، و ورس و چارذئو پوشت دارند؛ و
خوردک نیتوم بندک و دروک کردار^۶ زویش و پشکارویش هند.

(۵) سپیتامان زرتوهشت! آن ئی انشم توخمک وشو^۷، وش بون نه
پیداک. (۶) په یا ذوکیه هول - دوبارندئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد
داذ. (۷) چون وس چیش سوزند و وناسند^۸ و مان^۹ از مانیان، ده از
دهیکانان، آواذیه و وزورگیه و دهیوکانیه و دین راستیه و پدمان و زینهار
و رامشن و هرویپ دهشن ئی من اوهرمزد داذ. این دین اویزک ئی
مازدیستان، و آتش ئی ورهram په داذیها نشاست^{۱۰} استذئو نیسته رسذ، و

۱. بست ترین. ۲. کسته = جانب - طرف - خطه.

۳. مشرق. ۴. افراشته - بالا گرفته.

۵. سیاه. ۶. درو کردار - درو کنند - درونده.

۷. گشودن = زایش اهریمنی، ترکمون. اغلب لغات پهلوی به دو دسته می شود: اورمزدی

و اهریمنی. مانند: درگذشتن - مردن. خانه - گریسته. گفتار - درایش. خجسته - گجسته.

۸. دهان، زهر، پا - زنگ و غیره در فارسی جدید نیز این گونه افعدا وجود دارند: مانند: بشین،

بترگ، میل کردن - ماشا کردن، بخواب، بکپ و غیره...

۹. وناس - گناه (خراب کردن).

۱۰. خانه، امدی.

چو آمد بر مهن و مان خویش بردهش به صد لایه مهمان خویش

۱۰. نشاستن = نشاندن برپا کردن. فردوسی:

په فرکیانی یکی تخت ساخت چه مایه درو گوهری برنشاخت

(کارنامه اردشیر در ۵ - ۱۳).

زنگان و اوارکان به نو پیداکیه رسند. (۸) و آن ئی وزورگ روذستاك شتره، و آن ئی وزورگ شترده نه، و آن ئی وزورگ ده دوزك نه، و آن ئی (وزورگ) دوزك است نه^۱ بیهود.

(۹) سپیتامان زرتوهشت! په اناکيه^۲ کامکيه و ساستاريه^۳ - دوش پاڅشاييه^۴، بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد. (۱۰) اويشان دیوان و چارذ ورس فریفتار هند، - کو آن ئی گویند نکوند، - ووتردین هند، - کو آن ئی نگویند کوند. - (۱۱) و شان پشت^۵، پدمان و راستیه و آیین نیست؛ و زینهار ندارند؛ و په پشت ئی کیرنداور نه ایستند^۶. (۱۲) په فریفتاریه و آژودوش پاڅشاييه بکنند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد.

(۱۳) اندر آن انبام، سپیتامان زرتوهشت! هماك مردوم فریفتار بیهوند، کویك تو دوز رائه وځ خواهند؛ - و مترنی و زورگ جویذ - گونك بیهود. (۱۴) و آژرم و دوشارم^۷ و روبان دوستیه^۸ از گیهان بشهوذ. (۱۵) مترنی پید (از) پوس، و براذ از براذ بشهوذ؛ داماذ از خوسرو^۹ جویذ - کیس^{۱۰} (؟) بیهود؛ و مادر از دوخت جویذك جویذ - کامك بیهود.

(۱۶) که ستو - زم ئی دهوم ئی تو سر بهوذ، سپیتامان زرتوهشت! خورشید راست تر و نیهنگ^۱ تر؛ و سال و ماه و روز کمتر. (۱۷) و سپندارمذ دمیک تنگتر و راس نیهنگتر. (۱۸) و بر تو خم به ندهذ؛ و برئی جورداکان^۲ په ده هشت بکاھذ، در به اوزایذ؛ آن ئی به اوزایذ سپید^۳ نبهوذ. (۱۹) و اورور و دار و درخت بکاھذ؛ که نه صځ پستانذ نوځ بکاھذ، ده به اوزایذ؛ آن ئی به اوزایذ خوروم^۴ و چاشنيك^۵ نبهوذ.

(۲۰) و مردوم کوځ کتر زایذ؛ و شان هونرو نیروك کم؛ و فریفتار تر و ترداذتر بهوند؛ و سپاس و آژرم ئی نان و نمك ندارند؛ و شان دوشارم پورسکيه^۶ ندارند.

(۲۱) اندر آن ئی و ذتوم انبام، مورونه آژرم^۷ و یش دارد کو اویائیر^۸ ئی دین بورذار^۹ مردوم. (۲۲) و شان دهشن په کار کم؛ و شان ار وکریك از دست کم روز^{۱۰}؛ هماك سرځ کان^{۱۱} جویذ - کیشان ئو اوشان اناکيه^{۱۲} خواستار بهوند.

(۲۳) و همان گیهان نسائه^{۱۳} نکانيه و نسائه - وسترشن (ایه) بیهوذ. (۲۴) و نسائه نکانیذن، و نسائه شوستن، و نسائه سوختن، ئو آو و آتش

۱. استخوان (گزارش در ۱۶ - ۱۲).

۲. زبان.

۳. ظلم - جور.

۴. پادشاهی بد - حکومت جابرانه.

۵. به فتح اول، قول شرف - اطمینان (کارنامه در نخستین - ۱۵).

۶. به قول خود وفا نکند.

۷. مهر و علاقه (کارنامه در ۳ - ۳ گزارشگ. ش. در ۱۴ - ۴۲).

۸. مودت، دلبستگی - علاقه روحانی.

۹. پدروژ، در زبانهای بومی (مثلاً خراسان) معمول می باشد، لغت فرس خبر نوشته

است. به زبان کردی Xwasura, Xazura.

۱۰. دیس = چهره به معنی شبیه و مانند نیز آمده است.

۱ نهفته - پنهانی به معنی اندک و خلاصه نیز آمده است. (گزارش گمان شکن در ۱۳ متن).

۱ جورداکان = حیوانات - بنش ها.

۲ خوش خوراك - گوارا.

۳ چاشنی - مزه.

۴ احترام.

۵ آریایی نژاد. از نژاد ایرج = ایران - نیک. رونده به راه راست بر ضد کج می باشد.

۶ پیشوای دین.

۷ انواع.

۸ انواع. ۱۲. انائیة = زبان - آزار.

۹ مرده.

بورذن، و نسانه خوردن^۱ په داذگیرند^۲ و نپهریزند.

(۲۵) په کار و کرپک^۳ نی و و زورگ هنگارند و دروندیه راس نی دوش - اخو و براینده^۴ و او ارونیه^۵ پنیه^۶ و ویا وانیکیه^۷ نی انشم و آزارنه نو دوش - اخو دوبارند.

(۲۶) اندر آن شکفت^۸ انبام، سپیتامان زرتوهشت! پاڅخشییه نی شم نی خرو - دروش^۹ و نیوئی و چارذورس نی انشم توخمک، آن نی نیتوم بندک په ایران دهان خوداییه فراز روند.

(۲۷) و دینیکان که ایسی یانگان^{۱۰} په کوست دارند، ادینشان پاڅیاویه^{۱۱} داشتن نتوبان. (۲۸) جی، په آن نی نیتوم انبام و نسانه و وهیخر^{۱۲} اوین وس بهوذ کومرذنی گام نو گام بنهند، په نسانه روذ. (۲۹) ایوب، که په برشوم^{۱۳} شویند، پانه ازمغ^{۱۴} بنهند، په نسانه روذ. (۳۰) ایوب، که په نسانه کذک^{۱۵} نی اوشان، برسوم^{۱۶} به په فراز - وسترید، درون^{۱۷} فرازیزید، پاڅخشان بهوذ^{۱۸} (۳۱) ایوب، (که) په آن نی نیتوم انبام، یزشن^{۱۹}

په دومرد پاڅخشان بهوذ کردن، اندا این دین په نیستیه و نزاریه نرسد، په نه صد، په نه هزار، په بیور، یک نه بهوذ که په این دین وروید^۱، آنیچه و روید کار ازش نکوند، آتش نی ورهram به نو نیستیه و نزاریه رسد، از هزار اواز نو (نی) یک بهیریزند، آنیچه اشم^۲ و بود داذیها^۳ پدش ندهند. (۳۲) ایوب، که مرذنه نی یش^۴ کرد است و نیرنگستان نداند، په وه مینشیکیه به اوروزد، پاڅخشان بهوذ.

(۳۳) خواستک و آزر میکیه هماک به نو جویند کیشان جویند ریستان رسد. (۳۲) و کرپکگرنی نیوک از دوزک نی آزاد - مرذان، موغ - مرذان به نو و شاذ دوبار شنیه^۵ استند.

(۳۵) خوردن کان دوخت نی آزاد کان، و زورگان؛ موغ - مرذان په زنیه گیرند. (۳۶) آزاد کان و وزورگان و موغ - مرذان به نو شکندگیه بندکیه رسند؛ و زویش و خوردن که به نو و زورگیه و پاڅخشییه رسند؟ و اوارکان خوردن کان به نو پیشکاسیه^۶ و راینذاریه رسند. (۳۷) و گویشن نی دین بورذاران، موهرک (؟) و ویچرذ^۷ نی داذوبر^۸ نی راست گویشن نی راستان و آنیچه اشوکان انگیزینشن^۹ بهوذ؛ گویشن نی خوردن کان، اسپزگان^{۱۰}

۱. خوردن گوشت حرام.
۲. مطابق قانون انگارند.
۳. ثواب.
۴. آماده کنند.
۵. ردیلت (ضد فراونی = فضیلت).
۶. پنی - بخل - خست.
۷. گمراهی.
۸. شکفت = سخت، مشکل. شگفت = تعجب (گزارش گت. ش در ۱۳ بند ۸۹).
۹. به اوستایی، Xruha سخت؛ خونخوار. Cruel از همین لغت می باشد. سخت درفش، صفت خشم است.
۱۰. ائیویا نگهانه اوستایی در متن albyangan به معنی کمین (کمربند زرتشتیان) باشد = همان.
۱۱. به یادداشت ترجمه رجوع شود.
۱۲. هیهر = آخال = پلیدی.
۱۳. تطهیر.
۱۴. چاله - مفاک.
۱۵. جایگاه موقتی میت - زادمرگ.
۱۶. برسوم.
۱۷. یادداشت ترجمه رجوع شود.
۱۸. احوط باشد.
۱۹. برمش.

۱. وروستن = گرویدن.
۲. هیزم.
۳. به موجب قانون مقرر شده است.
۴. دعا خواندن.
۵. دواویدن = رفتن نهرینی، حمله کردن، دوییدن.
۶. پیشگاه = صاحب تخت و مستند.
۷. ویچوردن = گزاردن، رأی و فتوی دادن، بیان کردن، داوری کردن. کلمه وزیر تحریفی از: ویچیر و به معنی فتوی و حکم دهنده است.
۸. داور.
۹. انگیزانیدن = باعث شدن - تحریک کردن.
۱۰. ناروزندگان - بدگویان.

اوارونسان^۱ و اوسوسگران^۲ و آن نی دروگ دادستانان^۳ راست و وار دارند. (۳۸) و سوکند په دروگ پدش خورند، و زور^۴ گوکاسیه پدش دهند، و زور و اناست^۵ اورمن اوهرمزدگویند.

(۳۹) اوشان که په اثر پدیه و هاوشته^۶ نام برند، یک نو دود راته و ذ خواهند و آهوک^۷ گویند و آهوک اورنکیرند؛ و شان اهرمن و دیوان پتیارک^۸ اورویش بورداستند. (۴۰) و از وناس^۹ نی مردومان کونند، از پنج وناس سه وناس اثر پدان هاوشتان کونند، و وهان دوشمن بهوند، — کویک نو دو ذراته و ذ آهوک پدش گویند؛ و یزشن نی پذیرند نکونند، بیم از دوش اخوندارند.

(۴۱) و اندر آن دهوم سوک — زم نه نی هزارک تی تو سر بهود، سپتاما زرتوهشت! هماک مردوم آزپرست^{۱۰} اناستک دین بهوند. (۴۲) و ابرنه نی کامکار و واذنی ارذانه^{۱۱} په هنگان و زمان نی خویش واران کردن نشاند. (۴۳) هماک آسمان ابرویم^{۱۲} شینید. (۴۴) آن نی گرم واذ^{۱۳} و آن نی سرد واذ رسد، برو توخم نی جوردا^{۱۴} آن ببرد. (۴۵)

۱. بدکاران / ضد فراوان که نیکوکاران باشد.

۲. افسوسگر = دلقک — مسخره. ۳. فتوی دهندگان به ناحق.

۴. به جبر. ۵. ناسزا، ناحق.

۶. هاوشته — اهل شرع — صحابه — طلبه — پیروان دین.

۷. آهو — عیب نقص. خبط، ابوشکور.

یک آهوست خان را جو تاریش پیش جو پیش آوریدی صد آهوش پیش

۸. دشمنی، ضدیت — ویا. ۹. گناه.

۱۰. حریص — طماع.

۱۱. ارده — تندرو — (کارنامه ا. پ در ۴ — ۱۰).

۱۲. گژم = وحشتناک (گزارش گت، ش در ۱۴ — ۱۴ متن).

۱۳. باد Vem.

۱۴. جور دیان = حیوانات (گزارش در ۱۶ — ۳۵ متن).

ارانچه په هنگام نی خویش نوراذ، خرفستر^۱ ویش وارذ کو آو. (۴۶) و آونی رودان و خانیکان^۲ بکاخذ و اوزایش به نبهوذ. (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوذ کتر زائند، و وذهونر تر زائند، و بارکم ستانند، و موی کمتر و پوست تنوکر^۳، و شیر نه اوزایذ؛ و چربشت کم دارد. (۴۸) و گاو ورزاک^۴ نیروک کم، واسپ نی ارونند^۵ هونرکم، په تاک^۶ کم برذ.

(۴۹) و مردوم، په آن شکیف انبام، سپتاما زرتوهشت! که کوستیک په میان دارند، انا که خواستاریه نی دوش پاخشائیه ووس آن نی دروگ دادستان یش اورمذاستد، یش آن زیند که اندر نه آوایذ، مرگیه په ایابت^۷ خواهند. (۵۰) و گوشنان^۸ و اپورنایان^۹ پیم^{۱۰} (۴) مینشن بهوند؛ و شان جوپششیک^{۱۱} و ازیک و رامشن^{۱۲} از دیان اورنایذ.

(۵۱) و جشن ونهاذک^{۱۳} نی پیشینکان، و اوسو فریذنی یزدان، و یشت و یزشن و گاسانبار و فروذیگان جا ک جا ک کونند؛ و آنیچه کونند پدش اوه — گومانیها^{۱۴} نه و رویند. (۵۲) و پاددهشن دادیها ندهند؛ و دهشن و

۱. جانوران زیانکار — حشرات موزی (ص ۲۱ ترجمه یادداشت ۴ دیده شود) مینو خرد

پرش ۶۱ — ۳۶. ۲. جویدر.

۳. تنکتر — نازکتر.

۴. ورزا — گاو کشاورزی (به زبان مازندرانی نیز به همین معنی است).

۵. تیزرو. ۶. نکاوری.

۷. ایافتن = مراد طلبیدن — حاجت خواستن در لغت آقای دهخدا آیفست ضبط شده. دقیق:

ناسزا را مکن آیفست که آیت بشود به سزاوار کن آیفست که ارجت دارد

۸. جوانان.

۹. ابرنایان = خردمندان (کارنامه در ۱۴ — ۳).

۱۰. دل و دماغ. ۱۱. طرب — نشاط.

۱۲. با بی گمانی — با اطمینان — از روی یقین. ۱۳. رسم — وضع.

اشوک داد^۱ ندهند، آتیچ دهند او از او خشانند.

(۵۳) و آتیچ و هدین مرزوم، که این دین نی وه نی مازدیسنان ستانداستند، په آن نی اوشان راس و ریستک برهمک^۲ روبشن فراز روند؛ و شان په آن نی خویش دین نه و رویند. (۵۴) و آزاد و زورگ و دهگان نی نیوک، ازده و جاک نی خویش، په اوزدهیکه^۳، ازبون جاک^۴ و دودک نی خویش. بشهوند، و از خوردکان و وتران چپش په نیاز خواهند، تودر یوشیه^۵ اوارکیه رسند. (۵۵) این مرزوم، په ده نه، په کوست نی اواختر^۶، په او سهند.

(۵۶) په اوشان دوش خوداییه، هر چپش نو نیستیه و اوارکیه و سپوکیه و هستیکه^۷ رسد. (۵۷) سپندارمذ، زمیک دهان او از و شاید، هر گوهر ایو کشوست^۸ نویذاکیه رسد، چون زر و آسیم و روی و ارزیز و سرب. (۵۸) و خوداییه و پادخشاهیه نو ایران^۹ بندکان رسد، چون هین^{۱۰} نی تورک و اتورو توپید، چون اودرک و کوپیار^{۱۱} و پینیک و کاوولیک و سویتیک و ارومانیک و کرمیک رخت^{۱۲} سپیده هین په نو ایران دهان نی من پادخشاهیه بهوند؛ فرمان و کامک نی اوشان په گیهان روباک بیهود.

۱. بخشش به مرد پرهیزکار = صدق.
۲. ورهمه = برهمه = جامه، لباس مبدل.
۳. جلای وطن = در بدری.
۴. جای اصلی.
۵. درویشی = فقر.
۶. باختر = شمال.
۷. آلودگی.
۸. یو خشت = گوهر کان = فقرات.
۹. غیر ایرانی.
۱۰. لشکر. این لغت خیون نام قبیله هونها نیز خوانده می شود. در لغت فرس ضمن لغت یون از عنصری شاهد می آورد:
- هیون چو جنگ بر آورد و یون فکند بر او به گوش جنگ، نماید همی خیال دوال
۱۱. کوفتیشنان.
۱۲. قرمز = Chermín.

(۵۹) پادخشاهیه از اوشان دو بال^۱ کوستیکان و تازیکان و اروماییکان به نو اوشان رسد. (۶۰) اوشان ایدون دوش پادخشاهیه بههوند، کوکه مرزته اشوک نی نیوک زند مکس ته، په چشم نی اوشان هر دو یک بههوذ. (۶۱) و در پاس^۲ (۹) و خویذیه^۳ و آواذیه وده و دودک و خواستک و دستکرد^۴ و کتس^۵ و رود و خانیک^۶ نی ایران و هدینان نو اوشان ایران رسد، و سپاه و مرزو درفش نو اوشان رسد؛ و (په) اشم - کامیکه خوداییه په گیهان روند. (۶۲) و آز - چشم نی اوشان از خواستک پور نههوذ؛ و خواستک گیهان گرد کونند؛ و ازیرنی زمیک پنهان کونند. (۶۳) و دروندیه راته کون - مرز^۷ و دشتان - مرز^۸ نی وش کونند؛ و ورون^۹ نی اوارون^{۱۰} وس ورزند.

(۶۴) و اندر آن نی شکپ انبام، شب روشنتر؛ و سال و ماه و روز سه یک نه بکاهاذ؛ و سپندارمذ، دمیک اور آید؛ و سیج^{۱۱} و مرگیه و نیاز اومندیه به گیهان سخت تر بهوذ.

۱. چرمین. یادداشت ۹۲ ترجمه دیده شود.
۲. نگاهبانی؟
۳. خویذ = نازگی = طراوت (در سوم = ۱۵).
۴. دسترنج = اثر.
۵. عفتات = Gamal awx Kan = خاندن.
۶. بجه بازی.
۷. مرزیدن = نزدیکی = مقاربت دشتان = زن - حایض.
۸. شهوت.
۹. ردیست در فارسی جدید. با لغات: ورون - ارن - واژگونه - واژون - آواره - آوارین - و رنج مقایسه شود.
۱۱. «رنج و محنت و مشقت باشد» برهان قاطع.

(۶۵) گوپتش اوهرمزدئو سپیتامان زرتوهشت: این آن ئی پیش گویم.
 (۶۶) اوی دروند گناک - مینوئه؛ که به آواند او سهینیدن ستهبکتر
 دوش - پاڊخشانه تر بهوذ.
 (۶۷) ایدونش گوپت اوهرمزدئو سپیتامان زرتوهشت: کو بخوان، و
 نرم بکون^۱، په زند و پازند، و وزارشن بچاش^۲ نواثر پندان و هاوشتان
 گوئه، و په گیهان فراز گویند اوشان که ازستوزم نه آکاسهند ادیشان گویند
 همیمید^۳ ئی تن ئی پسین^۴ رائه، بوختاریه^۵ ئی روبان ئی خویش رائه،
 ارگ^۶ و اناکیه و بیتارکیه^۷ ئی اوشان جویند - دینان دیویسان اور
 گیرند^۸ بیرند.

(۶۸) وت اینچ گویم، سپیتامان زرتوهشت! کوکه، په آن انبام، تن
 خواهذ، روبان بوختن نتوبان، چی، تن فریبه، روبان کرس نزار په دوش
 اخوکه روبان خواهذ، تن کرس نزار، په گینه شکندگ و دریوش، وش
 روبان فریبه په وهشت.

در پنجم

(۱) پور سیدر زرتوهشت از اوهرمزد! کو اوهرمزد! مینوئه ئی
 اوزونیک! داډار گیهان ئی استومندان اشوک! - هست اوهرمزد، اشوک،
 په خوانشن، و اوره، په ستایش؛ هست که داډار اشوک گوید؛ داډار! په آن

ئی شکیت انبام، اشوک بهوند و دینیک^۱ بهوند، که کوستیک په میان
 دارند، و دین په برسوم یزند؟ و شان دین ئی خویتو کدس^۲ په دودک
 روډ؟

(۲) گوپتش اوهرمزد ئوسپیتامان زرتوهشت: کو مردان (ئی) پاشوم^۳
 آن بهوذ که، اندر آن ئی شکیت^۴ انبام، کوستیک په میان دارد، و دین په
 برسوم یزد، نه (ایدون چون) په خوداییه ئی ویشتاسپ شا. (۳) که، اندر آن
 ئی شکیت انبام «ایشا آذیمیده» «اشم وه»^۵ بگویند، و نرم کرد^۶ استند،
 ایدون چون، اندر خوداییه ئی ویشتاسپ شا دوازده هومیسست ئی په
 زوهر (یشت استند). (۴) وکش یشت کرد استند، و گاسان سروډ استند، اوین
 چون کش، په خوداییه ئی ویشتاسپ شا، یشت واج^۷ سروډ کاسان بوذهئه.
 (۵) اشوکان پاشوم آن بهوذ، که په وه دین ئی مازدینسان استند؛ وش
 دین ئی خویتو کدس په دودک روډ.

(۶) گوپتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! اندر این نه هزار سال ئی
 من اوهرمزد داډ، مردوم اندر آن ئی شکیت انبام شکفتن بهوند. (۷) چی
 اندر دوشخوداییه^۸ ئی آزی دهاک و فراسیاونی تور، مردوم، ئی اندر آن

۱. دیندار.

۲. خویشی دادن به یادداشت ترجمه رجوع شود.

۳. سخت (در چهارم - ۲۶).

۴. بهترین.

۵. یادداشت ترجمه دیده شود.

۶. از بر کند - یاد کند.

۷. باژ - باژ - واژ - باج، زمزمه و دعای زرتشتیان. این لغت از ریشه وچ - واج اوستایی
 به معنی سخن گفتن آمده و با واژه از یک ریشه است. پدواز (پتواچک - پدواژه - سؤال
 و جواب Pāvācik) کتاب خسرو وریدک جا اونوالا ص ۹۲ دیده شود. (پدواج =

پی جواب (لغت فرس ص ۱۸۵ پدواز را به غلط معنی کرده است).

۸. دژ خدایی - حکومت جاپرانه.

۱. از بر کردن.

۲. معنی پیامور، چاشیدن = درس دادن. چشیدن = درس گرفتن.

۳. امید.

۴. معاد.

۵. رستگاری.

۶. رنج.

۷. دشمنی.

۸. برگرفتن = تحمل کردن.

ئی شکفت انبام ویه زیوشتتر و ویش زیوشتتر بوذهند و شان پتیارک از اهرمن و دیوان کمتر بوذ. (۸) چی اندر آن ئی اوشان دوشخوذاویه، اندر ایرانشتر^۱ پنج ده ئی اویران نبوذ، آن ئی که هزارک ئی تو سر بهووذ؛ سپیتامان زرتوهشت! (۹) چی، هماک ایران دهان، یه اسپ سومب ئی اوشان بکنیهذ؛ اوشان درفش اندر نوپدشخوارگر رسذ، گاس و دین^۲ ستهم پاذخشانیه از آنوک بپرند؛ و شان زنشن^۳ از آنجاک رسذ.

(۱۰) سپیتامان زرتوهشت! این آن ئی پیش گویم.

(۱۱) که از هستان^۴ ایدون په یزشن اور^۵ (وه؛ - کویشن ئی) اوی وه که اوهرمزد رائه یزشن ویش کوند؛ اوهرمز آکاس از اشیه (آواکیه)؛ چیکامچانه^۶، کو (چیکامچه) کارو کرپک مزد و پاذ دهشن، اوهرمزد آکاس از اشیه دهذ؛ و هنجمنیکان^۷ تران و ناریکان یزم؛ امهوسپندان، که نریج ناریکچ، اوشان وه هند.

در ششم

(۱) پورسید زرتوهشت از اوهرمزد: کو اوهرمزد مینوئه ئی اوزونیک! داذارئی گیهان استومندان اشوک! از کواواز ویرایند^۸ این دین ئی وه ئی مزدیستان؟ و په چی اوزار بزنند این دیوئی و چارذورس ئی ائشم توخمک؟ (۲) داذار! من نوش ده^۹، و انباذ کان ئی من نوش ده - کومه نه

۱. مملکت ایران.

۲. جایگاه دین.

۳. حمله - ضربت.

۴. هستی ها - موجودات.

۵. برتر.

۶. هرکسی نیز.

۷. انجستان به زبان کردی: هنجمن.

۸. مرمت کنند.

۹. پمیران - مرگ بده لغت فرس ص ۲۱۱.

زیوند اندر آن ئی شکفت انبام؛ - اشوک زیوشیه ده، کودرو - ندیه و راس ئی دوش اخونه ویرایند.

(۳) گوپتش اوهرمزد: کوسپیتامان زرتوهشت! پس از نیشانک ئی سها، پاذخشاییه، از اوشان ائشم توخمکان، (نو) سلمان دهان دروج ئی شیداسپ ئی کرسیاکیک (رسذ)؛ هت ماهوینداذگوپت کوارومائیک بهوند؛ و روشن گوپت کوسوخر^۱ کلاه و سوخرزین و سوخر درفش بهوند؛ هت که دخشک ئی اوشان بهوذ.

(۴) که بآیند، سپیتامان زرتوهشت! خورشید و یزم^۲ نیشان نمائذ، و ماه از گونک ورذذ؛ په گیهان و یزم و توم تاریک بهوذ؛ په آسمان نیشانک نی گونک گونک پیذاک بهوذ؛ و بوم گزندگ^۳ ئی وس، بهوذ وادستهمکتر آید؛ و په گیهان نیاز و ننگیه و دوشخواریه^۴ ویش نو دیدار آید؛ و تیر^۵ و اوهرمزد^۶ و تران رائه پاذخشانیه رایند.

(۵) نه صد کانک و نه هزار کانک و بیور کانک بهوند دروج ئی شیداسپ ئی کلیساکیک درفش ئی سوخر دارند؛ و شان روبشن وس، تازندئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، اندا ارونند^۷ بار^۸؛ هت بوذ که

۱. به زبان کردی: sur, suhra در فارستامه ابن البلیخی ضمن طبقه اول از ملوک فرس.

افریدون می نویسد: «سپید گاو و سهر گاو یعنی سرخ گاو»

۲. در چهارم - ۴۳.

۳. زمین لرزه.

۴. دشواری.

۵. مشتری.

۶. دجله. در پهلوی لغت دجله نیز آمده است.

۷. ساحل. لغت فرس: در لغت استرنک این شعر از عسجدی نقل شده:

هند چون دریای خون شد، چین چو دریای باراوی - زین قبل روید به چین بر شبه مردم استرنک.

کتاب التفهیم ص ۱۹۸. و آنچه به دریایار است. «زنگبار شاید مقصود از ساحل سرزمین

زنگ است. در حدود العالم بارگاه و بارکده در وصف پناذ آمده است.

فرات روذگویت، اندائو دو وان ئی آسورستان مانشنیه؛ هت دو وان سخت همار، وش اسوریک مانشنیه نه کو مردوم نی اسوریک پدش مانند، آن ئی اوشان نشیمک، هت بوذکه گریستک^۱ ئی دیوان گویت.

(۶) ایدون به او زند^۲ آنئی اوشان ائشم توخمکان صد کانک و هزار کانک و بیورکانک، و او از ورنند درفش نیشان امر سپاه ئی اوشان دیوان ئی و چارذورسان؛ برسد ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد (و) هبن ئی فرا خوانیک^۳ دوشمن تورک و کلنیر، هت هول درفش هند، چی درفش هول گیرند، هت په وس مرکیه ئو ایران دهان (ئی من اوهرمزد داد) چون بوش^۴ ئی اسپ بایستند، تورک ئی دوبال کوستیک ارومانیک شیداسپ ئی کلسیاکیک په همر سشنیه فراز رسند.

(۷) و په همکو خششنیه، په سه جاک، ارذیک^۵ ئی و زورگ سه بار بوذ بهوذ، سپیتامان زرتوهشت!

(۸) یک، په خوداییه ئی کته اوس^۶ که په آن نی دیوان آواکیه^۷ اوا امهوسپندان.

(۹) و دذیگر، که تو سپیتامان زرتوهشت! دین پذیرپ، و همپورسکیه نی تو، ویشناسپشا و ارجاسپ ئی ائشم و شوذ په کاربزارئی دین په هسکو خششنیه په سپذر زور^۱؛ هت بوذکه اندر پارس گویت.

(۱۰) و سذیگر. که هزارک ئی تو سر بهوذ. سپیتامان زرتوهشت! که آن هر سه توئند جاک رسد؛ و تورک و تازیک و ارومیک؛ هت، بوذکه دشت ئی نیهاوندک گویت؛ هماک ایران دهان ئی من اوهرمزد داد. از گاس ئی خویش، به ئو پدشخوارگر رسد؛ هت بوذکه آذرگوشنپ په ور^۲ ئی چیچست^۳ ئی زیر^۴ ئی گرمو آوئی جوید دیو (گویت)؛ هت آنو کچ دین پیدا ک؛ هت بوذکه ماهیک گویت، آتروک گویت کوکرچنگ — ایدون په تازشن بهوذ په این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، از ائشم توخمکان، سپیتامان زرتوهشت! کو این مردوم ئو پدشخوارگر و پارس، و سوراک^۵ مانشیک و کوپ مانشیک و دریا مانشیک، ادینش نیهنگ^۶ بماند.

(۱۱) چی، که شوی خویشتوبان بوختن^۷، ادینش زن و فرزند و خواستک ایاذ نهوذ.

(۱۲) پس زرتوهشت گویت: کو داداز! من نوش ده^۸ ایاذ کان^۹ ئی من نوش ده، کومه (نه) زیوند اندر آن نی شکفت انبام.

۱. گریسته = آرامگاه اهریمن و دیوان (گزارش گمانشکن در ۱۴ - ۸۵).

۲. اوزدن = کشتن.

۳. پیشانی فراخ.

۴. bushi پال اسپ. در لغت فرس بشن به فتح اول به معنی موی گردن اسپ آمده. (ص ۲۱۸) در تاریخ سیستان (ص ۳۶): «... آذرگوشپ پیدا گشت و روشنایی بر گوش اسپ او بود...» مطابق روایات پارسیان فره به بوش یعنی پال اسپ بوده است و به طور مسلم گوش اشتباه مستسخ می باشد.

۵. اردی = جنگ - پیکار (گزارش متن در ۱۶ - ۱۷).

۶. کی کاوس شکل غلطی است که مورخین بعد از اسلام کی را دوباره تکرار کرده اند و اصل لغت چنان که در دینکرد و دادستان دینیک و مینو خرد و غیره آمده کی اوس می باشد. A.Christensen, Les Kayanides, P 51.

۷. کمک - یاری.

۱. یادداشت ترجمه دیده شود. ۲. دریاچه.

۳. اسم دریاچه ارومیه. ۴. ژرف (یادداشت ۱).

۵. در سوم متن ۲۳ پهریز. ۶. سوراخ.

۷. مخفی (در چهارم متن بند ۱۶ دیده شود).

۸. همین در بند - ۲. ۹. نجات دادن.

(۱۳) (گویتش اوهرمزد: کو ییم مدار سپیتامان) زرتوهشت! چیی، آن روز که ستوزم (ئی دهوم ئی) هزارک ئی تو سر بهوذ ئی زرتوهشتان، که هیچش دروند از این هزارک اندر آن هزارک نشهوژ.

در هفتم

(۱) پوزسید زرتوهشت از اوهرمزد: کو اوهرمزد مینو... نه اوزونیک! داذارئی گیهان استومندان اشوک! داذار! که اوشان ایدون وس مرک^۱ هند، یه چیی اوزاد بشانند او سهینیدن؟

(۲) گویتش اوهرمزد: کو سپیتامان زرتوهشت! که دیوئی و چار دورس ئی ائشم توخمک ئو پیدا کیه آید، یه کوست ئی خوراسان، نزدیست^۲، نیشان ئی سها پیدا ک بهوذ؛ زاید اوشیدرئی زرتوهشتان یه ورنی فرزندان؛ هت (بوژ) که یه زرانه^۳ ئی کیانسیه گریپ؛ هت بوژ که یه کاولستان گویت.

(۳) (یه) سی سالکیه ئو همپورسکیه ئی من اوهرمزد رسد: سپیتامان زرتوهشت! (هت بوژ که) یه کوست ئی چینستان گویت؛ هت بوژ که اندر هندوکان گویت.

(۴) زاید گینه،... هت پیدنی اوی کیی از کیان توخمک، یه اپاریه نر اوشیدر (نو) هندوکان شهوژ. (۵) یه هبذ سالکیه؛ کامک ئو زنان بهوذ؛ وش ازش زاید کیته ئی دینیک^۴ و هرام ئی ورزاوند^۵ نام خواند، هت بوژ

که شاپور گویت.

(۶) کو آن شب که آن کی زاید، نیشان ئو گیهان رسد، ستارک از آسمان وارد؛ که اوی کی زاید، ستارک نیشان نمائد، هت داژ اوهرمزد گویت: کو آوان ماه و واذروز؛ پیدنی اوی کی فرجام بهوذ؛ یه کنیکان^۱ ئی شا پرورند؛ خودانه زن نه بهوذ.

(۷) اوی کی، کهسی سالک بهوذ، هت بوژ که انبام گویت، یه امر درفش سپاه، سپاه ئی هندوک و چینیک هول گریپ درفش اومند، چیی درفش هول گیرند. اوراستک درفش اومند، اوراست زینومند^۲؛ یه تازشن هول تازندا نداهه روژ، بوژ که بومه ده گویت، اندا اندرگ^۳ بارئی بهار^۴ ئی بهران، سپیتامان زرتوهشت!

(۸) که ستارک ئی اوهرمزد^۵ هول^۶ ئوبالست^۷ رسد، اناهیذ^۸ رائه فروژ او کند، خوداییه ئو کی رسد، وس امر^۹ گوند زیناوند^{۱۰} ترستک درفش اومند. (۹) هت بوژ که از سگستان و پارس و خوراسان (گویت)؛ هت بوژ که از ور^{۱۱} ئی پدشخوارگر گویت؛ هت بوژ که از هریان کوپستان گویت؛ هت بوژ که از تورستان گویت.

۱. کنیزان = دوشیزگان. کویکان = به زبان کردی Kani به معنی کنیزک است.

۲. به معنی سلاح نیز آمده است. ۳. درون.

۴. دریا به زبان سانسکریت نیز به همین معنی است. بحر عربی همین لغت می باشد.

۵. مشتری. ۶. لوح.

۷. ترفیع = به اصطلاح نجومی؛ حالت شرف (کارنامه در سوم = ۵).

۸. زهره. ۹. پیشمار.

۱۰. بادداشت ترجمه دیده شود. ۱۱. در اینجا به معنی جاذب و سری می باشد.

۱. مره = شماره. ۲. نخست.

۳. زره = زرایه = ذریه، در لغت فارس به غلط زر آمده است.

۴. کتاب دینی. ۵. با سطوت = با قوت.

(۱۶) که زمان سر بهوذ، سپیتامان زرتوهشت! اوشان دوشمنان ایدونه اوسهند چون درخت نه بن، که په نه شپ، ئی زمستان ئی سرذ اور رسد، په نه شپ ولگ به او کند.

(۱۷) اواز ویراند این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد.

(۱۸) په دوبارشن^۱ دوبارذ^۲ گناک — مینوئه اوادیوان و وتر توخمکان و ائشم ئی خرو — دروش، به ئو پوشت و یاریه ئی اوشان دیوستان^۳ ائشم توخمکان رسد، سپیتامان زرتوهشت!

(۱۹) ومن داذار اوهرمزد فریستم نیریوسنگ یزد و سروش اشوک، به کنگ — دزئی سیاوخش ئی بامیک^۴ کرد، به چیترومیان ئی و شتاسپان، کیان خوره ئی دین راست ویراستار: کوای پیشوتن ئی بامیک! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد. و (په) آتش و آوان فرازیزها دواخت و دوازه هومیست؛ هت په آتش و آوان فرازیز آن ئی په آتش و آوان پیداک.

(۲۰) و روذ نیروک سنگ یزد و سروش اشوک، از وه چکاذه^۵ ئی داییک؛ تو کنگ دزئی سیاوخش ئی بامیک کرد؛ وش وانگ کوند: کو فراز رو، پیشوتن ئی بامیک چیترومیان ئی و شتاسپان، کیان خوره^۶ ئی دین راست ویراستار! فراز روئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد داد، او از ویرانه گاس ئی دین و خوداییه.

(۱۰) و از آن کوستک، اپرناییک^۱ نه خواستار، به ئوپیداکیه آید؛ هت درفش ئی آراستک ووس مرک سیاه ئی بدشخوارگر از ایرانشتر زینکان^۲ و گوند و سپاه؛ بوذ که گویت، کوکورذیچ و کرمانیکیچ خوانند راسه پیداک.

(۱۱) کوپه هم ایاریه هم درفش، ئو این ایران دهان، وس مرک به او زند اوشان ائشم توخمکان ئی شیداسپیک، هین^۳ ئی فراخوانیک^۴ و سهم ئی گورک ئی دو زنگ^۵ و دیوئی دوبال کوستیک.

(۱۲) په اروندبار، سه کاریزار کوند: (یک په...) یک په سپیدرزور^۶ و یک په دشت ئی نپهاوندک.

(۱۳) هت بود که گویت کوپه ورئی سه تخمک؛ بوذ که گویت کواندر مروئی شیدان^۷، هت بوذ که اندر پارس گویت.

(۱۴) ئوپوشت ئی ایران دهان امر سپاه نی خوراسانیک اوراستک درفش هند؛ کو درفش ئی بور پوست دارند؛ و شان واذ درفش و بندوک^۸ سپید.

(۱۵) و امر هول سپاه ویسویارند^۹ اندنوگریستک^{۱۰} ئی دیوان؛ ایدون به او زند کو هزار زن پس مرذته وینند و بگریند.

۱. بچه نوزاد (در چهارم متن ۵۰).

۲. سلاحداران.

۳. سپاه.

۴. در ششم بند ۶.

۵. زنگ لغت امریسی به معنی لنگ و پاچه می باشد. بهرام پردو می گوید:

زکستی دوال و ز روم و فرنگ ز دیو سیه پوش و گرگ دو زنگ

۶. در ششم — ۹. درخشان شد = نور — تابش.

۸. بیرق. معرب آن: بندوق.

۹. نظر به چیزی داشتن. بشتابند بتازند (کارنامه در چهارم — ۱۷).

۱۰. در ششم — ۵.

۱. دوبارگی.

۲. در سوم — متن ۲۳.

۳. دیوستان مقابل مزدستان.

۴. بامی = درخشان و در سوم متن — ۲.

۵. قلعه کوه. یادداشت ترجمه دیده شود.

۶. فره روح القدس. نور الوهیت و تقدس که از زمان کیومرث یا پادشاهان کیان بوده است.

(۲۱) اوشان مینو ئیها^۱ اور روند، و شان یزند دوازده هومیسث ئی په زوهر^۲. (۲۲) و فراز روذ پیشوتن ئی بامیک اوانه صذ پنجاه مرد ئی اشوک، که هاوشت ئی پیشوتن هند، که سها سمور جامک په مینوه وه دارند؛ هول روند په هومت، هوخت، هوورشت؛ و (په) آتش و آوان فراز یزند هاذوخت و بغان یسن؛ فراز ستاینند من اوهرمزد اوا امهوسپندان. (۲۳) پس از آن بشکنذ پتیارک سه یک نه.

(۲۴) فراز روذ پیشوتن ئی بامیک، اوانه صذ پنجاه مرد، که سها سمور دارند، ئو آذر ئی خوره اومند^۳، ئی روشن کرپ خوانند، په داد - گاس نشاست، ئی گان ئی آذر فرنیغ ئی پروزگر، وئ په همزوتیه^۴ یزشن فراز سازند، بر سوم فراز - وسترند، ویزند خورداد، امورداد یسن، په نیرنگ و نیرنگستان ئی دینیک. (۲۵) و شکند پتیارک سه یک نه

(۲۶) فراز روذ پیشوتن ئی و شتاسپان، په هم ایاریه ئی آذر فرنیغ و آذر گوشوسپ و آذر بورزین متر، ئو اوزد یستزار^۵ ئی وزورگ نشیمک ئی دروند گناک مینوه و انشم ئی خرو - دروش و هماک دیوان و دروجان و ذتوخمکان و یاذوکان، ئو آن ئی زوپانه توم^۶ دوش اخو رسند؛ بکنند آن اوزد یستزار په همکو خشنیه^۷ ئی پیشوتن ئی بامیک.

(۲۷) و من دادار اوهرمزد اوا امهوسپندان ئی گرنی هوکیریاد آییسم، و فرمائیم ئو امهوسپندان، کو گویند ئو هماک یزدان ئی مینویان؛ کو روید و

رسیدئو ایاریه ئی پیشوتن ئی بامیک.

(۲۸) و مترئی فراخو گویائوت^۱ و سروش تکیک^۲ و رشن ئی راست و ورهرا م ئی اماوند^۳ و آشتاذئی پیروزگر و خوره ئی دین ئی مزدیسنان نیرنگ^۴ ئی را یینداویه ئی گیهان آراستار، په فرمان ئی (من دادار رسند). (۲۹) من دادار ئو پوشت رسم، ئو ایاریه ئی پیشوتن ئی بامیک.

(۳۰) بزند دیوان ئی توم توخمکان.

(۳۱) وانگ کوند گناک مینوه ئی دروند ئو مترئی فراخو گویائوت؛ کویه راستیه هول ایست، تو مترئی فراخو گویائوت!

(۳۲) پس مترئی فراخو گویائوت وانگ کوند؛ کو این نوه هزار سال پشت^۵ ئی یش کردانداکنو دهاک ئی دوش^۶ دین و فراسیاونی تور و الکسندر^۷ ئی اروم سائیک و اوشان دویسال کسیتیگان دیوان ئی و چارذورس، هزار سالان انیام، ویش از پئمان خوداییه کرد.

(۳۳) سترذ^۸ بهوذ آن دروند گناک مینوه که ایدون اشود.

(۳۴) مترئی فراخو گویائوت بزند انشم ئی خرو - دروش ئی په ستویه دویسارذ. (۳۵) آن دروند گناک مینوه او اوشود کان ووذ

۱. یادداشت ترجمه دیده شود. ۲. نکاور - دلیر - ناخستار. ۳. همانند نیز آمده است به معنی دلار سخت زور - بی پاک - قوی - زورمند می باشد. به سانسکریت و فرس قدیم نیز به همین معنی است و هست عربی از این لغت گرفته شده. لقب بهرام است به کتاب علمای اسلام و Justi و Blum مراجعه شود. ۴. عزایم incantation ۵. در چهارم متن - ۱۱. ۶. یادز - بد مانند؛ دشنام، دشمن، دشوار درخیم. ۷. در اغلب متن های پهلوی الکسندر مانند زبان های اروپایی Alexandre نوشته می شد، گویا بعد به صورت سکندر در آمده است. ۸. سترده - متحیر.

۱. به صورت روحانیون - غیر مرئی. ۲. به یادداشت ترجمه رجوع شود. ۳. باشکوه و جلال. ۴. نماز جماعت. ۵. اوزده - بنکده معبد یث برستان. ۶. ژرف ترین. ۷. باکوشش و کارزار نوآم.

توخمکان، اوازئو تاروتوم ئی دوش - اخو دوبازد.

(۳۶) و وانگ کوند میتري فراخو گویائوت ئو پیشیوتن ئی بامیک:
کوپکن و بزئ آن اوزدیستارئی دیوان نشیمک؛ روئو این ایران دهان ئی
من اوهرمزد داد، اواز ویرانه گاس ئی دین و خوداییه، چي دروندان که ئو
وینند بشکنند.^۱

(۳۷) و اور رسد پیشیوتن ئی بامیک و آذرئی فرنیغ و آذرئی
گوشوسپ و آذرئی بورزین میتري پیروزگر؛ بزئد آن دروج ئی وس
اوج^۲ بکند آن اوزدیستار کونشیمک ئی دیوان؛ ویزشن فراز سازند. بر
سوم فراز وسترند ویزند دوازده هومیس، ستاینند من اوهرمزد او
امهوسپندان (۳۸) این آن ئی پیش گویم.

(۳۹) فراز رسد پیشیوتن ئی بامیک، ئو این ایران دهان ئی من اوهرمزد
داد، ئو اروند ووه روذ؛ که دروندان اوی وینند بشکنند اوشان توم
تخمکان نه ارزانیکان.^۳

در هشتم

(۱) آن ئی وهرام ئی ورزاوند^۴ رائه پیداک، کوپه پور خورهیه^۵ فراز
رسد و وید ذهیم فراز بندد^۶ په گاس ئی مغوپدان مغو پذیه، وگاس ئی و

چرذ^۱ ئی راست ئی دین گومارده، او از ریرایذ این ایران دهان ئی من
اوهرمزد داد. (۲) آذ و نیاز و کین و انشم و ورون و ارشک و دروندیه از
گیهان به نرپسند^۲. (۳) گورگ انبام بشهوذ و میش انبام اندر آید. (۴) و
آذرئی فرنیغ و آذرئی گوشوسپ و آذرئی بورزین میتري او از ئوگاس ئی
خویش نشاند، وائسم و بوددایها^۳ بدهد. (۵) و سترذ اوه هوش^۴ بهوذ
گناک مینوه اوا دیوان و توم توخمکان.

(۶) ایدون گوید پیشیوتن ئی بامیک: کوزذ باذ دیو، و زذ پریک! زذ
باذ دیو دروجیه و وتریه! زذ بوند توم توخمکان دیوان! و اوزایاذ
اوهرمزدئی خودائه ئی مهست^۵ داناک، اوا امهوسپندان هوخوذا آن ئی
هوداکان^۶ و خوره ای دین ئی مزدیستان! و اوزایاذ دوزک ئی راذان و
راستان ئی هوورشت ورزیداران!^۷ خوب ویراستار باذ گاس ئی دین و
خوداییه! (۷) فراز رسد^۸ پیشیوتن ئی بامیک، فراز رسد اوائه صد پنجاه
مردئی هاوشت^۹ که سها سمور دارند؛ وگیرند تخت گاس ئی دین و
خوداییه ئی خویش.

(۸) گوپتش اوهرمزد ئو سپیتامان زرتوهشت: این آن ئی پیش گویم! که
هزارک ئی زرتوهشتان سر بهوذ، اوشیدران بون بهوذ.

۱. در چهارم بند ۳۷.

۲. کاستن. اصطلاح نجومی برای کوچتر شدن ماه.

۳. در چهارم بند ۳۱.

۴. بی هوش.

۵. مهمترین - مهین.

۶. قیام کند - ظهور کند.

۷. نیکوکاران.

۸. در چهارم بند ۳۹.

۱. شکست بخورند.

۲. تارزانیان.

۳. فرهمند - ارجمند - «او» (کیکاس) سخت خرم گشت از آنچه بر هنر بود و ورجمند.

۴. فارسانه ابن البخی. کارنامه اردشیر در دهم ۷ در اینجا لقب بهرام است.

۵. با فرده بسیار.

۶. دستگیر کند - اسیر کند - بگمارد.

در نهم

(۱) اوشیدر راته پیداک، کوپه نه هزار و هشتصد سال بزایند؛ په سی سالکيه نو همپورسبکيه ئی من اوهر مزد رسد و دین پذیرد. (۲) که از همپورسبکيه بآیدوانگ کوندنو خورشید ئی ارونهاسپ؛^۱ کوبایست.

(۳) بایستد خورشید ئی ارونهاسپ، ده روز شپان. (۴) که این بهود، هماک، مردوم ئی گیهان په وه دین ئی مازدیسنان بایستد.

(۵) مترئی فراخو گویانوت وانگ کوند نو اوشیدرئی زرتوهشتان؛ کو اوشیدرئی دین راست ویراستار؛ وانگ کون نو خورشید ئی ارونهاسپ؛ کو پرو، چی تاریک هست په کیشورئی ارزه و روبرشن و وروجرشن و نیم نه خونبرس^۲ ئی بامیک.

(۶) ووانگ کوند اوشیدرئی زرتوهشتان نو خورشیدئی ارونهاسپ؛ کو پرو.

(۷) پروذ خورشیدئی ارونهاسپ ئی و د زاوند؛^۳ و هماک مردوم په وه دین ئی مازدیسنان به ورویند.

(۸) گوپتنی اوهر مزد؛ کوسیتامان زرتوهشتا این آن ئی پیش گویم؛ کو این دام^۴ اوژ نو هستیه ئی خویش آورد. (۹) و که نزدیک ئی هزارک سر بهرد، پیشوتن و شتاسپان نو پیداکه آید؛ خوره ئی کیان^۵ ئی پیروزگر به اوی رسد. (۱۰) آن دشمن که در وجیه^۶ اورنشست، چون تورک و ...
۱. زرد - اسپ - دارنده آب کشور، لقب خورشید است.
۲. نام چهار کشور از هفت کشور زمین، خونبرس در مرکز هفت کشور واقع شده است.
۳. ورجاوند (در هشتم متن - ۸).
۴. دیند هشت در پنجم - ۸۹.
۵. در هفتم - ۲۰.
۶. غریب - درین.

Vendidad, D.H.Jamasp, Vol II, Bombay, p. 30.

۱. در هفتم متن - ۲۸.
۲. به طریق دیگر (گزارش گ. ش. در سیزدهم متن ۱۵۹).
۳. آیین - قانون.
۴. دیو میرت.
۵. پیشوای دینی.
۶. دیردست - ماهر - کارگر؛ (گزارش در شانزدهم متن - ۳۱) لقب کپرو مقایسه شود.
۷. مقدر است که بعید د.
۸. مرتد، پادشاهت ترجمه دیده شود.
۹. سهم - انعام.
۱۰. دست یابد - برسد (گزارش در سیزدهم متن - ۲۷).
۱۱. دین آورد - دنباله دار - دین معرب دین است و دودن - دودن.
۱۲. دهزار اسپ، لقب ضحاک است.
۱۳. جهت - جانب - تمایل (گزارش ص ۹۳ بند ۲۵۲).
۱۴. هرزه درایی.

تاریک و ارومائیک، و وتران ئی خودائی ایرانک په چیریه وستهبکيه و خوداته دوشمنیه روند، و آتش زند، و دین نزار کوند، و اماوندیه^۱ و پیروز گریه ازش برید؛ و آن (ئی) داد و دین هرکه کامکها پذیرد اینیا^۲ اکامکها اوریدیرد، آن داد^۳ و دین هماک زند، انداکه هزارک سر بهود. (۱۱) و پس که هزارک ئی اوشیدر ماه آید، په اوشیدر ماه دام روبا کتر په نیوکر بهود، و دروج ئی آز چهرک^۴ بزند، و پیشوتن ئی و شتاسپان همگونک دستور وراذ^۵ ئی گیهان بهود.

(۱۲) و اندر آن هزارک ئی اوشیدر ماهان، مردوم په بزشکيه ایدون کیروک^۶ (۹) بهوند، داروک و درمان ایدون په کار آورد و برند، که به نو مرگيه دادستانیه^۷، ادینش نمیرند، که په شمشیر و کارذ زند و اوزند.

(۱۳) پس آشموک^۸ نه از بهر دادسر^۹ ئی آئینکيه خواهد، و تریه و آشموکيه راته ندهند. (۱۴) و آشموک، از آن کین. و یاود^{۱۰} آوردن آن کوپ ئی دماوند^{۱۱}، کوپورسپ^{۱۲} رون^{۱۳}، درایند؛^{۱۴} کوکتو نوه هزار

اندا ازی دهاک بزند؛ چی اگر تو اوهرمزد! تو این نکونانه، ایماپه گیتاه نشایم بودن. (۱۹) آتش گوید کونه و خشم^۱، و آو گوید، کونه تجوم^۲.
(۲۰) و پس من اوهرمزدئی داذارئو سروش و نیریوکسنگ یزد گویم:
کوتن ئی سامان کرساسپ بجمانیئید، اندا اور آخیزد.

(۲۱) و پس سروش و نیریوکسنگ یزدئو کرساسپ شهوند، و سه بار وانگ کوند. (۲۲) و چیهاروم بار، اوا پیروزگریه، سام اور آخیزد، و پذیرک^۳ ئی آزی دهاک شهود؛ وش سخون ازشته اشود، وش گز^۴ ئی پیروزگر ئوسرپد کوپ وزند و اوزند.

(۲۳) پس و دروشک^۵ و پتیارک از این گیهان بشهود، اندا هزارک بون کونم. (۲۴) و پس سوکشیوس دام اویزک او از کوند، وریست آخیزوتن. ئی پسین بهود.

انجام

فرچیت په شوم^۶ و شاذیه و رامش. په پردان کام باذا! ایذون باذا!
ایذونتریجه باذا!

۱. وختی = افزایش - برکت. به زبان سانسکریت نیز به همین معنی است.

۲. روان شوم.

۳. پذیرد = بر خوردن - روبرو شدن، مصاف دادن - دچار شدن. بهرام یزدو می گوید:

به خواب اندرون دید کر باختر یکی لشکر گشن بسیار مر
مر او را پذیرد به راه آمدند، به نزدیک او کینه خواه آمدند

در لغت فرس به معنی استقبال کردن ضبط شده است. فردوسی:

پذیره شدند و چیره شدند سیاه و سپید پذیرد شدند

(کارنامه در چهارم، ۱۹). ۴. گز = گرز.

۵. دروغ. ۶. خشنودی.

سال هست فریذون نه زیندک (زیونی) چم^۱ راته که تو این بند به نه ویسنجید^۲ و اورنه آخیزید؟ که این گیهان پور از مردوم هست، و شان از ور^۳ ئی جمکرذ اور آوردهند.

(۱۵) پس آن آشموک ایذون همچون این درایذ؛ از آن چون ازی دهاک از بیم ئی آن فریذون ویسیک^۴ (؟)؛ ئی به کرب^۵ ئی فریذون پیش هول استند آن فردوم^۶ نه ویسنجید. اندا که آشموک آن بند چوب از بون بویسنجید. (۱۶) پس دهاک زوهر اوزاید، بند از بن بویسنجید، (په) دوبارشن^۷ استند، و په جاک^۸ آن آشموک او از اوپارذ^۹؛ اندر گیهان دوبارشن و ناس کردن و امر و ناس ئی گران کوند؛ از مردوم و گاو و گوسپند و اوره دام ئی اوهرمزد په سه یک نه او از اوپارذ؛ و آو و آتش و اورور^{۱۰} زند، و وناس ئی گران کوند.

(۱۷) پس آو و آتش و اورور پیش ئی اوهرمزدئی خودانه په گرزشن^{۱۱} استند، (۱۸) گرزشن این کوند: کو فریذون زیندک او از کون،

۱. میب - علت. ۲. ویسنجیدن = شکستن - گسستن.

۳. در اینجا در به معنی حصار می باشد.

۴. ویس = خیابان. ویسهرگان = اعیان زادگان. شاید به معنی دیس باشد.

۵. قالب مثالی - جسم مینوی (در سوم متن - ۱۶).

۶. ابتدا - اولین. فرد عربی از این لغت گرفته شده.

۷. دواویدن - حمله کردن. دویدن اهریمنی (در سوم متن - ۲۳).

۸. در جای = فوراً.

۹. زیارندن = هوپردن - هپرو کردن - بلعیدن. خوردن اهریمنی باشد مقابل: گواریدن.

در لغت فرس: اوبار به معنی فرو بردن به گلو آمده. رودکی:

به دست اربه شمشیر بگذاوردم از آن به که ماهی بیو باردم

نوالیدن یعنی نجویده فرو بردن به همین معنی است. (گزارش در شانزدهم متن ۱۷).

۱۰. در سوم - ۱۰.

۱۱. تظلم - شکایت. در لغت فرس گرزش آمده. خسروانی:

بسنده داد من زان لبانت وگرنه سوی خواجه خواهم شد از تو بگزرش

و سوست بیهوند؛^۱ ٲو هوم ئی سپید شهوند، و آنوک کرماهیگ^۱ سراز آو اور دارد، و سوست بیهوند؛ و ٲوکوپ شهوند، آنوک کرکاس مرو وانگ کوند، و سوست بیهوند، و ٲو دشت شهوند، آنوک و هومن مرو وانگ کوند، و سوست بیهوند؛ ٲوکد کیهامان ئی مردومان شهوند، از گروذمان وانگ، از هرروز^۲ امهوسپندان، آید، از کنگ دیزرپتار^۳ پیشیوتن وانگ آید؛ و سوست بیهوند؛ اور آسمان نکیرند، وند و هپتورنگ وینند، و شان نیرک بشهوذ.

(۳) پس سروش دست ٲو خروس^۴ موروزند؛ که خروس مرو وانگ کوند، بهر ٲه آتش ئی ورهرا^۵؛ و بهر ٲه آتش ئی خانک، که ٲه نیمشپ به اوروزند، بزنده، بهر ٲه میتو ٲه درون زند، اوره سروش هماک بزنده.

دنباله

من دین بندک، مرزبان فریدون و هارام نپشتم، از پچین^۶ ئی ایرپت اردشیر و هارامشاروستهم و هارامشاذ نپشته، اندربوم شترکرمان؛ من هم اندر شترکرمان نپشتم.

درایش^۱ ئی اهریمن ٲو دیوان

(۱) پیداک کو اهرمن هر شب ٲو دیوان دراید؛ کو اندر گیهان شوید؛ و فردوم^۲ ٲو زرایه^۳ شوید، و زرایه بخوشینید^۴؛ و ٲو هوم ئی سپید شوید، هماک بخوشینید، چیش ریست^۵ ئی مردومان پنذ ویراند؛ و ٲوکوپ شوید، کوپ هماک بجنبنید، چی کوپ وینارشینه^۶ ئی گیهان هست؛ و ٲو اورور شوید، و اورور هماک بخوشینید؛ و ٲوکد کیهامان ئی مردومان شوید، و مردوم و گاو و گوسپند هماک بزیند، کمیه برید. ویشیه ٲو ویشیه برید. دوش آکاسان^۷ نیوکیه اور برید، اندا داناکان گومان^۸ بهوند؛ ٲو هپتورنگ منکیرند، ٲو وند منکیرند، کوتان کار کردن ٲوبان باد.

(۲) اوشان دیوان و دروجان ٲو زرایه شهوند؛ سین مرو^۹ وانگ کوند،

۱. کرماسی = خرماهی، ماهی بزرگ.

۲. کوه افسانه‌ای (برز که بعد از اسلام معروف به کوه قاف شده است).

۳. رهسار = مسافر.

۴. به شکل خروید نیز آمده است (به کارنامه اردشیر در دهم متن = ۷ مراجعه شود). در لغت فرس نیز خروید ضبط شده است. عنصری:

شب از حمله روز گردد ستود شود پر زاعش چو پر خروید

۵. زند = کتک زدن، ضربت وارد آوردن. اوزدن = کشتن.

۶. رونویس کرده = کپی.

۱. دراییدن لغت اهریمنی مقابل گفتگو کردن = هرزه‌درایی - باوه‌گویی.

۲. فردم مقابل اقدام به معنی: ابتداء نخست (گزارش در سیزدهم متن = ۶).

۳. دریا (زند و هومن متن در هفتم = ۲).

۴. خشک کنید (باز گزارش در چهاردهم متن = ۱۵ مقایسه شود).

۵. مرده = لاشه.

۶. آرایش.

۷. دش + آکاسان = بدآگاهان - بی‌خیالان (گجسته ایلیس پرسش ۷ = ۲).

۸. گمان = شک.

۹. مرغ.

«یادگار جاماسپ» یا جاماسپ‌نامه که نسخ متعددی از آن به فارسی و پازند و پهلوی وجود دارد، کتابی است که در آن گشتاسپ شاه پرسش‌هایی راجع به مسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیایی و غیره از جاماسپ می‌کند و او پاسخ می‌دهد. قسمت آخر آن مربوط به هوشیدر زرتشتی است و نویسنده در آن پیش‌آمدهایی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح می‌دهد و پیشگویی‌های زرتشت را از زبان جاماسپ نقل می‌کند. در اینجا دو باب آخر کتاب که شباهت تامی با پیشگویی‌های «زند و هومنی سن» دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل می‌کنند از روی نسخه چاپ مسینا^۱ نقل می‌شود. از آنجا که قطعه نامبرده تحت لفظ به فارسی جدید برگردانیده شده از نقل متن پهلوی صرف‌نظر شد و برای اطلاعات بیشتر خواننده را به مراجعه اصل کتاب توصیه می‌نمایم.

1. G. Messina. I. Ayatkari Zamaspik, Roma, 1639, PP. 6680.

در شانزدهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که این دین اویژه چند سال روا (رایج) — برقرار باشد، و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد. (۲) جاماسپ بیتخش^۱ گفتش که: این دین هزار سال روا باشد. پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند، و به آن چم (سبب) ایرانشهر (مملکت ایران) را به تازیان سپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر را فرا گیرند. (۳) مردم به اوارونی (رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند و کنند به سود خودشان باشد؛ از ایشان روش فرارون (کردار نیکو) آورده شود. (۴) به پیدای به این ایرانشهر و دهبان (فرمانروایان) بارگران رسد؛ و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند. (۵) و همه نایین (نارویی) و ناپیدا شود، و بس گنج و خواسته شایگان نیز به دست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد. و مرگ بی زمانه (ناگهانی — نابهنگام) بسیار باشد. (۶) و همه ایرانشهر به دست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنان که ایرانی از نایرانی پیدا نباشد؛ آن ایرانی باز نایرانی باشد.

(۷) و به آن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده تر دارند، و درویشان غمزد فرخنده نباشند. و آزادگان و بزرگان به زندگی بیمزه رسند، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر

را به کابین دختر باشد. (۸) و دختری که زایند به بها بفروشند؛ و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدایی را از ایشان جدا کند (بگیرد)، و برادر کهتر برادر مهتر را زند و خواسته ازش بستانند، و برای به دست آوردن خواسته زور و دروغ گوید، و زن شوی خویش را به مرگ ارزان بدهد (محکوم به مرگ کند). (۹) و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنا) به پیدایی رسند و زور و گواهی ناراست و دروغ فراخ شود. (۱۰) شب با یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر به جان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند.

(۱۱) و اندر آن هنگام بد آن را که فرزند نیست فرخ دارند، و آن را که فرزند است به چشم خوار دارند. و بسیاری مردم به اوزده کی (در به در) و بیگانگی و سختی رسند. (۱۲) و اندر وانی (آتش فر) در هوا آشفتنگی و باد سرد و باد گرم وزد و بر اوروران (نباتات) کم باشد و زمین از بر بشود. (۱۳) و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار بباشد و بسی ویرانی بکند و باران بی هنگام (بی موقع) بارد و آن که بارد بی سود باریده باشد، و ابر بر آسمان گردد.

(۱۴) و دبیر را از نوشتن بد آید و هر کس از گفت و گفتار نوشته و پیمان باز ایستد (خودداری کند). (۱۵) و هر کس که او را اندک بهی (رفاه) است، زندگیش بیمزه تر و بتر باشد؛ و کلبه ناکرده (نا تمام — خراب) خانه باشد (۱۶) سوار پیاده و پیاده سوار باشد. بندگان به راه آزادگان روند هر چند آزادی به نشان مهمان نباشد. (ولیکن آزادی در وجودشان یافت نشود). (۱۷) و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلقکی) و اوارون

۱. در جاماسپ نامه فارسی به معنی حکیم و دانشمند آمده. در اصل پتی اخشاء می باشد. و هسپا به معنی پرنو آسمان و چشم خدا آورده و به بغلت Majordome ترجمه می کند.

کنشی (نابکاری) گردند و مزه راست را ندانند. مهر و دوشارم (دلبستگی) ایشان به دهی (درشتی - پستی) باشد. (۱۸) مردم برنا زود پیر شوند، و هرکس از کردار بد خود شاد باشد و برمندش (مقابل فرومند یعنی ارجمند) دارند (۱۹) و شهر شهر و ده ده و روستا روستا با یکدیگر کوخشش (ستیزه) و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند (۲۰) و سترگ ورزد (حریص - طماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین را دیو دارند. و کسی نیز چنان که باید به کام خویش نرسد.

(۲۱) و مردمی که بدان هنگام بد زایند از آهن و روی سخت تر باشند. گرچه از خون و گوشت باشند همان گونه از سنگ سخت تر باشند. (۲۲) و فسوس (دلقکی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد؛ و هرکس با اهریمن بیگانه است به خویشی او رسد. و مهر - دروچی (پیمان شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند؛ (۲۳) تیز و زود دست به پاسخ برسند چون آبی که به دریا بتازد.

(۲۴) و آتشان ایرانشهر به انجام و افسردگی رسند؛ دهیر و خواسته (مال و مثال) به دست انیران (نایرانیان) و دروندان (کفار) رسد، و همه بی دین بباشند. (۲۵) و خواسته بسیار گرد کنند و بر آنرا نخورند، و همه به دست سرداران بی سود (فرومایه) رسد. (۲۶) و هرکس کاری کند کردار او را به دیگری نپسندد. و سختی و اثاثیه (کاهش - زیان) ایشان از آن برسد، که زندگی بیمزه شود و به مرگ پناه برند.

(۲۷) پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و ناپیدایی (گمنامی) با بسیار مردم، اسب و سرنیزه تیز برخیزد و شهر به چیرگی به پادشاهی

(فرمانروایی) خویش در آورد. (۲۸) خرد میان پادشاهی نابین (نامریی) و ناپیدا باشد. (۲۹) پادشاهی همه از ایرانیان بشود و به نایرانیان رسد؛ و بسیاری کیش و داد و گروش باشد، و اوزدن (کشتن) یکدیگر را کرپه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد.

(۳۰) ترا این نیز گویم که: اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد؛ و بس خواسته به آوار (غنیمت - چپو) از زمین اروم بیاورد. (۳۱) پس آن خداوند پیروزمند بمیرد، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشینند. (۳۲) و شهر به چیرگی پایند و بسا ستمگری و بیدادی مردم ایرانشهر کنند، و بسا هیر (مال) همگان به دست ایشان رسد. و پس نیز به افسردگی و نابودی رسند.

(۳۳) و اندر آن هنگام بد، مهر و آذریم (حرمت) نباشد، ایشانرا مهتر از کهر و کهرتر از مهتر پیدا نباشد. و آنان را همیشهگی (دستیاری) نباشد.

(۳۴) ترا نیز این گویم که: اوی بهتر که از مادر نزاید، یا چون زاید بمیرد و این اند (چند - چنین) بدو دروشک (دغلی) را به سر رفتن هزاره زرتشتان نه بیند. (۳۵) و نه بیند آن کارزار بزرگی که باید بشود، آن اند خونریزی که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمی مانند.

(۳۶) ایشان تازیان با ارومیان و ترکان اندر گمیزند (مخالفت شوند) و کشور را به وشفند (شلوغ کنند - تاراج کنند). (۳۷) و پس سپندارمزد (فرشته موکل زمین) به اورمزد بانگ کند که: «من این بد و اثاثیه (زیان) را نتابم، من زیر و زیر شوم و این مردم را زیر و زیر کنم. آب و آتش را مردم بیازارند از بس موس (آزار و شکنجه) و بیدادی ایشان بدان کنند»

(۳۸) و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پد کفند (برخورد کنند) اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی که وتینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد و به خداوندی بیوراسپ از بند برست. (۳۹) بیوراسپ با آن دروج هم پر سه (مشورت) داشت، و آن دروج را کار این بود که بر جور دایان (حبوبات) می کاهید، و اگر آن دروج نبودی هرکس جریبی بکشتی ۴۰۰ جریب بگرفتی، (۴۰) در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزند، و پس هرکه جریبی بکارد ۴۰۰ اندر انبار کنند... و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشست - فلزات) به پیدایی آورد.

(۴۱) پس از کوست (جانب) نیمروز مردی برخیزد که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گوید (جند - دلیر) آراسته دارد و شهرها به چیرگی گیرد، و بسا خونریزی کند، تا کار به کام خویش بیاشد. (۴۲) و پس اقدام (آخر) از دست دشمنان به زانستان گریزد، و به آن کوست (خطه - سوی) شود و از آنجا سپاه راسته بازگردد و از آن فراز مردم ایرانشهر به ناامیدی گران رسند و مهتر و کهتر به چاره خواهی رسند و پناه جان خویش نگیرند. (۴۳) و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پدشخوارگر مردی مهر ایزد را ببیند و مهر ایزد بسی راز نهان به آن مرد گوید. (۴۴) پیغام به پدشخوارگر شاه فرستد که: داین خداوندی کر و کور چرا داری؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چونانکه پدران و نیاکان تو و شما کردند.»

(۴۵) به آن مرد گوید که: «من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گوید (جند - جرار) و گنج و سپه سردار نیست، چنانکه پدران و نیاکان مرا بود؟»

(۴۶) آن پیغامبر (فرستاده) گوید که: «بیاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکان تو بیش سپارم.» او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید. (۴۷) چون گنج به دست آورد، سپاه گوید زابل آراید و به دشمنان شود. (۴۸) و چون دشمنان را آگاهی رسد، ترک و تازی و ارومی بهم آیند که: پدشخوارگر شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مرد بستانیم!«

(۴۹) و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود، با بس سپاه گوید زابل، به میان ایرانشهر آید و با آن مردمان به آن دشت چنانکه تو گشتاسپ با خیونان سپید (هونهای سفید) به سپیدرزور (صحرای سفید) کردی، با پدشخوارگر شاه کوشش (ستیزه) و کارزار فراز کند. (۵۰) و به نیروی یزدان ایرانشهر، فره کیان و فره دین مزدیستان و فره پدشخوارگر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شگفتی کنند و از ایشان بهتر آیند، از دشمنان. چندان بکشند که مره (شمار) نتوان گرفت. (۵۱) و پس سروش و نیروسنگ پشوتن، پس شما را به فرمان دادار اورمزد از کنگ دزکیان بینگیرند. (۵۲) و برود پسر شما پشوتن، با ۱۵۰ هاوشت (امت)، که ایشان پدرموزان (جامه‌های) سپید و سیاه، و دست (فره؟...) من به درفش، تا به پارس آنجایی که آتش و آبان نشسته‌اند، (برقرارند). آنجا یشت کنند. (۵۳) چون یشت سر برود، زوهر (آب یا چربی مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند و دروندان و دیویستان را چنان به او سیهند (تباہ کنند) چنانکه به زمستان سرد برگردد درختان بخشکد.

(۵۴) و هنگام گرگ بشود (سر آید) و هنگام میش اندر آید. و

هوشیدر زرتشتیان به نموداری دین پدید آید، و ائانیه (زیان) و دروشک (دروغزنی) سر آید، و رامش و شادی و خرمی باشد.

در هودهم

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که: پس از آنکه دستوران مینویی (روحانی) به ایرانشهر آیند، و آن چند اوزده (بتکه) را زنند (ویران کنند)، و جهان را از آبادی (آلودگی) و پاکی و بی آلاچی گردانیده باشند، چه هنگام و زمانه رسد؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند و دهد (پادشاه - فراوان) باشند؟ جهان را چگونه رانیند (اداره کنند)؟ دادستان اندر جهان چگونه؟ به هزاره هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانس چه آئین باشد؟

(۲) جاماسپ پیشکش گفتش که: «آذر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشد، آذر هنگام سیاره (آفت - وابل) کم باشد، آروچ و گرگت سرده (نوع) به اوسیه (تباه شود)، کار دادستان نه از داد، بلکه از همتا (مرزبانی) گشت، سال و ماه و روز کمتر شد.

(۳) چون هزاره هوشیدر به این گونه پانصد سال سر برود، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند، هوشیدر ماه زرتشتیان پدید آید و دین را روا (رایج) کند، و آذر و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.

(۴) پس دیو ملکوس آید، و آن زمستان ملکوسان کند و همه دام و جانور اندر آن زمستان تهاه شوند. پس ورجمکرد (حصار جسم) را به اوسیه (ویران کنند) - بگشایند و مردم، ستور و جانور از آن ور (چپه) بیرون آید جهان را باز ببارایند.

(۵) پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ را از بند برهاند و جهان را فراز گیرد، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد.

(۶) پس اورمزد، سروش - نیروسنگ را بفرستد که: «سام نریمان را بینگیرید!» ایشان روند و سام را بینگیرند، نیرویشان را چنان که بود باز دهند. سام برخیزد و به سوی ازی دهاک شود.

(۷) ازی دهاک که سام نریمان را ببیند، به سام نریمان گوید که: «سام نیمان! هریک دوستیم، بیاور (یقین کن) تا من خداوند و تو سپه سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم!» (۸) سخن نه نیوشد (نشود) و او گری بر سر آن دروند زند. آن دروند به سام گوید که: «مرا مزن! تو خداوند و من سپه سردار باشیم و این جهان را با هم بداریم؟» و سام سخن آن دروند رانشنود و گری دیگر بر سر آن دروند زد، و او پمیرد.

(۹) پس هزاره سوشیانس اندر آید، سوشیانس به همپرسه (مشورت) اورمزد رود، دین بپذیرد و به جهان روا کند. (۱۰) پس نیروسنگ و سروش بروند. کیخسرو و سیاوشان، توس نوذران و گیبو گودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند، اهریمن را از دامان (آفریدگان) باز دارند، مردمان گیتی هم منش (همنکر) و هم گفتار و هم کردار باشند.

(۱۱) اهریمن و گشادگان (زادورود) او را بردارم اورمزد هیچش کار نباشد. پس دیو آذر به اهریمن درآید (هرزه درایی کند) که: «تو به دامان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی کرد!» (۱۲) پس اهریمن پیش تهمورث آید: «مرا خورش باید و خورش من و تو مهان (گران - زیاد) باید داشت!» (۱۳) ازین رو اهریمن به آذر (دیو آذر) درآید که: «مرو،

دنباله نخستین

(۱) گشتاسپ شاه پرسید که: «سیج (بلا) گران چند بار، نیاز چند بار و برف سیاه چند بار، تگرگ سرخ چند بار و کارزار بزرگ چند بار باشد؟»
 (۲) جاماسپ یتخش گفتش که: سیج گران سه بار باشد: یکی به فرمانروایی بیدادانه دهاک و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزاره زرتشتان باشد.

(۳) نیاز چهار بار باشد: یکی به فرمانروایی بد افراسیاب تورانی، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی بسر رفتن هزاره زرتشتان باشد.

(۴) گزند گران سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشتان.

(۵) برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد.

(۶) کارزار بزرگ سه بار باشد: یکی به آن کاوس شاه که با دیوان به برز (بالا - آسمان) ستیزه کرد، و یکی به آن شما باخون سپید که دین را جادوگر کرد، که او را ارجاسپ خوانند. و یکی در سر هزاره زرتشتان باشد که به هم آیند ترک و تازی و ارومی چون با آن دهد ستیزند.

دنباله دوم

(۱) گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که: به آمدن آن هنگام پسر من دخشه (علامت) و نشان چه نماید؟

تو همه دیو و دروج و خرفستر (جانوران زیانکار) و دام من بخورا! دیو از برود و همه دام و دهش اهریمن را بخورد (تم = تیرگی؟...) پس گوید که: «سیر نشدم!» پس دیو آز و اهریمن نزار و ناتوان باشند.

(۱۴) پس سوشیانس سه یزش (عبادت) فراز کند: نزدیست (ابدا) زندگان نوشه، پس مردگان آورد. چون یزش به هاون گاه کند همه مردمان برخیزند؛ چون یزش به رپتون گاه کند مردمان زنده شوند، چون یزش به اوزرن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش (رنج) باشند. (۱۵) چون یزش به اویس و ترم گاه کند مردم همه دوگانه (نرینه و مادینه) پانزده ساله باشند؛ چون یزش به اوشهن گاه کند شهر یور همه کوه‌ها به جهان بتاود، ایوشوست (فلزات) به همه جهان بایستد و همه مردم به روی گداخته بگذرند و چنان اویزه و روشن و پاک شوند، چنان که خورشید به روشنی.

(۱۶) اهریمن را بیرون از آسمان بکشند سرش را ببرند؛ پس دام اویزه (خالص) باشد، مردمان جاودانه، نوشه و بی مرگ و بی زرمان (بی علت - بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند. آنان را چنان باشد که به کام خواهند. فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش.

۱. بدان که شبانه روز پنج گاه است چنان که: ز شش دانگ روز سه دانگ گاه هاون باشد و یک دانگ و نیم گاه رپتون و یک دانگ و نیم گاه ازیرون باشد. و از شب سه دانگ اویس و ترم باشد و سه دانگ دیگر گاه اوشهن باشد. روایات فارسی هرمزدیار فرامزیمینی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز بند هشت در ۲۵ بند ۱۰ - ۹ متون پهلوی ترجمه وست. E.W.West دیده شود.

سر آغاز

کارنامه اردشیر پاپکان بازمانده یکی از کهنه‌ترین متن‌های پهلوی است، که پس از تاراج کتاب‌های پیش از اسلام ایران هنوز در دست مانده است. البته هرکس با شاهنامه فردوسی سروکار داشته، کم و بیش از موضوع این کتاب آگاه است. داستان مزبور یک تکه ادبی شیرین و دلچسبی است که حکایت از گزارش دوره پادشاهی پرگیر و دار اردشیر می‌نماید؛ و با زبان ادبی ساده و گیرنده‌ای به رشته نگارش درآمده که تاکنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است. برخلاف کلیه افسانه‌ها و حکایاتی که راجع به اشخاص سرشناس تاریخی نوشته شده، که دور سر آنها هاله تقدس گذاشته و جامه زهد و تقوی به آنها پوشانیده‌اند؛ به طوری که از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سرمشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده‌اند (مانند اسکندرنامه و غیره). نویسنده این داستان با نظر حقیقت‌بین و موشکافی استادانه‌ای پهلوانان خود را با احساسات و سستی‌های انسانی بدون شاخ و برگ برای ما شرح می‌دهد. و

«زراتشت نامه» تألیف زرتشت بهرام بن پژدو، در سنه ۶۴۷ یزدگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته شده است. نویسنده پس از شرح احوال زرتشت، در آخر کتاب ناگهان پیشگویی‌های زرتشت را چنان‌که در «بهمن یشت» آمده است ضمیمه می‌کند. این منظومه در (چهاردهمین نظر) کتاب «دبستان المذاهب» به نثر گردانیده و ضمناً مؤلف ابیانی از بهرام پژدو نقل می‌کند. در سنه ۱۹۰۴ فریدریک روزنبرگ دانشمند روسی، زراتشت‌نامه را به همراهی قطعه دبستان المذاهب با چندین نسخه خطی مقابله و با ترجمه فرانسه و یادداشت‌های گرانمایی در شهر پترزبورگ به چاپ رسانیده است^۱ در اینجا قسمت پیشگویی‌های زرتشت که گویا همان متن بهمن یشت می‌باشد نقل می‌گردد.

1. F. Rosenberg, Le Livre de Zoroastre. St. Petersburg 1904.

گمانی چنان آمد از مرد دین
 چو باز آمدش هوش در تن به جای
 بدو گفت یزدان که: ای خوبکار
 چنین گفت پس مرد پاکیزه دین
 (۱۳۰۰) که دیدم بسی را خداوند مال
 چو از نعمت او نکردند شکر
 بدیدم بسی خلق بی سیم و زر
 به خشنودی آنچه دیدش ز رب
 روان ورا در بسهشت برین
 (۱۳۰۵) بسی را بدیدم توانگر به مال
 چو دیدم که منزل گهش دوزخست
 بسی مرد درویش دیدم ز عام
 چو دیدم روانش میان بهشت
 بدیدم درختی برو شاخ هفت
 (۱۳۱۰) بکسی شاخ زرین و دیگر ز سیم
 چهارم ز روبین همه شاخ اوی
 ششم شاخ بودش ز پولاد سخت
 چنین گفت زرتشت را دادگر
 درختی که دیدی تو با هفت شاخ
 (۱۳۱۵) بود هفت ره شورش اندر جهان
 پس آن شاخ زرین که دیدی همی
 که در خواب بیند دو گیتی چنین
 به فرمان دادار هر دو سرای
 نگر تا چه دیدی به من بر شمار
 به دارنده آسمان و زمین
 روانها به دوزخ میان وصال
 بر اهرمن گفت بایست عذر
 شب و روز در خدمت دادگر
 نیاسود از شکر او روز و شب
 بدیدم به جایی که بد مهترین
 ولیکن ز فرزند درویش حال
 دلم از غم او پر از آفتست
 ز فرزند همواره دل شادکام
 دل و جانم از مهر او شاد گشت
 که هر جایگاهی از او سایه رفت
 سه دیگر برنج و ز در یتیم
 و پنجم ز ارزیز بودش به روی
 چو هفتم از او بود آهن گسخت
 که: ای مرد باهوش عقل و هنر
 نهاده جهانست پیشت فراخ
 ز نیک و بد گردش آسمان
 بود آن که زی ما رسیدی همی

ز من دین پذیری و پیغام من
 بود شاخ سیم آن که شاه زمین
 شکسته شود جرم دیو پلید
 (۱۳۱۰) تن خود چو بیند بسی کالبد
 ابی کالبد لشگر خویش
 به پرهیز دارند در دین پاک
 ز شاخ برنجین که دیدی عیان
 کسی کو بدانگه نه بهدین بود
 (۱۳۱۵) شوند آن گوان تانه پس روزگار
 ز شاخی که روین بخوانند اوی
 کجا نام آن شاه هست اردشیر
 جهان را بیاراید او سر بر
 دگر باز آراید این دین به
 (۱۳۲۰) پذیرد همه کس از او دین راست
 بیستند همه خلق آن راز اوی
 ابی آن که آیدش رنجی به تن
 به پنجم که دیدی تو از زیر قام
 که معروف بهرام نامش بود
 (۱۳۲۵) ز مینو بود رامش و شادکام
 چو مردم به گیتی بود شادخوار
 به دوزخ یماند از آن درد و غم

رسانی یکایک بدان انجمن
 پذیرد ز تو پاک و پاکیزه دین
 کنندش به زیر زمین ناپدید
 نهانی کنندش همه کار بد
 چو بیند غریوان شود اهرمن
 هم از آب و هم آتش و باد و خاک
 بود پادشاهی اشکانبان
 ازین پاک دینانش نفرین بود
 به گیتی پراکنده و تار و مار
 بود وقت آن شاه با رنگ و بوی
 بود پور ساسان ز من یاد گیر
 رهاند بهان را هم از درد سر
 کند تازه این رسم و آیین به
 ازیرا که برهانش بر دین گواست
 گدازند بر سینه اش مس و روی
 از آن پس که قوت بیابد ز من
 بود پادشاهی که بهرام نام
 وزو خلق عالم برامش بود
 ز گیتی بود کار او با نظام
 بود اهرمن زین قبل سوگوار
 بنالد به هر وقت چون زیر و بم

ششم شاخ پولاد ای هوشیار
 که آن هست هنگام نوشیروان
 (۱۳۴۰) به هنگام او مزدک بدگهر
 بود دین به را چو پتیاره ای
 چو بر مردم دین کند کار تنگ
 بدان را رها کن به کردار خویش

که دیدی برو بر پسندیده دار
 که گردد جهانی ز عدلش جوان
 بساید ولیکن نیاید ظفر
 ز نیرنگ دانسته هر چاره ای
 گریزانش گیرد زمان به چنگ
 که بد کن پیچد خود از کار خویش

۵۸ دور آهن گمخت

به هفتم از آن شاخ آهن گمیخت
 (۱۳۴۵) هزاره سر آید ز ایران زمین
 بود پادشاهی آن دیو کین
 سیه جامه دارند درویش و تنگ
 هر آن کس که زاید بهنگام او
 نیایی در آن مردمان یک هنر
 (۱۳۵۰) نه نان و نمک را بود حرمتی
 مر آن را که باشد دلش دین پژوه
 نبینی در آن قوم رای و مراد
 نه با دین پرستان بود زور و تاب
 که با اصل پاکست با دین پاک
 (۱۳۵۰) کسی کو بد آیین بود بی گمان
 همه کار او نیک و بازار تیز

ز گیتی بدانگه ببايد گریخت
 دگرگون بود کار و شکل همین
 که دین بهی را زند بر زمین
 جهان کرده از خویش بی نام و تنگ
 بود بتری در سرانجام او
 مگر کینه و فتنه و شور و شر
 نه پیران شان را بود حشمتی
 ز دین دشمنان جانش آید ستوه
 نباشد به گفتارشان اعتماد
 نه با نیک مردان بود قدر و آب
 همه نام او بفکنندش به خاک
 دروغ و محالش بود بر زبان
 جهانی درافکنده در رستخیز

گرفته همه روی گیتی نسا
 در آمیخته جمله با یکدگر
 به ناکام هر جا که پی برنهند
 (۱۳۶۰) جز آرزو نیاز و به جز خشم و کین
 به جز راه دوزخ نورزند هیچ
 کسی را که باشد بدین در هوا
 ندارند آزر و مدار او
 پس این دین پاکیزه لاغر شود
 (۱۳۶۵) بزرشهای بسد مرد باشد روا
 بود پر خلل کار آتشکده
 نیابند همیزم نیابند بوی
 نه تیمار داری نه انده خوری
 بسی گنج و نعمت ز زیر زمین
 (۱۳۷۰) ردانی که در بوم ایران بوند
 بود جفت آن قوم بی اصل و بن
 همان پور آزادگان و ردان
 به خدمت شب و روز بسته کمر
 چو باشند بی دین و بی زینهار
 (۱۳۷۵) ز ایران زمین و ز نام آوران
 به بیداد کوشند یکبارگی
 چو باشد کسی بی بد و راستگوی

ندارندش از خوردنی ها جدا
 وزین کار کس را نباشد خبر
 چو باشد نسا زو چگونه جهند
 نبینی تو با خلق روی زمین
 نبینی کسی که بود دین پیچ
 بود سال و مه کار او بی نوا
 بود پر خلل روز و شب کار او
 همان مرد دیندار کهنتر شود
 چو شد کار و کردارشان بی نوا
 صد آتش به یک جای باز آمده
 ز دین دشمنانه رسد گفتگوی
 نه پیدا مر آن بی سران را سری
 بر آرند آن قوم ناپاک دین
 به فرمان ایشان گروگان بوند
 بسی دخت آزاده و پاک تن
 بمانده غریوان به دست بدان
 به پیش چنان قوم بیدادگر
 ز پیمان شکستن ندارند عار
 فتد پادشاهی به بد گویان
 نرانند جز بر جفا بارگی
 همه زرق دارند گفتار اوی

کسی را بود نزدشان قدر و جاه
بدانگه هر آن کس که باشد بتر
۱۳۸۰ گواهی دهندش همه بر دروغ
ندارند شرم از گناه چنین
بدانگه که آید هزاره به سر
بر آید بسی ابر بر آسمان
ز گرمای گرم و ز سرمای سخت
۱۳۸۱ ز چشمه بکاهد همه آبها
چو باران کم آید همی بر زمی
بسی کم شود گاو با گوسفند
شود خردتر مرد را کالبد
بکاهد تک اسب و زور سوار
۱۳۹۰ کسی را که کستی بود بر میان
زیس رنج و سختی که آید بروی
یزشهای یزدان ندارند یاد
نه نوروز دانند و نه مهرگان
کسی کو کند خود یزشتی پیچ
۱۳۹۱ ز بهر روان هر که فرمود یشت
بسی مرد بهدین پاکیزه جان
بسی نامداران و آزادگان
ز درویشی و رنج و از نام و ننگ

که جز سوی کژی نباشدش راه
بود هر زمان کار او خویر
که تا زان دروغش فزاید فروغ
نه راه دیانت نه آیین دین
شود کار عالم به شکل دگر
که باران نبارد به هنگام آن
بریزد بسی برگ و بار درخت
در آید به هر کار در تابها
پدید آیدش رودها را کمی
بود جملگی کارها را گزند
بود قوت مردمان سست و بد
نماند هنر در تن گاو کار
بود با نهیب و گریزد نهان
تن او کنند مرگ را آرزوی
دگرگونه گردد همه رسم و داد
نه جشن و نه رامش نه فروردگان
نیاید ازو یشتی مرد هیچ
پشیمان شد از گفت خود بازگشت
که بر رسم جد دین روند آن زمان
که آواره گردند از خان و مان
بود تنگدل مردم و دست تنگ

سفنذارمذ برگشاید دهان
۱۱ نه مردم در آن روزگاران بد
ز ترکان و پیکند و ختلان و چین
چو برگردد از مهتران تخت و بخت
بسی نعمت و مال گرد آورند
گنه کار باشند از کار خویش
۱۲۰ ز سختی و تنگی و رنج و نیاز
پس آنکه چنین گفت پروردگار
که این حال با موبدان و ردان
بدانند هر کس سرانجام خویش
به گیتی چو بینند رنج گران
۱۲۱ چو فرسوده داری تن را به رنج
چو آسوده داری تن را بنواز
حقیقت چنان دان ترا آن سری
ز نیکی بیایی سرانجام نیک
دگر بازه زرتشت پرسید باز
۱۲۲ گزان روزگار بد پر خطر
کسی را که وستا بود بر زبان
چگونه گذارند با آن گروه
درون را به برسم چگونه یزند

بیرون افکند گنجهای نهان
ز صد یک نینی که دارد خرد
بر آید سپاهی به ایران زمین
ایا بندگان او فتند تاج و تخت
مر آن را به زیر زمین گسترند
همی نایدش شرم کردار خویش
شود چیره بر مردمان مرگ و آرز
به زرتشت پیغمبر روزگار
بگو تا بگویند با بخردان
پورزند کفره در ایام خویش
به مینو بسود رامش بیکران
روایت بیاید از آن رنج گنج
ز ناز تن آید روان در گذاز
همان پشت آید کز ایدر بری
ز بدکار کی گفت کس نام نیک
ز یزدان دارنده بسی نیاز
چه آید ز بد مرد دین را به سر
و یا بسند کستی بود بر میان
روان در عذاب و تن اندر ستوه
چگونه بخوانند رستا و زند

۵۹ آگاه کردن زراثشت را در آخر هزاره

چنین داد پاسخ جهان آفرین
(۱۴۲۰) چو رنجش بود مرد دین را تمام
نیایش که آن را بخوانند راست
بسود پشت آن روزگار خطر
که یک واج و ستا و زند آن زمان
دگر باره چون سر هزاره بود
(۱۴۲۵) ز سختی کشیدن تن مرد دین
نیامد کسی را چنان رنج و تاب
اگر زندگی شان بود بیشتر
پس آنکه چو آید هزاره بسر
ز هر جانب آهنگ ایران کنند
(۱۴۳۰) چو رخ زی پدشخوارگر آورند
رسد کار آن بدسگالان به جان
چنین بود خواهد که گفتم ز راز
نماند به یک گونه کار جهان

به زرتشت پاکیزه و پاک دین
در آن روزگار بد و بی نظام
بایستد به جای دوازده هماغس
چنان چو هما دین به وقت دگر
همی جای و ندید و هادخت دان
غم و رنجشان بی کناره بود
همانا بدانگه بود آهنین
به هنگام ضحاک و افراسیاب
هم از نعمت و مال درویشتر
ز پنهان نمایند کسی با هنر
به سم ستورانش ویران کنند
و ز آن جایگاه دین و شاهی برند
هم آواره گردند از خان و مان
ز نیک و بد و از نشیب و فراز
چو بادبست نیک و بد آن جهان

۶۰ پوشیدن زراثشت دگر بار از یزدان

بپرسد زرتشت بار دگر
(۱۴۳۵) که از بعد این محنت روزگار
شود تازه این رسم آئین به

ز هر مزد دادار پیروزگر
بود دین به را کسی خواستار
کند هیچ کس یاری دین به

سیه جامه را کی نماید شکست
در آن عمر کوتاه و رنج دراز
سرانجام ایشان چگونه بود
(۱۴۱۰) ایسا آفریننده دادگر
که جانم ز تیمار گریان شدست
بدو گفت دادار پروردگار
که کس جاودانه نماند به غم
به گیتی هر آن کس که محروم گشت
(۱۴۱۵) دگر آنچه پرسیدی از روزگار
چو آید به گیتی نشان سیاه
بر آید همه کامه دیو خشم
بدانگه بیاید سپاهی ز روم
ابا جامه سرخ و با سرخ زمین
(۱۴۲۰) چو هنگام ایشان بود در جهان
زمین خراسان زنم و بخار
شود عالم از باد تاریک فام
بی اوفتد در زمین بوم و برز
(۱۴۲۵) شود چیره بر خلق آرزو نیاز
بدان وقت هر مزد نیرو کند
بر آیند با یکدگر ترک و روم
همیدون بیایند قوم عرب

چگونه شود دین ناپاک پست
چگونه شود کبار ایشان بساز
که بی کار کرفته ز دنیا شود
ازین حال کن بندگان را خبر
دل از انده و رنج بریان شدست
که ای مرد دیندار انده مدار
نماند به کس بر دو گونه ستم
به مینو چنان دان که مفهوم گشت
که کس دین به را بود خواستار
دگرگون شود ساز و آیین و راه
از آن ترک بی رحمت تنگ چشم
بداندیش و بدفعل و ناپاک و شوم
یکایک به کردار دیو لعین
پدید آید از چند گونه نشان
شود چون شب داج تاریک و تار
همان آب روشن شود تیره فام
که ویرانی آرد به هر شهر و مرز
فزونی بود رنج و درد و گداز
و ناهید را باز زیر افکند
درافتند در هم چو باد سموم
برانگیخته شر و شور و شعب

تلی کشته گردد ز هر دو گروه
 ز بسی گونه گونه درفشان درفش
 (۱۱) شود سرز ایران سراسر سپاه
 همه آذران زی پندشخوارگر
 به دشواری از جایگاه برگردند
 بسیارند آذرگشپ گسزین
 نشینند در غار و کوه و کمر
 (۱۲) نیارد پدر یاد فرزندان خویش
 چنین گفت زرتشت پاکیزه‌رای
 که گر عمر این قوم نبود دراز
 نسوزند بیهوده یاری گناه
 ز کوتاهی عرشان پاک نیست
 (۱۳) دگر باره گفت ای خداوند پاک
 چو آید بر ایشان زمانه به سر
 چگونه بود آخر کارشان
 چنین پاسخ آورد پروردگار
 بر آید نشان از خراسان سپاه
 چو سی ساله باشد مر آن کاردان
 (۱۴) که گردد هشیگر ز مادی جدا
 یکی شاه باشد به هند و به چین
 مر ماو را یکی پور شایسته کام

ز کشته به هر سرز بر کوه کوه
 جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
 ز ترک و ز تازی و روسی سپاه
 برند اندر آتن روزگار پتر
 مر آن را به دشوارگر آورند
 به چپچست گرماب مردان دین
 نمائند کسی در پندشخوارگر
 از آن رنج و سختی که آید به پیش
 از آن پس که نالید پیش خدای
 بیفتند ساری به گرم و گداز
 ندانند دیوان خود را سپاه
 که با سرگ با زندگانی یکیست
 چگونه بر آید بدان را هلاک
 سیند از اول نشان ضرر
 کجا بشکست تیز بازارشان
 به زرتشت پیغمبر روزگار
 چو آید به وقت و به هنگام گاه
 پذیردش دین و ده راستان
 بدین وقت اندر که گفتم تو را
 ز تخم کپان اندر آن وقت کین
 نهاده بر آن پور بهرام نام

همانند باشد مر او را لقب
 (۱۱۸) گرویش شاهور خوانند نام
 نشان آنکه چون آید اندر جهان
 زمانه دهد باب او را به باد
 چو یست و یکی ساله گردد پسر
 به هر سو به عالم شود تازیان
 (۱۱۹) کشد سوی بلخ و بخارا سپاه
 بسی لشکر آرد ز هند و ز چین
 درفشان بسیار چینی پرند
 وزان پس چو هر مزد بالا کند
 بدانگاه بینی که بنند کمر
 (۱۲۰) ز پارس و خراسان و از سیستان
 سه گونه درفش درفشان بود
 شود لشکر دیو ناپایدار
 ز کستی دوال و ز روم و فرنگ
 به ایران بیاشد سه جنگ تمام
 (۱۲۱) همه یارس و شیراز پر غم شود
 بیاید پس آنکه شه سرفراز
 چو دانسته باشد ز کار فلک
 به نیروی دادار پیروزگار
 چنان گردد احوال آن روزگار

ز شاهان گیتی به اصل و نسب
 بیاید ز گیتی بسی نام و کام
 ستاره فرو بارد از آسمان
 به هنگام آبان مه و روز باد
 ایسا لشکر گشتن بسیار مر
 بیاید مراد دل از دشمنان
 کند روی کشور ز هر سو نگاه
 شه نامور سوی ایران زمین
 شود شاد از دیدنش مستمند
 و نماید را زیر خویش آورد
 یکی مرد دین در پندشخوارگر
 یکی لشکر آرد عجب بیکران
 و ز آنجا به یاری ایران شود
 بسی خسته و کشته در کارزار
 ز دیو سپه‌پوش و گرگ دوزنگ
 بسی کشته گردند مردان نام
 به جای طرب رنج و ماتم شود
 ایسا حصم ایران شود کینه‌سا
 بر آردش دشمن ز سر سمک
 بر آرد از آن بلد فعالان دمار
 کجا زن بیاید ز خانه هزار